

امام خمینی
قدس سره

و

خود آگاهی تاریخی

اصغر طاهرزاده



اولاد بنو قيس وبنو كلاب وبنو كنانة





اگر شخمسیت انقلاب اسلامی را با تفکر غربی
تحلیل کنیم هرگز به ذات آن پی نخواهیم برد
و لذا هرگونه موضع گیری که نسبت به آن داشته
باشیم به بیراهه رفته ایم و بالاخره کارمان به
مقابله با آن می انجامد. زیرا انقلاب اسلامی به
اهدافی نظر دارد که نگاه غربی سخت از آنها
گریزان است.



گروه فرهنگی المیزان

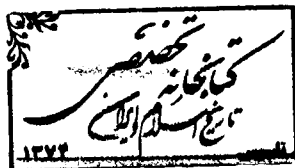
WWW.LOBOLMIZAN.IR

ISBN 964260922-3

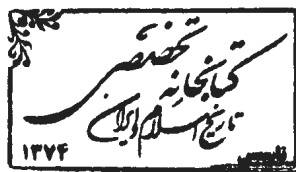


9 789642 609222

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



امام خمینی «روح‌الله علی»
و
خودآگاهی تاریخی



اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-

امام خمینی و خودآگاهی تاریخی / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب‌المیزان، ۱۳۸۸.
۲۲۰ ص.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۲-۲

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

- ۱- خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۷۹-
۱۳۶۸. ۲- نظریه درباره انقلاب اسلامی. ۳- انقلاب اسلامی. ۴- خودآگاهی - -
جنبه‌های مذهبی - - اسلام. ۵- ایران - - تاریخ - - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷

۹۵۵/۰۸۳

DSR ۱۵۵۳ / ط ۲ / ۱۳۸۸ الف ۷۷

۱۹۲۷۴۵۹

کتابخانه ملی ایران

امام خمینی و خودآگاهی تاریخی

اصغر طاهرزاده

چاپ: پردیس

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکیا

تاریخ انتشار: ۱۳۸۸

حروف‌چین: گروه فرهنگی المیزان

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

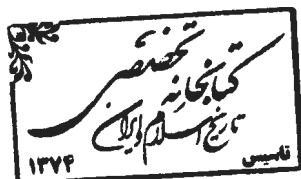
مراکز پخش:

تلفن: ۷۸۵۴۸۱۴ - ۰۳۱۱

۱- گروه فرهنگی المیزان

همراه: ۰۹۱۳۱۰۴۸۵۸۲

۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان



فهرست مطالب

مقدمه	۹
مقدمه مؤلف	۱۳
امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و خود آگاهی تاریخی	۲۷
تفاوتِ جهل، آگاهی و خود آگاهی	۳۰
چگونگی ارتباط با انقلاب اسلامی	۳۲
روش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در مقابله‌ی با غرب	۳۵
مغالطه‌ای آشکار	۳۹
امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و زندگی در زمانه	۴۱
خطر اصلی	۴۴
دل آگاهی	۴۶
فلسفه‌ی سیاسی انقلاب اسلامی	۵۰
برنامه‌های مقابله با حکومت دینی	۵۱
عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»	۵۷

.....	عهد انسان با خدا	۶۰
.....	انسان بی ذکر	۶۲
.....	امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و احیاء عهد الهی انسانی	۶۴
.....	عهدی که کهنگی نمی پذیرد	۶۸
.....	عهد با امام خمینی، عهد با خود	۶۹
.....	سیری از غرب زدگی به سوی اسلام	۷۴
.....	عهد ورود به اصالت ها	۷۸
.....	امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و زبان تفکر دوران معاصر	۸۱
.....	ریشه ی مشکلات	۸۲
.....	تضاد ذاتی فرهنگ غرب با اسلام	۸۵
.....	اتمام حجت	۸۶
.....	ریشه ی بحران های جهان	۸۸
.....	تجلیل واقعی؟	۸۹
.....	زندگی در واقعیات	۹۴
.....	امام خمینی «قدس سره» مقام ثابت عصر	۹۷
.....	عدول قرن	۹۹
.....	راه رهایی از روزمرگی	۱۰۲
.....	ثابتات ابدی	۱۰۴
.....	امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ثابت عصر	۱۰۶
.....	مقام جامعیت ثابت عصر	۱۱۰
.....	فرهنگ مدرنیته و عدم درک عقل قدسی	۱۱۲
.....	اقدامات تاریخ ساز	۱۱۵
.....	برگشت به معنی زندگی	۱۱۶

سکولار پنهان.....	۱۱۸
مدرنیته و اشرافیت خواص.....	۱۲۱
باطن‌های غیر انقلابی.....	۱۲۲
شاخصه‌های انقلاب اسلامی.....	۱۲۴
نجات از فرسودگی.....	۱۲۶
مدینه‌الله، مدینه‌الشیطان.....	۱۲۸
آفات بریدن از حق.....	۱۲۹
آشتی با جهان خدا.....	۱۳۲
پلورالیسم و مدینه‌ی أهواء.....	۱۳۳
مدینه‌الله و به وحدت رسیدن کثرت‌ها.....	۱۳۴
انتظار ما از انقلاب اسلامی.....	۱۳۶
نقش امام خمینی «قدس سره» در احیای حکومت دینی در جهان	
معاصر.....	۱۴۱
علم به جای دین!.....	۱۴۳
انقلاب اسلامی؛ گمشده‌ی مردم جهان.....	۱۴۹
انقلاب اسلامی و تغییر مبنای سیاست در جهان.....	۱۵۲
رسالت تاریخی ملت ایران.....	۱۵۶
روح حاکم بر تکنولوژی غربی.....	۱۵۹
امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» خط توحیدی قرن معاصر.....	۱۶۴
انقلاب اسلامی و نظر به امپراطوری عظیم اسلامی.....	۱۶۸
انجام وظیفه تا مرز خطرناک ترین شرایط.....	۱۷۴
رمز احیاء عزت اسلامی.....	۱۷۷

قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از اسلام، گوهر حیات

آینده جهان ۱۸۱

هنر شناخت زمانه ۱۸۳

انقلاب اسلامی و عبور از فرهنگ شرک ۱۸۶

اراده‌ی بشر در عبور از مدرنیته ۱۸۷

آینده‌ی جهان و انقلاب اسلامی ۱۸۹

انقلاب اسلامی و توان نفی موانع ۱۹۱

جهانی‌بودن و همیشگی‌بودن انقلاب اسلامی ۱۹۵

سیری به سوی پیش‌بینی توطئه‌ها ۱۹۸

ضعفی که از آن رنج می‌بریم ۲۰۲

ریشه‌ی تاریخی شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ۲۰۴

مبانی علمی و عقلی ولایت فقیه ۲۰۶

تضاد فرهنگ غربی با تفکر حکیمانه ۲۰۷

تنها راه! ۲۰۹

مقدمه^۱

باسمه تعالی

کتابی که در پیش رو دارید قسمتی از مجموعه مباحث استاد طاهرزاده در رابطه با «جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی» و نقش آن در حال و آینده‌ی جهان است. در مورد این مباحث نظر شما را به نکات زیر جلب می‌نمایم.

۱- نویسنده با اعتقاد به این که دنیای مدرن دیگر جایی در عالم ندارد، به انقلاب اسلامی به عنوان روح معنوی این عصر که هرگز کهنه نمی‌شود،^۲ نظر دارد و خواننده را متوجه این امر مهم می‌کند که در عصر گسترش عالم غربی که سعی دارد سایر ملل را بی‌عالم و بی‌تاریخ کند،

۱ - مقدمه‌ی گروه فرهنگی المیزان و مقدمه‌ی مؤلف جهت مجموعه‌ی کتاب‌هایی که در رابطه با انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» تدوین شده، تنظیم گشته است. امید است با دقت کامل مورد توجه قرار گیرد.

۲ - در رابطه با دلایل کهنه‌بودن دنیای مدرن به کتاب «علل تزلزل تمدن غرب» از همین مؤلف رجوع شود.

انقلابی متولد شده که در جوهر و ماهیت خود، تحولی است بیرون از حوزه‌ی فکر و تمدن غربی، و بر همین اساس تذکر می‌دهد آن انقلاب را با عینک غربی ننگریم که هرگز به حقیقت آن آگاهی نمی‌یابیم. زیرا به گفته‌ی میشل فوکو: «وقتی ایرانیان از حکومت اسلامی حرف می‌زنند، وقتی جلوی گلوله در خیابان‌ها، آن را فریاد می‌زنند، ... و با این کار شاید خطر یک حمام خون را به جان می‌خرند... به نظر من به واقعیتی می‌اندیشند که به ایشان بسیار نزدیک است... چون کوششی است برای این که سیاست، یک بُعد معنوی پیدا کند».^۳

۲- توجه به تفاوت ذاتی دو رویکرد متفاوت نسبت به زندگی در این دوران، رمز کلیدی کتابی است که روبه‌روی خود دارید. عبور از نوعی زندگی که آرمان‌های خود را در فرهنگ مدرنیته دنبال می‌کند و رویکرد به نوع دیگری در زندگی است که می‌خواهد از طریق انقلاب اسلامی، از غرب و فرهنگ مدرنیته عبور کند و زندگی زمینی را به آسمان متصل گرداند.

۳- روح حاکم بر زمانه که تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته است، آنچنان آشفته است که انسان به راحتی معنی حادثه‌ای را که آمده است تا ماوراء فرهنگ مدرنیته، متذکر رجوع بشر به آسمان باشد، نمی‌فهمد و لذا نسبت به فهم جایگاه انقلاب اسلامی در این دوران گرفتار برداشت‌های از پیش ساخته می‌شود که آن برداشت‌ها دیواری در برابر فهم او و فهم انقلاب اسلامی می‌کشد. نویسنده تلاش کرده با توجه به این امر، ماوراء نگاه

۳- میشل فوکو، ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند، ص ۳۸.

مدرنیت، انقلاب اسلامی را بنمایاند. زیرا که باید مواظب باشیم انقلاب اسلامی را در حدّ فهم‌های محدود ننگریم و گرنه بی‌توجه به حقیقت روحانی و جایگاه تاریخی آن، سخن گفته‌ایم.

۴ - ممکن است در ابتدا به مؤلف ایراد گرفته شود که نگاه او به انقلاب اسلامی، نگاهی آرمانی است که با واقعیت آن متفاوت است، ولی وقتی حقانیت سخن روشن می‌گردد که سعی شود به همهی زوایایی که در رابطه با انقلاب اسلامی در کتاب توجه داده شده، عنایت گردد، در آن صورت است که معلوم خواهد شد چرا اصرار می‌شود انقلاب اسلامی یک رستاخیز در همهی جهان امروز است و همچون روز حساب جایگاه هر کس را تعیین می‌کند.

۵ - زبان فرهنگِ مدرنیت که ما نیز با تأسیس اولین دبستان، قبل از انقلاب مشروطه با آن آشنا شدیم و بعد به وسیله‌ی آن فکر کردیم، زبانی نیست که بتواند جایگاه انقلاب اسلامی را تبیین کند و به همین جهت مؤلف محترم سعی فراوان کرده تا ماوراء گفتمانی که تحت تأثیر فرهنگ غرب است، ذات انقلاب اسلامی را بنمایاند تا حقیقتاً با چهره‌ی واقعی انقلاب اسلامی روبه‌رو شویم و همین امر موجب شده که در بعضی موارد خواننده به زحمت بیفتد و آرامش خود را در حین مطالعه‌ی کتاب از دست بدهد، چون یا واژه‌ها را ناآشنا می‌بیند و یا افقی که به میان می‌آید افقی نیست که خواننده عادت کرده باشد از آن افق بنگرد.

۶ - مؤلف محترم با توجه به این قاعده که «با آغاز عهد تازه، تأثیر آن‌چه به گذشته تعلق دارد، کم می‌شود» روشن می‌کند که چگونه با

۱۲ امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و خود آگاهی تاریخی

حضور انقلاب اسلامی در عالم، عهد الهی از یاد رفته‌ی بشر به او برمی‌گردد و در آن راستا فرهنگ غربی در عالم به سرعت فروکاسته می‌گردد و به این دلیل باید به آینده‌ی انقلاب اسلامی امیدوار بود. به امید آن که توانسته باشیم در راستای آشنایی عزیزان نسبت به حقیقت و ذات انقلاب اسلامی قدمی برداریم.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

مواردی که در ذیل مطرح شده؛ زوایای مختلفی است از نگاهی که در کتاب‌های مربوط به انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» بیان گردیده، تا سمت و سوی جستجوی خوانندگان عزیز را در متن آن کتاب‌ها روشن کند.

۱- حساس‌ترین مسأله در زندگی انسان درست و دقیق دیدن واقعیات عالم است، و این موضوع آن قدر مهم است که رسول خدا ﷺ در تقاضای خود به خداوند عرضه می‌دارند «اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»^۱؛ خدایا! اشیاء را آن‌طور که هستند به من نشان بده.

۱ - محمد بن حمزه فناری، مصباح الأنس، ص: ۲۲۰.

موضوع درست دیدن پدیده‌ها و واقعیات وقتی اهمیت صدچندان پیدا می‌کند که موضوع مورد شناخت، به زندگی دنیایی و آخرتی انسان ربط پیدا کند.

در کنار معرفت به خدا و معاد و نبوت و امامت، در عصر کنونی، معرفت به جایگاه انقلاب اسلامی از موضوعاتی است که معرفت صحیح نسبت به آن نقش اساسی در نوع زندگی ما خواهد داشت و به واقع همه‌ی انتخاب‌های ما را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد و پیرو آن سعادت و شقاوت ما را نیز رقم خواهد زد.

۲- انقلاب اسلامی یک پدیده‌ی معنوی است که هرگونه موضع‌گیری ما نسبت به آن، ما را در جایگاه خاصی از قرب و یا بُعد نسبت به معنویت قرار می‌دهد و این است که نمی‌توان نسبت به آن چشم‌برهم گذاشت و آن را نادیده انگاشت، زیرا به همان اندازه، از جایگاه قرب معنوی به جایگاه بُعد از حقیقت پرت می‌شویم. به همین جهت می‌توان آن را یک رستاخیز معنوی به‌شمار آورد که حساب و جایگاه هرکس را در دوران کنونی که دوران تقابل انقلاب اسلامی با فرهنگ مدرنیته است، تعیین می‌کند.

۳- در دورانی که بشر مدرن از دین فاصله گرفته و ارتقای انسان را در پیروی از اندیشه‌های منقطع از آسمان جستجو می‌کند، یک‌مرتبه در قرن بیستم با وقوع دو جنگ جهانی در مهد تمدن مدرن و شکست ایدئولوژی‌هایی مثل لیبرالیسم و سوسیالیسم و ظهور نابرابری‌های آزاردهنده، انقلاب اسلامی به عنوان راهی برای عبور از آن فرهنگ به

سوی فرهنگ الهی انبیاء، عقل‌ها و دل‌ها را متوجه خود نمود و بر خلاف آن‌همه تبلیغات منفی که نسبت به آن روا داشتند، به‌خوبی از عهده‌ی نشان‌دادن معنی تاریخی خود برآمد. این است که روشن می‌کند انقلاب اسلامی یک امر اتفاقی نیست، بلکه گشایش افق و زمان جدید در بحبوحه‌ی پایان غرب است.

۴- اندیشه‌هایی که گرفتار ظاهربینی دوران نیستند به‌خوبی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی خواهند شد و ذات الهی آن را که به عنوان یک رسالت، وارد زندگی بشر شده، خواهند شناخت و از تاریخ‌سازی آن که حکمت و معنویت را به بشریت هدیه خواهد داد آگاهی خواهند یافت و آرمان‌گرایی منطقی آن را که عامل نجات بشر از پوچ‌گرایی و نیهیلیسم بیمارگونه‌ی بشر مدرن است، به‌سرعت دریافت می‌کنند و این شروع تاریخ طلانی معنویت حقیقی بعد از ظلمات مدرنیته است.

۵- وقتی از انقلاب اسلامی سخن می‌گوییم ولی به جایگاه آن که از غدیر شروع شده و به حاکمیت مهدی علیه السلام ختم می‌شود و باید از روح غربی عبور کند، چیزی نگوییم، عملاً از انقلاب اسلامی هیچ چیز نگفته‌ایم. انقلاب اسلامی با نگاه تاریخی شیعه به غدیر پدید آمد و نه تنها پدیده‌ای اتفاقی نبود، بلکه آشنای همه‌ی شیعیان بود زیرا آن را در متن اسلام یافته بودند تا از طریق آن با روح توحید اصیل زندگی کنند.

۶- کسی که از «توحید» چیزی نمی‌داند و معتقد نیست که آن حقیقت یگانه اجازه‌ی حضور به غیر نمی‌دهد، وقتی به او گفته شود انقلاب

اسلامی جلوه‌ی روح توحید است و هر جریان مقابل خود را نفی می‌کند و همچنان در تاریخ جلو می‌رود و هرگز فرو نمی‌نشیند، متوجه موضوع نخواهد شد و شاید آن را ادعایی بداند که از سر احساسات اظهار شده است ولی انکار نور چیزی از واقعیت و نقش آن نمی‌کاهد.

۷- اگر شخصیت انقلاب اسلامی را با تفکر غربی تحلیل کنیم هرگز به ذات آن پی نخواهیم برد و لذا هرگونه موضع‌گیری که نسبت به آن داشته باشیم - اعم از موضع‌گیری مثبت و طرفدارانه و یا منفی - به بیراهه رفته‌ایم و بالاخره کارمان به مقابله با آن می‌انجامد. زیرا انقلاب اسلامی به اهدافی نظر دارد که نگاه غربی سخت از آن‌ها گریزان است. یکی امتحانات الهی را رحمت می‌داند و یکی طور دیگری می‌اندیشد. به گفته‌ی مولوی:

رحمتی دان امتحان تلخ را نعمتی دان ملکِ مرو و بلخ را
۸- اگر پذیرفتیم آوارگی و سرگردانی بشر مدرن چیز قابل انکاری نیست و ریشه‌ی آن را نیز به درستی تحلیل کردیم، دیگر این گفته که «انقلاب اسلامی هدیه‌ی خدا است تا بشر را از ظلمات مدرنیته نجات دهد»، یک سخن غلوآمیز به حساب نمی‌آید بلکه به امید قوام فرهنگی و تمدن اسلامی که در آینده‌ی انقلاب اسلامی نهفته است، زندگی را در کنار انقلاب اسلامی ادامه می‌دهیم.

۹- مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری دولت دهم فرمودند:

«بعضی از مدیریت‌ها در بخشی از برهه‌های این سی سال زاویه‌هایی با مبانی انقلاب داشتند؛ اما ظرفیت انقلاب توانست این‌ها را در درون خود قرار بدهد؛ آن‌ها را در کوره‌ی خود ذوب کند؛ هضم کند و

انقلاب بر ظرفیت خود، بر تجربه‌ی خود بیفزاید و با قدرت بیشتر راه خود را ادامه بدهد. آن کسانی که می‌خواستند از درون این نظام، به نظام جمهوری اسلامی ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه خود را، مسیر مستقیم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه‌ی کسانی که با انگیزه‌های مختلف در درون این نظام قرار گرفته‌اند، خواسته یا ناخواسته، به توانائی‌های این نظام کمک کردند. به این حقیقت بایستی با دقت نگاه کرد؛ این ظرفیت عظیم، ناشی از همین جمهوریت و اسلامیت است؛ از همین مردم‌سالاری دینی و اسلامی است؛ این است که این ظرفیت عظیم را به وجود آورده است. و راز ماندگاری و مصونیت و آسیب‌ناپذیری جمهوری اسلامی هم این است و این را جمهوری اسلامی در ذات خود دارد و این‌شاءالله آن را همواره حفظ خواهد کرد.^۲

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید در بیانات ایشان موضوع ذات‌داشتن انقلاب اسلامی مطرح شده و این مبنای اصلی کتاب حاضر است که نویسنده پس از روشن کردن معنی ذات‌داشتن انقلاب اسلامی، سعی دارد نسبت صحیحی را که هر کس باید با این انقلاب داشته باشد، تبیین کند.

۱۰- اگر بتوانیم حادثه‌ی انقلاب اسلامی را با یک فهم کلی و با جامعیتی از آگاهی و خودآگاهی و دل‌آگاهی درک کنیم، می‌توانیم جایگاه حقیقی انقلاب اسلامی در حال و آینده را، در روح و روان آدم‌ها بشناسیم و معنی آن که می‌گوییم: «هر کس وارد اردوگاه انقلاب اسلامی نشود، از تاریخ بیرون می‌افتد و بی‌تاریخ می‌شود» را دریابیم.

۱۱- درد بزرگ آن است که در فضای فرهنگ مدرنیته، تفکر آزاد به حاشیه رفته است، در حالی که فهم انقلابی که بنا است ماوراء فرهنگ مدرنیته با انسان‌ها سخن بگوید، نیاز به تفکر آزاد دارد و رمز شکست سیاسی نخبگانی که با روحیه‌ی سیاسی‌کاری و با روش‌های غربی با انقلاب اسلامی برخورد کردند، همین بوده و هست.

۱۲- به تجربه روشن شده که امکانات ذاتی انقلاب اسلامی از نظر فرهنگی آن قدر عمیق است که هرگز اجازه نمی‌دهد اندیشه‌هایی را که اهدافی جدای از اهداف انقلاب اسلامی دارند، بر آن تحمیل کنند و بر اساس همین غنای فرهنگی که داشت، توانست از راه کارهای سکولاریته‌ای که در دوران سازندگی و اصلاحات بر آن تحمیل شد خود را بیرون بکشد و توجه به عدالت و معنویت را بازسازی کند و رویکرد به انتهای با برکتی که نظر به حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام دارد را دوباره به متن انقلاب باز گرداند.

۱۳- کسی که به تاریخ و سیاست توجهی ندارد، بخواهد یا نخواهد معنی دینداری واقعی را گم کرده است، و کسی هم که سیاست و تاریخ را از منظر دیانت ننگرد بازیچه‌ی سیاست‌بازانی خواهد شد که می‌خواهند تاریخ خود را بر بشریت تحمیل کنند و قدرت را در دست گیرند. در حالی که انقلاب اسلامی بستری است تا در آن بستر تاریخ و سیاست از منظر دین تعریف گردد و در بستری معنوی مدیریت شود تا حاکمان از حقیقت فاصله نگیرند.

۱۴- اگر از یک طرف روشنفکران ما گرفتار نگاه غرب زدگی شدند و خواستند جایگاه انقلاب اسلامی را در ادامه‌ی تاریخ غرب جستجو کنند، و از طرف دیگر بسیاری از متدینین ما نیز بدون آن که جبهه‌های فکری و تاریخی را بشناسند و شخصیت افراد را بر اساس جبهه و جهتی که انتخاب کرده ارزیابی کنند، تنها شخصیت افراد را در حرکات و سکنات و فضائل و رذائل فردی آن‌ها جستجو می‌کنند، بدون آن که به جهت و سمت و سویی که افراد در آن قرار می‌گیرند توجه نمایند. این به‌واقع موجب معضل بزرگی شد که بعضی از نخبگان دینی نتوانستند جایگاه و سمت و سوی انقلاب اسلامی را بشناسند و با اندک ضعفی که از مدیری از مدیران نظام اسلامی دیدند، از حضور خود در جبهه‌ی انقلاب اسلامی کنار کشیدند. مباحث انقلاب اسلامی با توجه به چنین نقیصه‌ای سعی دارد خطرات چنین غفلتی را گوشزد کند و نگاه متدینین را به رویکردهای کلی انقلاب اسلامی معطوف دارد.^۳

۱۵- تبیین بنیاد فلسفه‌ی انقلاب اسلامی ضروری‌ترین مؤلفه‌ی سیاسی دوران ما است تا نحوه‌ی تأثیر دین در عصر غیبت و نقش ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام معنی خود را بنمایاند و ریشه‌ی حماسه‌سازی انقلاب

۳- در راستای توجه به جبهه‌های کلی در اسلام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با حضور و عدم حضور در جبهه‌ای که علی علیه السلام قرار دارند، فرمودند: «فَإِنَّهُ لَوْ عَبْدَ اللَّهِ عَبْدُ سُبَّعِينَ خَرِيفاً تَحْتَ الْمِيزَابِ قَاتِماً لَيْلَهُ، صَائِماً نَهَارَهُ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَأَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِهِ فِي النَّارِ»؛ اگر بنده‌ای خدای را هفتادسال زیر ناودان کعبه عبادت کند در حالی که شب‌ها به نماز ایستاده و روزها، روزه‌دار است و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را نداشته باشد، از بینی او را در آتش می‌اندازند. (تفسیر جنابادی، ج ۴، ص ۲۲۸)

اسلامی معین گردد و غفلت از این موضوع غفلت از رسالت تاریخی کسانی است که این غفلت شایسته‌ی آن‌ها نیست و موجب یک‌نوع محافظه‌کاری ننگین خواهند شد.

۱۶- امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان مسلمانی ژرف‌اندیش و عارفی حماسی، ناظر به منظری بود که چشم فرهنگ مدرنیته سال‌ها نسبت به آن نابینا شده بود و از ساحتی سخن می‌گفت که فرهنگ مدرنیته امکان درک آن را نداشت و لذا مدرنیسم همچون نابینایی بی‌خرد با انقلاب اسلامی درگیر شد و راز شکست‌های پی‌درپی غرب از انقلاب اسلامی را باید در این نکته‌ی مهم جستجو کرد زیرا فرهنگ غربی خود را از امکان‌های معنوی عالم هستی بیرون انداخته است.

انقلاب اسلامی آمده است تا بشریت را با امکاناتی آشنا کند که ماوراء جهانی است که فرهنگ مدرنیته در آن زندگی می‌کند و با عقل پُرمردی خود می‌خواهد ادامه‌ی حیات دهد.

۱۷- تاریخی‌بودن یک اندیشه به آن معنی است که در طول تاریخ آن ملت، دست و دل‌ها به سوی آن اندیشه دراز بوده است و هرگاه آن اندیشه پا به میدان گذاشته با تمام وجود آن را پذیرفته، حال باید از خود پرسیم برای مردم ایران آیا «انقلاب اسلامی» یک اندیشه‌ی تاریخی بوده و یا تجدد و فرنگی‌مآبی؟

آیا نمی‌توان گفت آن گروه از مردم ایران که گرفتار فرنگی‌مآبی شدند و دیگر زبان مردم را نمی‌فهمند به جهت آن است که از تاریخ ملت ایران بیرون افتاده‌اند، تا آن‌جا که ایرانی‌بودن خود را با منظری که غرب به

آن‌ها می‌نمایاند، در ایران باستان قبل از اسلام دنبال می‌کنند؟ انقلاب اسلامی راهی است تا این گسستگی‌ها جبران شود و غرب‌زدگی به کلی از روح ملتی که می‌تواند با تاریخ دینی خود زندگی کند برچیده شود و از این جهت انقلاب اسلامی مرحله‌ی گذار ملت است از غرب‌زدگی که منشأ گسست و تنفر بین آحاد افراد بوده و هست، به سوی اخوتی که همه‌ی دست‌ها و دل‌ها را یگانه می‌کند.

۱۸- عالمی که انقلاب اسلامی به بشریت عرضه می‌کند با عالمی که فرهنگ مدرنیته به میان آورده است تفاوت ماهوی دارد. با ورود به عالم انقلاب اسلامی حقایقی در افق روح انسان آشکار می‌شود که به کلی از روحیه‌ی فردگرایی یا «Individualism» فاصله می‌گیرد و حقیقت را در گستردگی احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت سایر انسان‌ها می‌یابد و دیگر اقتصادی همراه با عدالت و معنویت به صحنه می‌آید، چیزی که در افق عالم انسان غرب‌زده به کلی ناپدید شده و عامل دوگانگی‌ها و تنفرها گشته است.

۱۹- بشری که جهت او به هیچ جانب نباشد و به هیچ چیز رو نکند، چگونه می‌تواند خود را ادراک کند و هویتی برای خود احساس نماید، مگر این که خود را فریب دهد و به اسم بی‌طرفی در طرفی قرار گیرد که نه حق را تأیید می‌کند و نه باطل را. او باید بداند که چون به حق پشت کرده است، در جبهه‌ی باطل است، در حالی که انقلاب اسلامی جبهه‌ای است تا بشر، راه قرار گرفتن در جبهه‌ی حق را گم نکند و در سیر به سوی

حق با بسط انقلاب اسلامی، بسط یابد و به کلی از ظلمات دوران به درآید و به افق روشن تاریخ نظر اندازد و از پوچی و بی طرفی خود را رها کند.

۲۰- اگر انقلاب اسلامی را در حد یک حرکت سیاسی پایین بیاوریم به نوعی به حقیقت جفا کرده ایم، همچنان که اگر آن را در آن حد بدانیم که دیگر حکومت ها مزاحم دینداری شخصی مردم نیستند. در هر دو صورت جایگاه انقلاب اسلامی را نشناخته ایم و از معنی حضور آن در تاریخ معاصر سخت بیگانه ایم و با سادگی، معنی دشمنی فرهنگ مدرنیته را یک سوء تفاهم می پنداریم. راستی انقلاب اسلامی به چه نقطه ای اشاره دارد که دنیای مدرن برای انکار آن این همه هزینه می کند؟

۲۱- ما می خواهیم معنی انقلاب اسلامی را بشناسیم و نسبت خود را با آن معلوم کنیم و لذا مجبوریم از زوایای مختلف آن را بنگریم و قبل و بعد آن را درست مد نظر قرار دهیم و این ممکن نیست مگر آن که بدانیم از کجا شروع شده است و به کجا خواهد رفت و اگر ماندگارش می دانیم، دلیل ماندگاری آن چه می باشد و چرا متعلق به هیچ زمانی و هیچ قومی نیست که با رفتن آن زمان و آن قوم باز باقی خواهد ماند. در یک کلمه راز آینده داری انقلاب اسلامی در کجا است؟

۲۲- انقلاب اسلامی روشن می کند ما متعلق به کدام جبهه ایم و در چه فضایی باید خود را جستجو کنیم که گرفتار از خودیگانگی نگردیم و از ثابت عصر جدا نباشیم و در نتیجه ی این جدایی در فضای مشهورات و مقبولات عصر مدرنیسم به دنبال خود بگردیم! انقلاب اسلامی بستر باز تعریف آن بشری است که در متن مدرنیسم خود را نیز فراموش کرده بود،

و به همان اندازه که توانست خود را دوباره در فضایی دیگر تعریف کند، به زندگی برگشته است.

۲۳- انقلاب اسلامی؛ اگرچه فلسفه نیست ولی ما را به «وجود» دعوت می‌کند و آنچه را در افق انسان می‌آورد چیزی ماوراء ماهیات و توهمات است که فرهنگ مدرنیته با آن زندگی می‌کند، جهت تفکر را تا واقعی‌ترین واقعیات یعنی عالم غیب و معنویت سوق می‌دهد و لذا می‌تواند در دفاع مقدس هشت ساله با جهانی از تانک و توپ و هواپیما نبرد کند و به بهانه‌ی آن که همه چیز نسبی است، از مسئولیت مقابله با جهان کفر شانه خالی ننماید. زیرا:

آن که انکار حقایق می‌کند جملگی او بر خیالی می‌تند

۲۴- کسانی که اهل «وقت» هستند و از «زمان فانی» عبور کرده‌اند و به «زمان باقی» می‌اندیشند، به انقلاب اسلامی به عنوان مأمنی برای به حضور رفتن و به «وقت» رسیدن می‌نگرند و در همین راستا معتقدند بسط انقلاب منجر به حضور صاحب‌الوقت و الزمان علیه‌السلام خواهد شد. به همین دلیل عده‌ای نمی‌توانند آن را تحمل کنند، زیرا عبور از «زمان فانی» به «زمان باقی» کار هر کس نیست، از این رو این افراد سعی می‌کنند حقیقت انقلاب را از جایگاه اصلی‌اش کاهش دهند و یا از آن فاصله می‌گیرند و در زمان فانی خود عمر خود را به انتها می‌رسانند.

۲۵- انقلاب اسلامی؛ حماسه‌ی عارفان شیدایی است که هنر نزدیکی به پیامبران و اولیاء الهی را یافته‌اند و لذا وقتی نسیم فنای «فی‌الله» در غرش گلوله‌ی خمپاره‌ها وزیدن می‌گیرد، به جای آن که به سنگر خانقاه پناه برند

تا از هر گزند احتمالی مصون بمانند، پیراهن خود را در می آورند و با سینه ی برهنه در میدان جنگ قهقهه ی مستانه می زنند.

کسانی که نمی توانند انقلاب اسلامی را به غدیری که علی علیه السلام را از آن حذف کردند و به خانه ی فاطمه علیها السلام که آن خانه را آتش زدند و به کربلایی که بر جسدها اسب راندند، متصل گردانند، تا آخر آن را تحمل نخواهند کرد و آن را یک نوع ماجراجویی می دانند که قواعد بازی جهان مدرن را به هم زده است و بالاخره به زعم آن ها باید با آمدن دولتی مصلحت گرا در جایی توقف کند، این ها بیش از یک روی سکه را ندیده اند و خرابی جهان مدرن را با آبادانی خانه ی انسانیت همراه نمی بینند.

۲۶- انقلاب اسلامی علت جهان پر آشوب کنونی را جاهلانی می داند که از عقل قدسی انبیاء بریدند و خواستند با خرد پژمرده ی بشر جداشده از وحی، آن را مدیریت کنند و به گمان این که می خواهند خود را از آسمان آزاد کنند، انواع اسارت ها را به بشریت تحمیل کردند و یاوه هایی را به عنوان علم اداره ی جهان بر زبان راندند که اسارت بشر را عمیق تر می نمود و زندگی با خیالات را زندگی واقعی نشان می داد. باید به این تذکر رسید که تحت تأثیر خرد پژمرده ی بشر مدرن، عینکی روی چشم داریم که درک ما را از انقلاب اسلامی غیر واقعی کرده است.

۲۷- ما نمی گوئیم فهم انقلاب اسلامی کار آسانی است ولی اگر ملاحظه شد بعضی از نخبگان که مدعی فهم انقلاب اند، از مردم عادی عقب افتادند باید بیش از آن که پیچیدگی را در موضوع انقلاب دانست، در حجاب فهم آن هایی دنبال کرد که از روح توحید بی خبرند و از تجلی

تاریخی رب العالمین یگانه، بهره‌ی کافی نبرده‌اند. آری! درک انقلاب اسلامی بدون علم به اسماء الهی کار مشکلی است، ولی راه ممکن است زیرا که ذات انقلاب اسلامی خود عامل فهم آن خواهد شد.

۲۸- تا وقتی با عینک زمانه‌ای که در آن هستیم و فکر خود را بر آن اساس جلو برده‌ایم به انقلابی بنگریم که بنیان‌گذار آن انسانی است که به مقام جامعیت اسمایی دست یافته، هیچ پرتوی از حقیقت آن انقلاب بر قلب ما تجلی نخواهد کرد و راهی جهت برون‌رفت از ظلمات زمانه جلو ما گشوده نمی‌شود.

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست رهروی باید جان‌سوزی، نه خامی بی‌غمی باید از قهر تفکر غالب فرهنگ مدرنیته رها شد تا آشنایی با انقلاب اسلامی شروع شود و تماشاگری راز ما را در برگیرد.

۲۹- انقلاب اسلامی دوران تاریخ دین‌داری در جهان معاصر را بنیان نهاد، آن دوران را راه می‌برد و نگهداری و نگهداری می‌نماید، به طوری که تاریخ معاصر در سایه‌ی حضور آن انقلاب باید‌ها و نبایدهای حیات تاریخی بشر این دوران را شکل می‌دهد. همان‌طور که بشر با هوازنده است، اگر خواست حیات تاریخی داشته باشد باید تعلق خود را به سوی انقلاب اسلامی معطوف دارد و زندگی او امری جدا از آن نباشد تا گرفتار «نسیت» و «نیست‌انگاری» دوران نگردد. در سال‌های اخیر مقدمات چنین تذکری در حال تحقق است و حجاب چهارصدساله‌ی دروغ فرهنگ مدرنیته در حال فروافتادن، وقت آن رسیده است که با گوش باز وارد

زندگی شویم، گوشی که فقط برای شنیدن مشهورات و مقبولات فرهنگ مدرنیته باز نیست.

راه برون رفت از نیست‌انگاری دوران، با انقلاب اسلامی و اشراقی که خداوند بر قلب بنیان‌گذار آن متجلی کرد، گشوده شد تا بشریت به عالمی نزدیک شود که آن عالم؛ عرفان و معرفت و حماسه و عبودیت را یک‌جا به او هدیه می‌دهد و متذکر عهد بشر با «وجود» می‌گردد، عهدی که در دوران غرب‌زدگی ما شکسته شد.

به امید آن که توانسته باشم تا حدی انقلاب اسلامی را از منظری بنمایانم که راه تفکر نسبت به آن گشوده گردد.

طاهرزاده

امام خمینی «عجل الله تعالی فرجه»

و

خودآگاهی تاریخی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را که مقامی است از مقامات ثابت عالم در این عصر، تسلیت و تعذیت عرض کنم، شخصیتی که برای امروز ما ظهور نمود تا از حقیقت اسلام با ما سخن بگوید، و اسلام را در شرایط امروزی اش به جهان عرضه کند، امیدوارم بتوانم نقش او را در تغییر سرنوشتی که برای جهان اسلام پیشنهاد کرد، برای نسل جوان روشن کنم، تا متوجه باشند از چه فرهنگ و ارزش هایی باید پاسداری کنند، و نگذارند که عهد خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در روزمرگی ها فراموش گردد، که در آن صورت راز ماندگاری جهان اسلام فراموش شده است.

صحبتی را که خدمت عزیزان دارم، با این فرض است که می خواهم موضوعی را در یک خانواده ی دینی و انقلابی در میان بگذارم، و لذا در این محفل صحبت از اثبات حقایق حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نیست، حتی در این جلسه نمی خواهم نسبت به وظایف جزئی که موجب تقویت انقلاب و آفات جزئی که راه امام را تهدید می کند، سخن به میان آورم، چون فکر می کنم عزیزان به خوبی پذیرفته اند که انقلاب اسلامی به معنی حقیقی اش، معنی حیات و زندگی صحیح در قرون معاصر است. با تحلیل تاریخ معاصر، و نیز تحلیل مبانی انسانی، می توان به این نتیجه رسید که انقلاب اسلامی وسیله و بستر حیات واقعی آن هایی است که

می‌خواهند در این قرن، زندگی الهی داشته باشند. البته امیدوارم مسئله را خارج از تمجید و تعریف و احساسات، به نحوی علمی و استدلالی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

اگر به این مسئله التفات داشته باشید که مردم جهان امروز بعد از دوره‌ی رنسانس، به سرعت معنی انسان‌بودن خود را گم کردند و زندگی مدل غربی، انسان را از بُعد متعالی خود بازداشت و مدلی را ارائه داد که موجب غفلت از ابعاد متعالی انسان شد، خواهید پذیرفت که چرا می‌گوییم انقلاب اسلامی بستی برای زندگی واقعی بشر این دوران است.

ابتدا باید روشن شود حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نسبت به جایگاه زندگی اجتماعی انسان‌ها چه دیدگاهی داشتند؟ وقتی روشن شد این دیدگاه یک دیدگاه اساسی و حقیقی است و غفلت از آن دیدگاه، غفلت از امکان زندگی صحیح است، در آن صورت جایگاه انقلاب اسلامی در تاریخ جدید به‌خوبی روشن می‌شود.

تفاوت جهل، آگاهی و خودآگاهی

حتماً می‌دانید که ما نسبت به هر پدیده‌ای یا جاهل هستیم و یا نسبت به آن آگاهی داریم و یا علاوه بر آگاهی، خودآگاهی هم داریم. در حالت اول؛ انسان نسبت به آن پدیده هیچ نحو آگاهی واقعی ندارد تا بتواند جایگاه آن را در زندگی خود و جهانی که در آن زندگی می‌کند، بشناسد. مثلاً در مورد انقلاب اسلامی نمی‌داند که این انقلاب در حال حاضر در چه شرایطی از زندگی خود و تاریخ به‌سر می‌برد.

در حالت دوم؛ یعنی آگاهی نسبت به پدیده، انسان به طور مجمل و مبهم واقعیت آن پدیده را می‌شناسد، ولی به پائین‌ترین درجه از وجود آن آگاهی دارد، مثل آگاهی بعضی از انسان‌ها نسبت به اسلام، که فرد می‌پذیرد اسلام یک دین الهی است و به واقع هم از طرف خدا توسط شخص نبی به مردم رسیده است، و به اسلام هم علاقه دارد ولی حاضر نیست زوایای آن را طوری بنگرد که بخواهد آن را به عنوان یک حقیقت در کل زندگی‌اش پیاده کند. یا مثل بعضی‌ها که روی هم رفته نسبت به انقلاب آگاهی خوبی دارند و حتی آن را پذیرفته‌اند، اما نمی‌توانند جایگاه آن را طوری بشناسند که تمام زندگی و شخصیت خود را به آن گره بزنند، و یا مثل نظر و آگاهی بعضی‌ها که نسبت به فرهنگ مدرنیته کاملاً منفی است و می‌دانند زندگی مدرن، حیات معنوی و آرام انسانی را از آن‌ها ربوده است ولی با این اندازه آگاهی نمی‌توانند عملاً در مقابل آن مقاومت کنند و تصمیم بگیرند سرنوشت خود را از آن جدا نمایند. این به جهت آن است که این‌ها، در مرحله‌ی آگاهی نسبت به آن موضوع هستند، ولی در مرحله‌ی سوم یعنی خودآگاهی نیستند که جان خود را با آگاهی خود یگانه نمایند. یا در جریان سقیفه بنی‌ساعده که خیلی‌ها می‌دانستند مسئله‌ی دیگری باید به میان آید و حتی وقتی حضرت فاطمه علیها السلام به در خانه انصار می‌رفتند همه اقرار می‌کردند که حق غیر از آن چیزی است که اتفاق افتاد ولی در جواب می‌گفتند کاری است که شده، اگر علی علیه السلام زودتر می‌آمد ما با او بیعت می‌کردیم. چنانچه ملاحظه می‌کنید با این که می‌دانند حق چیز دیگری است ولی آن اندازه آگاهی

که از موضوع دارند آن‌ها را به نفی سقیفه نمی‌کشاند، به عبارت دیگر خود آگاهی نسبت به موضوع ندارند که بر اساس آن بتوانند به هر قیمت جریان را تغییر دهند.

چگونگی ارتباط با انقلاب اسلامی

با توجه به مثال‌های فوق معنی خود آگاهی نیز روشن شد، حال عرض بنده آن است آن‌هایی که حقانیت یک انقلاب را می‌شناسند، ولی فقط در حد آگاهی نسبت به حقانیت آن هستند، نمی‌توانند نسبت خود را با انقلاب آن‌طور که شایسته است تنظیم کنند و بهره‌ای را که می‌توان با ارتباط با انقلاب اسلامی برد، ببرند، زیرا انسان‌ها طوری باید با انقلاب اسلامی یگانه شوند که بتوانند ارتباطی شایسته با آن برقرار کنند. و این نیاز به چیزی مافوق آگاهی دارد، باید نسبت به انقلاب به خود آگاهی رسیده باشند، که آن عبارت است از آن نوع آگاهی که به عمق جان انسان سرایت کرده باشد، و به جای علم حصولی نسبت به آن، با علم حضوری ارتباط پیدا کرد، در آن صورت است که انسان با بودن انقلاب اسلامی احساس می‌کند سراسر وجود خود را به آن گره می‌زند.

وقتی متوجه باشیم ریشه و باطن انقلاب یک حقیقت قدسی است و به غدیر متصل است و خداوند آن را در هجدهم ذیحجه سال یازدهم هجری ظاهر نموده، دیگر نمی‌توان ناظر انقلاب بود، همان‌طور که اگر کسی ناظر بر حادثه کربلا باشد، نه تنها هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برد، بلکه انسانیت خود را نیز لگدمال می‌کند.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خودشان نسبت به نهضتی که پدید آوردند کاملاً در خودآگاهی بودند، و می‌دانستند به عنوان یک وظیفه‌ی الهی باید به آن دل بسپارند و جانشان را به آن گره بزنند. ایشان در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ به اکثر علمای بزرگ نامه نوشتند و فجایعی را که در شرف انجام بود و می‌رفت تا ریشه‌ی اسلام را خشک کند، به آن‌ها گوشزد کردند و همه‌ی آن بزرگان هم سخنان امام را قبول می‌کردند ولی بسیاری از آن‌ها به صورتی که امام «رضوان الله تعالی علیه» قدم پیش گذاشتند جلو نیامدند. زیرا در عین این که آن‌ها هم مثل امام نسبت به مشکلات آگاهی داشتند، ولی آن خودآگاهی که در امام بود در آن‌ها نبود، به عبارتی حرکت امام «رضوان الله تعالی علیه» را در جان خود احساس نمی‌کردند، هرچند آن حرکت را حرکت مثبتی می‌دانستند و اگر فرصتی پیش می‌آمد آن را تأیید می‌نمودند. ولی امام «رضوان الله تعالی علیه» مشکل زمانه را می‌شناسند و متوجه می‌شوند اسلامی که با جانشان گره خورده است در خطر است و باید نهضتی به پا کرد که این اسلام نجات یابد و لذا این نهضت نیز با جان ایشان گره خورده بود. وقتی یک مسلمان نسبت به اسلام در حالت خودآگاهی قرار گرفت و جانش با حق متحد شد دیگر نمی‌تواند تسلیم ناحق شود، چون می‌داند نظام هستی، حق است^۱ و جریان‌ها و یا فعل‌های ناحق در نظام هستی جایی ندارند و نباید به آن‌ها جا داد و یا نسبت به بودنشان سکوت کرد.

۱ - قرآن می‌فرماید: «مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»؛ خداوند آسمان و زمین و آنچه در بین آن‌هاست خلق نکرد مگر به حق (سوره روم، آیه ۸).

نمونه‌ی عالی خودآگاهی و دل آگاهی نسبت به حق، اهل بیت پیامبر ﷺ اند که هرگز نمره‌ی قبولی به جریان‌های باطل ندادند و طوری عمل کردند که هرگز انحرافات زمانه‌شان نتوانست حق جلوه کند - البته برخورد حکیمانه‌ی آن‌ها با باطل غیر از تأیید باطل بود، برخورد‌های تند و آتارشیستی که اعتراض‌های کور بی‌ثمری است از ساحت ائمه‌ی معصومین ﷺ جدا است - عمده روحیه‌ی حق‌گرای آن ذوات مقدس است که جای هیچ گونه تأییدی برای باطل باقی نمی‌گذارد.

وقتی روشن شد که خودآگاهی نسبت به حقیقت، لازمه‌ی شعور متعالی و قلبی است و هرگز اجازه نمی‌دهد باطل به میدان بیاید و حق فرسوده و خاموش شود و انسان ناظر باشد، معلوم می‌شود در صورتی که نسبت ما با انقلاب از نوع خودآگاهی باشد، شور انقلاب در جان ما پدیدار می‌ماند و از برکات آن بهره‌مند می‌شویم. اگر خواستید پاسدار واقعی انقلاب باشید باید نسبت به حقانیت انقلاب از مرحله‌ی آگاهی یک قدم جلوتر بیایید و به مرحله‌ی خودآگاهی برسید تا اولاً: روح انقلاب را درست شناخته باشید و فقط در محدوده‌ی شناخت پوسته آن متوقف نشوید، ثانیاً: با روحیه‌ای که حکایت از دلدادگی نسبت به انقلاب دارد، در عین حرکات حکیمانه، با تمام وجود همه زندگی را در جهت پاسداری از انقلاب صرف کنید، و چون همه‌ی زندگی خود را می‌خواهید صرف انقلاب اسلامی نمایید گرفتار روش‌های مقطعی، عجولانه و سطحی نمی‌شوید. نمونه‌ی آن را در مقابله‌ی امام «رضوان الله تعالی علیه» با موانعی که برای انقلاب پیش می‌آمد می‌دیدید. ایشان با تأملی طولانی و به حکم وظیفه‌ی الهی، وارد میدان می‌شدند، در مقابله با نظام شاهنشاهی در سال‌های اول به

شاه نصیحت می کردند، با این که بهتر از همه بدی های شاه را می شناختند، و به خوبی می دانستند تا شاه هست همین خودفروختگی ها هست، و نیز می دانستند که در این راه موانع طاقت فرسایی، مثل زندان و اعدام در کار است، با این همه برای از بین بردن موانع، سعهی صدر، صبر و پایداری شکست ناپذیری را از خود نشان دادند، لذا با توجه به خودآگاهی خاصی که نسبت به نهضت خود داشتند از نصیحت شروع کردند ولی آرام آرام جلو آمدند تا کار را به انتها رساندند و نهضت را به پیروزی رساندند.

علت این که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در هیچ مرحله ای سست نشدند آن بود که در شخصیت خود بنای حذف ناحق را نهاده کرده بودند و لذا نه یأسی برایشان پیش می آمد و نه خستگی، چون همه زندگی خود را در عین خودآگاهی نسبت به اسلام، در یگانه شدن با حق و تنفر از باطل شکل داده بودند، حتی اگر در بین راه رحلت می کردند از نظر ایشان وظیفه به خوبی انجام شده بود.

روش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در مقابله ی با غرب

آنچه می توان از حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نسبت به اسلام و انقلاب اسلامی آموخت، ایجاد خودآگاهی نسبت به اسلام است. در این حالت است که می توان برکات مسلمانی و انقلابی بودن را در زندگی خود وارد کرد و از بی تفاوتی نسبت به حق و حقیقت خود را رها کنید و گرفتار زندگی سرد و رفاه زده نشد.

امروزه بسیاری از روشنفکران دنیا، چه در آسیا و چه در آفریقا و چه در اروپا، با فرهنگ غرب مخالف‌اند، اما همه‌ی آن‌ها نسبت به آن فرهنگ یکسان موضع‌گیری نمی‌کنند. عده‌ای فقط می‌دانند زندگی غربی زندگی بدی است، بدون آن که قدمی در جهت برون رفت از آن بردارند، این‌ها بخواهند و نخواهند تمام فرهنگ غرب را پذیرفته‌اند و همه‌ی زشتی‌های آن فرهنگ در زندگی آن‌ها وارد شده است و در عمل با آن‌هایی که نسبت به ضعف‌های فرهنگ غرب جاهل‌اند، مساوی عمل می‌کنند.

گروهی دیگر با فرهنگ غرب مخالف‌اند ولی به جای مقابله با آن به کلی با آن قهر می‌کنند، می‌روند در گوشه‌ای از طبیعت بدون استفاده از وسایل زندگی غربی، زندگی می‌کنند. این‌ها هرگز بنا ندارند در مقابل آن فرهنگ، فرهنگ و تمدنی بسازند که بستر تعالی انسان‌ها باشد بلکه به صورت منفعل در مقابل غرب عقب‌نشینی کرده‌اند.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با توجه به خودآگاهی و دل‌آگاهی که نسبت به اسلام داشتند اساساً فرهنگ غرب را به حساب نمی‌آوردند، و معتقد بودند تمدن غرب تجسم نفس‌افزاره است، و انسان در آن فرهنگ تمام ساحات الهی خود را از دست می‌دهد و از این جهت باید با تمام وجود در نابودی آن فرهنگ و جایگزینی آن به یک فرهنگ الهی تلاش کرد، ولی واقعیت این فرهنگ را هم نادیده نمی‌گرفتند، چون می‌دانستند اگر باید شمشیر تجاوزی را قطع کرد، باید شمشیر دفاع در مقابل آن تجاوز را به صحنه آورد، و این نوع موضع‌گیری نسبت به فرهنگ غرب سخت‌ترین و حساس‌ترین نوع موضع‌گیری است. چون در این

موضع گیری نه انسان قهر می کند و میدان را برای رقیب خالی می نماید، و نه تسلیم می شود و به غرب اصالت می دهد.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با توجه به شناختی که از وضع موجود جهان داشتند مثل کسی عمل کردند که سوار ماشین می شود ولی فرمان ماشین را به دست می گیرد و مسیر را خود انتخاب می نماید، یعنی در عین این که از آفات تکنولوژی آگاه است، آن را به عنوان یک واقعیت در زندگی بشر امروز می پذیرد و می داند که اگر هم انسان باید از شر تفکر تکنیکی رها شود و تفکر الهی وارد زندگی بشر گردد، فعلاً نمی توان به این تکنولوژی پشت کرد. او در عین آگاهی از آفات تکنیک و تفکر تکنیکی، زمان شناس است، و در ازاء آن نوع خود آگاهی که نسبت به اسلام داشتند، و این نوع زمان شناسی نسبت به غرب و تکنولوژی، در عین این که هرگز هدف الهی نهضت فراموش نمی شود از تفکر تکنیکی چشم پوشی نمی نماید. آری! به صرف آن که فضای غربی، فضای ظلمانی است نمی توان نسبت به آن عقب نشینی کرد بلکه سوار زمانه می شوند تا تحرک اجتماعی و رسالت انسانی خود را به بهترین نحو عملیاتی کنند و اجازه ندهند باطل میدان بگیرد و حق فرسوده و خاموش شود، در عین اصالت ندادن به غرب به آن پشت نمی کند تا میدان برای آن خالی بماند، از ماشین و برق استفاده می کند، ولی هرگز به این تمدن قانع نیست و برای جایگزینی فرهنگ دیگری به جای فرهنگ غرب، برنامه دارد.

امام «رضوان الله تعالی علیه» خوب می دانستند دموکراسی به نحو غربی، اجتماع هوس ها و خواسته های نفس اماره ی اکثریت است، و این دموکراسی با

فرهنگ لیبرالی و بی‌بند و باری خود، کاملاً مقابل اسلام است. قرآن به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فَاَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»؛^۲ ای پیامبر بر اساس قرآن که خدا نازل کرده حکم بکن، و پیرو هوس و هوای مردم مباش، تا از آنچه از طرف خدا آمده است روی برگردانی. امام خمینی «قدس سره» با خودآگاهی تاریخی که داشتند و عمیقاً زمانه را می‌شناختند، نیامدند با دموکراسی مطرح در عالم غربی مقابله کنند، بلکه آن را در دل فرهنگ اسلامی استحاله کردند و به اصطلاح جمع آراء سرگردان را به آراء ملتِ مسلمان، زیر سقف اسلامیتِ نظام تبدیل نمودند، تا ملت مسلمان در عین اسلامیت، در سرنوشت خود نقش اصلی را داشته باشند، به طوری که با بودن ولایت فقیه نه تنها سدموکراسی و نظام جمهوری نفی نشد، بلکه شکل صحیح به خود گرفت، و جامعه‌ی اسلامی از نوع نیست‌انگاری‌اش که هایدگر برای دموکراسی غربی قائل است، مصون ماند. به طوری که نه با دموکراسی مقابله شد و نه تسلیم آن نوع دموکراسی شدیم که روح غربی را به جامعه تحمیل می‌کرد.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عین این که جمهوریت را برای نظام اسلامی پذیرفتند ولی طوری آن را مدیریت کردند که با هدف اصلی‌شان که حکومت «الله» بود مغایرت نداشته باشد، زیرا ایشان می‌فرمایند: «مجرد بودن رژیم اسلامی، مقصد نیست. مقصد این است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند. قانون حکومت کند و اشخاص به رأی خودشان، به فکر خودشان حکومت نکنند. به کسانی رأی ندهند

که خیال می کنند خودشان صاحب رأی هستند، خودشان را متفکر می دانند، روشنفکر می دانند، به این ها رأی ندهند. برای این که رأی مردم در مقابل حکم خدا، رأی نیست، ضلالت است.^۳

مغالطه‌ای آشکار

یکی از تلاش هایی که به قصد مقابله با نظام اسلامی انجام می شود این است که ابتدا دموکراسی را مطلق می کنند، به طوری که گویا: کتاب مقدس بشر مدرن، دموکراسی است و حقیقت، چیزی جز رأی مردم نیست، و سپس زمزمه سر می دهند که حکومت دینی با دموکراسی جمع نمی شود و نتیجه می گیرند حالا که دموکراسی باید بماند و نیاز حتمی بشر امروز است، پس حکومت دینی باید حذف شود^۴ این ها ابتدا مشخصه هایی از جمهوریت را نقل می کنند سپس نتیجه می گیرند نظام یک کشور یا باید جمهوری باشد و یا ولایی. این ها می گویند: مردم در نظام جمهوری، در حوزه ی امور عمومی مساوی اند، در حالی که در حکومت ولایی، مردم در حوزه ی امور عمومی با اولیاء خود همطراز نیستند. پس نمی شود نظامی داشت که در عین جمهوریت، «ولایت فقیه» در آن لحاظ شود. و یا می گویند: در نظام جمهوری مردم ذی حق و رشیدند ولی در حکومت ولایی محجورند... و در حکومت جمهوری، زمامدار، وکیل مردم است، و

۳ - صحیفه ی نور، ج ۸، ص ۲۸۱.

۴ - به کتاب «حکومت ولایی» از محسن کدیور، و یا به کتاب «حکمت و حکومت» از مهدی حائری رجوع شود.

در حکومت ولایی، زمامدار، ولی بر مردم است... و در حکومت جمهوری زمامدار از سوی مردم انتخاب می‌شود، در حکومت ولایی زمامدار از سوی شارع نصب می‌شود و مردم موظف به پذیرش ولی شرعی هستند... در حکومت جمهوری، دوران زمامداری، موقت است، در حکومت ولایی زمامداری مادام‌العمر است... در حکومت جمهوری زمامدار در مقابل مردم مسئول است و در حکومت ولایی زمامدار در برابر مردم مسئول نیست و...

ملاحظه می‌کنید که چگونه جمهوریت را با حکومت دینی مقابل هم می‌گذارند که در نهایت نتیجه بگیرند این دو با هم ناسازگار و متعارض اند، و بعد هم ما را به دو نتیجه‌گیری می‌کشاند، یکی این که اصلاً حکومت را از دین جدا کنید، دیگر این که نقش ولی فقیه یک نقش نظارتی بدون هیچ گونه دخالت باشد، که عملاً نتیجه‌ی پیشنهاد دوم هم همان پیشنهاد اول است.

آیت‌الله جوادی «حفظه الله» در جوابی مختصر به این مغالطه فرمودند:

«اگر خوب به اسلام دقت کنیم، اسلام در متن خود ولایت دارد، وکالت هم دارد، حق والی در آن محفوظ است، حق مردم هم در آن محفوظ است. آیا تمام آن جمهوریتی که در نظام سیاسی دنیا مطرح است در نظام اسلامی تا حد تعیین رئیس جمهور و مجلس واقع است یا نه؟ می‌گوئید در نظام جمهوری مردم حق رأی دارند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی این تصویب شده است. می‌گوئید: رئیس جمهور در نظام جمهوری با مردم یکسان است، آری همین طور است و رئیس جمهور در واقع وکیل مردم در اداره‌ی کشور است. اما آیا در

اسلام بالاتر از ریاست جمهور هم سمتی به نام رهبری هست یا نه؟ آنچه نباید خلط شود مسئله شخص فقیه با مسئله فقاهاست. شخص فقیه هم مثل بقیه آحاد جامعه یک رأی دارد، ولی از نظر فقاهاست که شخص مطرح نیست، مکتب مطرح است و نه شخص (مثل علم پزشکی که موضوع آن یک علم است، و نه یک شخص).

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و زندگی در زمانه

عرض بنده این جاست که ببینید امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چگونه با خودآگاهی خاصی که نسبت به زمان خود داشتند، بدون آن که چشمشان را از واقعیات زمانه ببندند، و نیز بدون آن که آرمان‌های الهی را نادیده بگیرند و به آن‌ها پشت کنند، آرمان‌های الهی را با مقتضیات زمان پیش بردند. این یکی از شاخصه‌های خاص ایشان بود به طوری که دشمنان نظام اسلامی با این که سعی می‌کنند جمهوری اسلامی را متهم کنند که نهادهای آن غیر انتخاباتی است، راه به جایی نبرند. چون وقتی بتوانند ثابت کنند نظام اسلامی با رأی مردم به صحنه نیامده است به خود حق می‌دهند به عنوان دفاع از مردم با نظام اسلامی درگیر شوند و آن را ساقط کنند.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به ما فهماندند چگونه عمل کنیم تا نه از زمانه‌ی خود منزوی شویم و نه تسلیم وضع موجودِ ظلمانی آن گردیم و از آرمان‌های خود دست برداریم. این عبارت است از خودآگاهی تاریخی از یک طرف، و خودآگاهی دینی از طرف دیگر.

وقتی تبلیغات غرب همه جا را پر کرده بود که: دوره‌ی دین و حکومت دینی گذشته است، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ماوراء آن تبلیغات

متوجه بودند حقیقت چیز دیگری است و تبلیغ دنیاداران جریان نورانی تاریخ را تغییر نمی دهد. غرب طوری موضوع «دوره ی دین گذشته است» را تبلیغ کرده بود که در عین آرزو به داشتن یک حکومت دینی، نمی توانستیم امید به وجود آمدن آن را در خودمان زنده نگه داریم. در قلب نسل جوان آن روزها طوری درخت تلخ یأس از ایجاد حکومت دینی را کاشته بودند که نسل جوان نتواند به یاری کسی که بخواهد پایه ی حکومت دینی را بگذارد برخیزد. فکر می کردیم همه به دین و حکومت دینی پشت کرده اند و تسلیم سرنوشت سیاه حاکمیت کفر شده اند. به همین جهت تأکید می کنم، باور کردن این که می توان انقلاب اسلامی به راه انداخت، لطفی بود که خداوند از طرف امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به این ملت ارزانی کرد. از همه مهم تر آنچه ملت مسلمان را فوق تحلیل های یأس آلود، در آن شرایط سخت وارد میدان انقلاب کرد، احساس وظیفه ی شرعی بود، و این احساس، کلید اصلی پیروزی انقلاب اسلامی گشت. در شرایطی که همه جا تبلیغ شده بود دوره ی دین گذشته - چه رسد به حکومت دینی - حضور انقلاب دینی چیز بسیار عجیبی بود. اسپوزیتو^۵ می گوید: حضور آخوندهای تفنگ به دست در خیابان های ایران خبر از شکست تبلیغات ۴۰۰ ساله ی غرب می دهد. انقلاب اسلامی طوری شالوده و مبانی ضد قدسی غرب را در هم ریخت که گویا چهارصد سال تاریخ مدرنیته و فرهنگ سکولار وجود نداشته است.

۵ - جان اسپوزیتو، استاد امور بین الملل و مطالعات اسلامی در دانشگاه جرج تاون.

امام خمینی «قدس سره» در شرایطی حرکت خود را آغاز کردند که جهان نمی‌فهمید انقلاب دینی یعنی چه، و آن را یک کار بی‌معنی می‌دانست. آقای میشل فوکو در کتاب «ایرانیان چه رؤیایی در سر دارند؟» می‌گوید: وقتی خبرنگاران در پاریس از آقای خمینی سؤال کردند که شما چه حکومتی را پیشنهاد می‌کنید، ایشان گفتند: حکومت اسلامی. این جواب در آن زمان برای خبرنگاران یک جواب مبهم و به اصطلاح خودمان وعده‌ی سرخرمن بود. چون نمی‌توانستند معنی حکومت بر اساس دین را تصور کنند! این جا است که باید عنایت داشته باشید امام «رضوان الله تعالی علیه» در خودآگاهی تاریخی خود نه تنها باید متوجه باشند دنیا در تصور حکومت اسلامی چه مشکلی دارد، بلکه باید فرصت پیش آمده را غنیمت شمارند و به کم‌تر از حکومت اسلامی قانع نشوند، و نگویند حالا که کار مشکل است به چیزی در حد انقلاب مشروطه راضی شویم. چنین عقب نشینی را به خود راه ندادند، بلکه سعی نمودند با آرامش مخصوص به خود مشکل را حل نمایند، با این که می‌دانستند در این راه موانع سنگینی وجود دارد ولی به جهت روح توحیدی‌شان، با اطمینان کامل می‌دانستند برای رفع این موانع، خدای هستی راهکارهایی را گذاشته است. شما نیز اگر به دو نکته‌ی آخر توجه فرمائید همواره در هر شرایطی، هر چند آن شرایط سخت و سنگین باشد افتخار حفظ انقلاب برایتان می‌ماند. باید بدانید در جهانی زندگی می‌کنید که اولاً: برای تحقق حکومت اسلامی موانع زیادی در صحنه است، ثانیاً: به جهت الهی بودن انقلاب اسلامی پروردگار عالم راه رفع این موانع را برای موحدین مقدر کرده است. با توجه به این

موضوع است که می‌توان حکومت دینی را - که میراث امام بزرگوار است - برای خود و آینده‌ی جهان، حفظ نمود و از آلوده شدن در ظلمات مدرنیته خود را رهانید.

وقتی متوجه انواع خطراتی شدیم که حکومت دینی را تهدید می‌کند و آن تهدیدها را شناختیم و در مسیر دفع آن‌ها پایمردی کردیم، در باقی ماندن انقلاب اسلامی در آینده‌ی تاریخ، شریک هستیم و از حیات خود ثمره‌ی لازم را خواهیم گرفت، و از تاریخ نورانی انبیاء و اولیاء الهی بیرون نیفتاده‌ایم.

خطر اصلی

این که مقاله‌ای در جهت مخالفت با انقلاب در فلان روزنامه یا خبرگزاری غربی دل شما را بلرزاند، نشانه‌ی آن است که از شرایط خود و حتی از رسالت تاریخی توحیدی خود تحلیل درستی ندارید. اگر فهمیدیم انقلاب اسلامی به چه معنی است، خواهیم فهمید که ضربه‌های حقیقی که این انقلاب را تهدید می‌کند قدرت تبلیغاتی دشمن نیست، بلکه ضعف توحیدی جامعه‌ی اسلامی است. وقتی فهمیدید ضربه‌های حقیقی کدام است و از کدام طرف می‌آید و کجای پیکر انقلاب را نشانه می‌گیرد، در آن صورت با استحکام و استقرار کامل و با برنامه‌ای دقیق، همه‌جانبه، دراز مدت و با امید به موفقیت کامل، به میدان می‌آیید، در این حال خودتان را به عنوان کسی که رسالت حفظ حکومت دینی را بر دوش خود حس می‌کند تجهیز می‌نمایید.

خداوند پس از آن که غدیر را مطرح فرمود و معنی نظام اسلامی را با حاکمیت امام معصوم در تاریخ تثبیت کرد، فرمود: «الْيَوْمَ يَتِمُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ»؛^۶ از امروز کافران مأیوس شدند، یعنی دیگر فکر براندازی این نظام از ذهن اهل کفر بیرون رفت، پس از آن‌ها نترسید ولی روحیه‌ی خشیت الهی را با رشد عقیده‌ی توحیدی در خود افزایش دهید، زیرا اگر به جای امید به پروردگار، امیدتان به جایی دیگر افتاد، خداوند دست رحمت خود را از سر شما برمی‌دارد و سقوط شما شروع می‌شود.

اگر ان شاء الله بتوانید به نور توحید نسبت به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی به خودآگاهی برسید، بیش از همه، زندگی خود را احیاء کرده‌اید، زیرا در این دوران به قول یکی از بزرگان؛ «زندگی همچون آبی است که در شزار فرو می‌رود و هیچ اثری از خود نمی‌گذارد مگر این که آن زندگی در یک معنی دینی احیاء شود» و حیات دینی امروز این نیست که برویم یک گوشه‌ای بنشینیم و انزوا پیشه کنیم، کاری که در یک برهه بعضی از مسیحیان کردند و به هیچ نتیجه‌ای هم نرسیدند. بلکه باید با نیت دینی و برای خدا و به عنوان پرستش رب العالمین، در احیاء دین و تحقق احکام دین در امور اجتماع قیام کرد. حال همان موعظه‌ی واحدی که خداوند به بشریت کرد که: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَتْنًى وَفُرَادًى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»؛^۷ بگو شما را به یک چیز موعظه و دعوت می‌کنم و

۶ - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

۷ - سوره‌ی سبأ، آیه ۴۶.

آن این که دو نفر دو نفر، و یا هر کدام جداگانه، برای خدا قیام کنید و در این راه تفکر نمائید.

دل آگاهی

علاوه بر خود آگاهی، شاخصه‌ی اصلی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را باید در «دل آگاهی» ایشان جستجو کرد. شما با عقل خود فهمیدید که در شرایط امروزی باید دین را احیاء کرد و موانع آن را هم شناختید و عقب نشینی هم نکردید. ولی چنانچه ماوراء این خود آگاهی، به دل آگاهی نرسید میوه و ثمره‌ی واقعی را به دست نیاورده‌اید. «دل آگاهی» به این معنی است که انگیزه‌ی همه‌ی کارها در فضای شعوری معنوی انجام گیرد و نه در حرص سیاسی. آن چیزی که به واقع مؤمنین را شکست ناپذیر می‌کند و در نشاط قرار می‌دهد شناور کردن شعور عقلی در دریای قلب است. در این صورت است که به ساحل آرام «دل آگاهی» دست می‌یابند و آنچه را عقل تشخیص داد، دل تصدیق می‌کند و از بهره‌های اشراقی عالم معنا بهره‌مندشان می‌کند.

علاوه بر آن در دل آگاهی، انسان مُست و شیفته‌ی وظیفه می‌شود و دیگر مشکلات گوناگون او را از پای در نمی‌آورد بلکه برعکس، او را صیقل می‌دهد و قلب او آماده می‌گردد تا از هدایت‌های الهی برخوردار شود و به نتایجی دست یابد که در ابتدا تصور آن را نمی‌نمود.

علت آن که بعضی ها در مسیر انقلاب احساس خستگی می کردند ولی امام «قدس سره» با آن کهولت سن اصلاً خستگی به خود راه نمی دادند به جهت ورود به شور و شوق و وظیفه و دل آگاهی ایشان بود.

در راستای دفاع از انقلاب اگر پس از آگاهی و خود آگاهی، وارد محفل دل آگاهی نشویم در مسائل اجتماعی تحت تأثیر تبلیغات دشمن غربی، یا منفعلانه عمل می کنیم و آن نتیجه‌ی الهی را که باید بگیریم نمی گیریم، یا زود خسته و فرسوده می شویم و تا انتها در راه نمی مانیم و در نتیجه از آن سعه‌ی صدر و آرامشی که شرط بقای مؤمن است محروم می شویم. آنچه به واقع موجب می شود تا با خطراتی که پیش می آید درست برخورد کنیم و به خوبی در دفع آن ها بکوشیم این است که ماوراء خود آگاهی از طریق نگاه توحیدی ناب، با دل آگاهی و شور ایمانی با مسئله برخورد نماییم.

بسیار پیش آمده که نقطه‌های خطر را شناخته‌اید، ولی به جای آن که با روحیه‌ی همه جانبه‌نگری و حفظ تعادل شخصیت، در صدد دفع آن برآیید، با برخورد مقطعی خودتان را خسته کرده‌اید و باز مشکل به صورتی دیگر سر جای خود باقی مانده است. وقتی شما را به عنوان نیروهای طرفدار انقلاب مسخره می کنند، و شما هم عصبانی می شوید و از خود عکس العمل های سطحی و غیر حکیمانه نشان می دهید، جو را علیه خود تحریک خواهید کرد، برخوردهای منفعلانه از خود بروز می دهید، و در نهایت می بُرید و منزوی می شوید و فکر هم نمی کنید ریشه‌ی همه این مشکلات خودتان بوده‌اید. زیرا نفهمیدید علاوه بر خود آگاهی، به

دل آگاهی و قوت قلب ایمانی هم نیاز است تا آرامشی چون کوه برای شما به ارمغان بیاورد. لذا امام علی علیه السلام در همین رابطه به فرزند خود می‌فرماید: «تَزُولُ الْجِبَالُ لَا تَزُولُ»^۸ کوه‌ها بجنبند تو تکان نخور. این نوع استحکام و وقار ریشه در دل آگاهی و غرق شدن در وظیفه‌ی الهی دارد.

شناختن مسئله در شناختن همه‌ی جوانب آن است، و این موقعی واقع می‌شود که متوجه موقعیت آن مسئله در نظام هستی باشیم، و بنده فکر می‌کنم ریشه‌ی اصلی موفقیت امام «رضوان الله تعالی علیه» بعد از خود آگاهی خاصی که داشتند، آن دل آگاهی ایشان بود. کسانی در فعالیت‌های اجتماعی بیشترین کمک را می‌کنند که به دل آگاهی رسیده باشند و در عین فعالیت‌های اجتماعی، خود را در نور وظیفه‌ی الهی و شوق دینی حفظ نمایند، در این صورت با چشم الهی به همه‌چیز می‌نگرند و هرچیز را آن‌طور که در نظام هستی هست، می‌بینند.

این خسارت بزرگی است که شخص مؤمن به صحنه بیاید و بخواهد خود و جامعه‌اش را احیا کند و به خود آگاهی تاریخی هم رسیده باشد ولی چون دل آگاهی و شعف ایمانی ندارد، زود خسته و فرسوده شود و نتایجی را که می‌تواند به خودش و به جامعه‌اش برساند نیمه‌کاره رها کند. می‌خواستم خدمت شما عزیزان که با سوز دینی و تعهد به انقلاب جریان‌ها را زیر نظر دارید عرض کنم؛ نباید تعهد شما نسبت به انقلاب همراه با فشار روحی باشد و به عبارت دیگر نباید علاقه به انقلاب برای شما حرص و جوش به همراه آورد، در حالی که این نوع فشارها تعادل

روحانی و حتی تدبیر و برنامه ریزی را از شما می گیرد، و دیگر عنصر مفیدی برای انقلاب اسلامی نخواهید بود. برای حفظ انقلاب و سربازی آن، بیش از همه حوصله ی سلمان فارسی «فسر» نیاز است. حضرت سلمان «فسر» در پایدار نگه داشتن نهضت اهل البیت علیهم السلام بسیار مؤثر بود و به واقع یک مبارز تمام عیار بود، اما همراه با خود آگاهی و دل آگاهی، و لذا نگذاشت در مقابل آن حرکت تند و افراطی که از سقیفه شروع شد طرفداران علی علیه السلام عکس العمل تند از خود نشان دهند، و همین امر موجب شود تا سقیفه صورت حق به جانب به خود بگیرد، که البته دقت در کار سلمان فرصت دیگری را می طلبد. آنچه بنده می خواهم بر آن تأکید کنم این است که اگر یک جریان غیر دینی در جامعه ی ما مطرح شد و ما توانستیم با خود آگاهی و دل آگاهی به عنوان یک عبادت با آن مقابله کنیم، اولاً: در آن حالت جا نمی خوریم تا یک بُعدی با آن برخورد کنیم، ثانیاً: شتابزده عمل نمی کنیم تا یا خسته شویم و یا به جریان مقابل برگ برنده ای بدهیم، بلکه با حوصله و به عنوان یک وظیفه ی دینی و همراه با یک شعف معنوی به هر نحوی که صلاح است با آن مقابله می نماییم و آنقدر مقابله را به صورتی حکیمانه ادامه می دهیم که زیشه ی آن کار و یا آن فکر غیر دینی آشکار شود و از بین برود، و حتماً اگر درست عمل کنیم بدون هیچ تردیدی موفق خواهیم شد، چون ذات باطل ناپایدار است. به ما وعده داده اند؛ «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً»^۹ باطل از اول و قبل از پیدایش ناپایدار و رفتنی است.

فلسفه‌ی سیاسی انقلاب اسلامی

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» اصل انقلاب اسلامی را به همین صورتی که ملاحظه می‌کنید، با آن شعور الهی که داشتند و با توجه به فهمی که نسبت به امروز جهان دارا بودند، مطرح کردند. ایشان خیلی زود متوجه شدند هر چه بشر امروز ضربه خورده و به انحطاط افتاده به جهت آن است که از حکومت دینی فاصله گرفته است، و فلسفه‌ی سیاسی انقلاب با چنین مبنایی شکل گرفت که متذکر عالم معنویت و قدس باشد، و لذا صرف پایدارماندن انقلاب اسلامی، عین مقابله با کل نظام مدرنیته است. مگر می‌شود کشوری حکومت دینی به معنی واقعی را مطرح کند و با کل نظام سکولار مدرنیته درگیر نباشد و یا فرهنگ مدرنیته راضی به وجود آن باشد و جهت از بین بردن آن برنامه‌ریزی ننماید؟ بودن حکومت دینی در هر جامعه‌ای به معنی مقابله با چهار صدسال تفکر سکولاریته‌ای است که از رنسانس شروع شده، اندیشه‌ای که فعلاً به بحران و انحطاط افتاده است، چون مدعی بود: خرد انسانی برای زندگانی اجتماعی کافی است.

در تفکر غربی، دین یک حالت فردی و شخصی است بین انسان و خدا! بدون آن که آن خدا در امور جامعه نقشی داشته باشد و جامعه ملزم به اجرای احکام الهی باشد. عنایت داشته باشید که در تفکر سکولار از دین به معنی رابطه با خدا استقبال هم می‌شود ولی عنان اجتماع نباید به دست دین و انبیاء الهی باشد، ریشه‌ی مقابله‌ی غرب با اسلام به جهت روح اجتماعی اسلام است و نه اعتقادات فردی مسلمانان.

ما باید متوجه باشیم با چه بُعدی از ابعاد دشمن درگیر شده‌ایم، تا بفهمیم دشمن از چه بُعدی به مقابله با ما آمده است. به عبارت دیگر باید بفهمیم دشمن از چه بُعدی با ما دشمنی می‌کند، وقتی روشن شد به خاطر نفس حکومت دینی ما با ما درگیر است، دیگر همه‌ی حرکات دشمن را می‌توانیم تحلیل کنیم و در مقابله با نقشه‌های او غافلگیر نمی‌شویم. برای دشمن غربی ما هیچ مشکلی نیست که علوم سکولار غربی همچنان در کشور ما ادامه یابد و یا کارشناسانی مرجع نظر مردم باشند که مطابق روح سکولار غربی بیان‌دیشند و جامعه را جلو ببرند، وجود آن نوع از علوم و این نوع کارشناسان نه تنها مزاحم موجودیت غربی نیست، بلکه عامل تثبیت غرب است و این‌ها پلی می‌شوند تا جوانان ما از انقلاب اسلامی عبور کنند و به سوی غرب سیر کنند. آنچه از نظر غرب نباید در دل انقلاب اسلامی ریشه بگیرد نوع نگاهی است که اسلام به عالم و آدم دارد که با انقلاب فرهنگی به معنی واقعی آن محقق می‌شود و هنوز نشده است.

برنامه‌های مقابله با حکومت دینی

با این‌که این اواخر توسط بعضی از روشنفکران غرب‌زده اصل و حیانی بودن قرآن نیز زیر سؤال رفت^{۱۰} ولی استراتژی غرب در رابطه با مقابله با حکومت اسلامی کمی پیچیده است، به طوری که ممکن است بعضی در ابتدای امر متوجه تضاد بین حکومت اسلامی و غرب نشوند، زیرا غریبان

۱۰ - مصاحبه‌ی دکتر سروش با میشل هوبینگ، خبرنگار بخش عربی رادیو جهانی هلند. و یا مقاله‌ی توضیحی بر یک گفت و گو «کلام نبوی» از سخنان آقای محمد شبستری» رجوع شود.

نه تنها در ظاهر، اسلام را نفی نمی کنند بلکه تأیید هم می نمایند، می گویند: پیامبر اسلام وارسته ترین انسان زمان خودش بوده - البته قبلاً حتی به این مطلب هم اقرار نمی کردند- و اقرار می کنند که آن پیامبر از طرف خدا دین بزرگی به نام اسلام آورده است، تا انسان‌ها را هدایت کند و به معنویت برساند، ولی دین برای هدایت افراد است و نه برای ایجاد حکومت، و در نتیجه حکومت دینی ربطی به اسلام ندارد، بلکه خرد انسان‌ها باید امور اجتماعی شان را سر و سامان دهد، از نظر آن‌ها دین یک رابطه‌ی شخصی بین فرد و خالق خودش می باشد.

اگر نسبت به روح غربی خودآگاهی لازم را نداشته باشید از حیل‌های که غرب و روشنفکران پرورش یافته توسط غرب، در طرح اسلام با نیت نفی حکومت اسلامی در سر دارند، غافل می مانید. حتی ممکن است تصور بفرمائید بحث‌هایی که بعد از انقلاب توسط روشنفکران مطرح می شود بحث های آکادمیک و علمی است و ربطی به تقابل غرب با اسلام و انقلاب اسلامی ندارد. ولی باید از خود پرسید چرا عموم این نوع مباحث توسط گروه خاصی مطرح می شود که غرب آشکارا و پنهان امید به آن‌ها دارد و به شکلی خیلی ظریف ذهن‌ها را به سوی آن‌ها سوق می دهد و در مباحث آن‌ها همه‌ی حرف‌ها به یک جا ختم می شود و آن این که حکومت اسلامی معنی ندارد و روش عاقلانه آن است که بشریت باید از نظر قوانین اجتماعی در ذیل فرهنگ غرب به سر برد.

خودآگاهی تاریخی به این معنی است که متوجه شویم دشمن با این حرف‌های به ظاهر روشنفکرانه و آکادمیک می خواهد حکومت دینی را

از ما بگیرد. زیرا نفس وجود حکومت دینی موجب می شود تمام فلسفه‌ی سیاسی غرب زیر سؤال رود، و ذهن‌ها متوجه نحوه‌ای از حکومت، غیر از آن چیزی که غرب بر آن تأکید دارد، شود و از آن مهم‌تر ریشه‌ی انحطاط امروزی غرب نیز روشن خواهد شد. زیرا روشنفکران دوران رنسانس با نفی حکومت پاپ و کلیسا یک راه بیشتر در مقابل مردم خود قرار ندادند و آن حکومت بر مبنای عقل جمعی بود، آن هم عقل پشت کرده به وحی الهی، در حالی که با طرح انقلاب اسلامی، راه سومی ظاهر شده است.

با توجه به نکات فوق است که باید متوجه شویم مقابله‌ی حقیقی دشمن با ما به بلوکه کردن اموال ایران اسلامی نیست، همان‌طور که با به پا کردن جنگ هشت ساله با تحریک صدام حسین، چهره حقیقی دشمن نمایان نشد. آنچه دشمنی دشمن را جدی می کند و هرگز هم نباید از آن غفلت کرد، وجود حکومت دینی است که فرهنگ مدرنیته نمی تواند آن را تحمل کند. در این صورت است که متوجه خواهیم شد اولاً: جایگاه انقلاب اسلامی در تاریخ معاصر کجا است. ثانیاً: ریشه مقابله تمدن غربی با انقلاب اسلامی بر چه اساسی است و چرا کوتاهی در مقابل حیل‌های غربی برابر است با از دست دادن اساس زندگی اسلامی؟

امام خمینی «فلسفه» در کتاب ولایت فقیه خود می فرمایند: دشمن ما حاضر است ما یک آخوند مسئله گو باشیم، دشمن از حکومت دینی می ترسد، او نمی خواهد دین حکومت کند.

چنانچه ملاحظه بفرمایید فرهنگ مدرنیته از نظر ظاهری دین را نفی نمی کند، می گوید: دین یک تجربه شخصی است، تجربه‌ای است عرفانی

که انسان‌های بزرگی به نام «محمد» یا «عیسی» یا «موسی» داشته‌اند، ما را نیز دعوت کرده‌اند تا در تجربه‌ی شخصی‌شان شرکت کنیم و با خدا ارتباط پیدا کنیم، ولی حدّ و اندازه‌ی دین بیش از این نیست. چقدر ساده‌اند آن‌هایی که خاستگاه اصلی این سخنان را نشانند و جدا از انگیزه‌ی سیاسی گویندگان آن، بخواهند با دلایل علمی آن نظریه‌ها را رد کنند! نباید از خود پرسید چرا بعد از آن که با دلایل روشن، ضعف این گونه نظرات روشن می‌شود، باز آن حرف‌ها را تکرار می‌کنند، آیا مباحثی مثل تجربه‌ی نبوی یک نظریه‌ی علمی است و یا یک شعار غربی است در مقابل حکومت اسلامی که در ظاهری علمی همواره تکرار می‌شود تا زندگی ما همواره در ذیل نظام غربی باقی بماند؟ در صورت توجه به این نکات است که عزیزان متوجه می‌شوند امام خمینی «قدس سره» چه میراث بزرگی را برای برون‌رفت بشر از ظلمات دوران به صحنه آورد.

اگر به کسانی که مدعی هستند دین یک امر شخصی است بگویید خود دین به ما دستور می‌دهد زناکار را حدّ بزنیم و یا با کفار بجنگیم و انجام این امور نیاز به یک قدرت و حاکمیت دینی دارد؛ به تناقض می‌افتند، این‌ها متوجه نیستند آنچه را می‌خواهند بر اسلام تحمیل کنند از طریق ذات اسلام نفی می‌شود. آن‌ها مأمورند همچنان سخن خود را تکرار کنند و دستگاه‌های سخن‌پراکنی دنیا نیز آن سخنان را پخش کنند.

میراث امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در اصل، حکومتی است که بیش از همیشه جهان نیاز به آن دارد تا از طریق آن حکومت ارتباط قطع شده‌ی انسان با آسمان معنویت، دوباره برقرار شود و بشریت زندگی خود - اعم از

زندگی فردی یا اجتماعی - را بر اساس حکم پروردگارش سرو سامان دهد، تجربه‌ی چهارصد ساله‌ی فرهنگ غربی نشان داد تا حکومت دینی محقق نشود، امکان زندگی دینی فراهم نمی‌گردد و در فضای فرهنگ سکولار، همه‌ی بنیادهای دینی تحت تأثیر روح سودپرست امیال نفسانی قرار خواهند گرفت.

در هر صورت سخن بنده با عزیزان این بود که موضوع تقابل غرب با انقلاب اسلامی را کمی ریشه‌ای‌تر بررسی فرمائید تا روشن شود چطور باید عمل کنیم تا در شرایط خودآگاهی و دل‌آگاهی با غرب برخورد نماییم و گرفتار برخوردهای بی‌نتیجه‌ی فرسایشی نشویم، و دیگر دشمن منتظر خسته‌شدن و فروافتادن شور انقلابی ما نباشد.

اگر در راستای مقابله با غرب درست عمل نکنیم و انفعالی تصمیم بگیریم دشمن را امیدوار می‌سازیم که با حادثه‌سازی‌ها و انداختن ما در موضع‌گیری‌های فرسایشی ما را خسته و در نهایت مأیوس کند، و این تصور در ما قوت بگیرد که غلبه‌ی فرهنگی غرب طوری است که در نهایت جوانان ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و جهت‌گیری‌ها به سوی غلبه‌ی فرهنگ غربی و بی‌رنگ‌شدن انقلاب اسلامی است، در حالی که وقتی موضوع خودآگاهی و دل‌آگاهی درست طرح شد و از آن طرف در حوزه‌ی وظیفه دینی کارها را ادامه دادیم نه تنها خسته نخواهیم شد بلکه از برکات رحمت دائمی پروردگار بهره‌مند می‌شویم. چیزی نمی‌گذرد که با بی‌اثربودن فتنه‌های فرهنگ غربی در تقابل با نظام اسلامی، خستگی و

یأس تمام آن فرهنگ را فرا خواهد گرفت، فرهنگی که از درون با بحران اساسی دست به گریبان است.

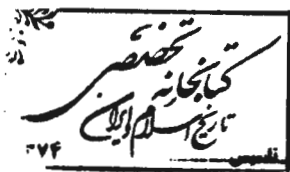
باقی ماندن در فضای وفاداری به انقلاب اسلامی از یک طرف در ما روح سلحشوری ایجاد می کند و از طرف دیگر یک نوع زندگی معنوی، همراه با شعف قلبی به ما هدیه می دهد. برای روشن شدن این امر، توجه به کسانی که به هر نحوی از انقلاب جدا شدند نمونه ی خوبی است که چگونه مانند یک قطره آب در شنزار زندگی در حال فرورفتن هستند.

امروز اسلام با ثنوری حکومت دینی و ولایت فقیه، جهانی ترین و زنده ترین شعار را سر داده است و با باقی ماندن در این جبهه، امید و نشاط در جان انسان ها جریان می یابد و از یأس و افسردگی که سرنوشت حتمی زندگی در فرهنگ غربی است، رهایی می یابند. با طرح ولایت فقیه، اسلام جهانی خواهد شد و جوان های ما از جهنم تنگ فردگرایی که ارمغان غرب است در می آیند و به انسان هایی متعهد و سرزنده تبدیل می شوند. زیرا با این شعار، جبهه ی انسان های وفادار به ولایت فقیه از جبهه ی فرهنگ ضد قدسی غرب با یک خط کاملاً روشن جدا شده و بهترین تقابل با روح ظلمات دوران، تقابلی است که بر چنین مبنایی باشد.

خداوند به من و شما توفیق دهد تا اولاً: معنی و جایگاه اسلام و پیامبر و ائمه ی هدی علیهم السلام را در زندگی بشر بشناسیم، ثانیاً: زمانه و رسالت خود را در این زمان درست تشخیص دهیم.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

عهد امام خمینی «عز و الله تعالی علیه»





بسم الله الرحمن الرحيم

به امید آن که یاد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» وسیله‌ای برای ارتباط روحانی ما با آن هدیه‌ی الهی در زمان معاصر باشد، در این جلسه چند کلمه‌ای راجع به این موضوع که «عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چه عهدی است و آیا این عهد کهنه شدنی است و یا یک عهد واقعی و پایدار است، صحبت می‌شود، و به عبارت دیگر سخن بر سر آن است که چگونه با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برخورد کنیم تا برخورد صحیحی کرده باشیم؟

استحضار دارید که وقتی اسلام ظهور پیدا کرد چند نوع برخورد با آن شد؛ عده‌ای با اسلام دشمنی کردند و عده‌ای با آن دشمنی نکردند ولی آن را یک جریان سیاسی و حکومتی دانستند، عده‌ای هم متوجه حقیقت آن شدند و واقعاً به اسلام ایمان آوردند. گروه سوم تنها گروهی بودند که از اسلام استفاده کردند.

در مورد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان یک نوع تفکر عالی از اسلام در دوران معاصر، عیناً همین سه نوع برخورد شده است. بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ گروهی به نام اهل ردّه پیدا شدند، به اعتقاد این‌ها با رحلت پیامبر ﷺ اسلام دیگر تمام شد، زیرا آن‌ها اسلام را یک جریان سیاسی، اجتماعی می‌دانستند، بر اساس همین عقیده در مقابل حکومت مرکزی سر

به طغیان برداشتند و جنگ‌هایی را راه انداختند که البته توسط مسلمانان سرکوب شدند. در مورد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برای بعضی همان نگاه مطرح است که فکر می‌کنند ایشان یک فردی بود با یک ایده‌ی اجتماعی سیاسی و با رحلت او آن حرکت تمام خواهد شد. در حالی که با دقت به ریشه‌ی تاریخی حرکت ایشان می‌توان متوجه شد که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» جلوه‌ای از همان عهدی است که مسلمانان با خدا و پیامبر او ﷺ بسته‌اند. و به عبارت دقیق‌تر، عهد با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از آن نوع عهدهایی است که انسان‌ها با خدا بسته‌اند و این عهد در هر شرایطی، ظهور خاص پیدا می‌کند و تنها آن‌هایی که بر عهد الهی خود پایدارند، عهد با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را می‌شناسند و گفتار و حرکات او را وسیله‌ی تذکر و تجدید عهد با خدا می‌دانند.

عهد انسان با خدا

انسان در ذات و فطرت خود با پروردگار خود عهدی دارد که به آن «عهد آلت» می‌گویند، چون خداوند در قرآن می‌فرماید: در آن عالمی که همه‌ی فرزندان آدم از پشت پدرانشان گرفته شدند، و خود آن‌ها را شاهد بر ربوبیت پروردگارشان قرار دادند از آن‌ها سؤال شد: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟»^۱ آیا من رب شما نیستم؟ و همه در آن عالم در جواب گفتند: بله شهادت می‌دهیم که تو رب ما هستی. و یا می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ

مُسْتَقِیمٌ؟^۲ ای بنی آدم آیا تعهد نکردید که شیطان را اطاعت و عبادت نکنید، چرا که او دشمن آشکار شماست و مرا عبادت و اطاعت کنید که صراط مستقیم همین است؟

بنابراین، در ذات انسان‌ها عهدی الهی هست که شیطان را نپرستند و بر عهد شیطان نباشند و خدا را پرستند. بندگی خدا در این دنیا یعنی پایداری بر عهدی که انسان در ذات و فطرت خود با خدای خود بسته است. هر انسانی به اندازه‌ای که بر عهد خود با خدا پایدار بماند به همان اندازه بر فطرت و حقیقت خود پایدار مانده و از ظلمات غفلت از خود، رهایی یافته، زیرا این عهد، ذاتی انسان است و انسان از طریق یاد خدا به خود می‌آید و تمام استعدادهای حقیقی‌اش شکوفا می‌شود.

ذات انسان این چنین سرشته شده که بندگی و یاد خدا با او عجین است، حال اگر از یاد خدا غفلت نکرد، بر عهد الهی خود باقی مانده است و این همان پایداری در حقیقت انسانی است. «ذکر» و یاد خدا، راه پایدار ماندن بر عهد الهی است. «ذکر خدا»، همان باز نگه داشتن دریچه‌ی وجود خود به سوی حق است، و به همان اندازه انسان را از پوچی و سرگشتگی متوجه مقصد اصلی می‌کند.

به گفته‌ی حکما: هویت انسان، هویتی است تعلقی، به طوری که انسان در عین مخلوق بودن، عین ربط به خالق خود است، و تنها نسبت و رابطه‌ی حقیقی انسان همین نسبت اوست با خالق‌اش و در «ذکر» و یاد خدا است که این نسبت پایدار می‌ماند. پس در واقع توجه قلب به خدا یا ذکر، همان

نسبت حقیقی میان انسان و حقیقت وجود او است و با تداوم ذکر، این نسبت پایدار می ماند تا تعلق ها و نسبت های دروغین و ساختگی به جای آن نشینند. این در حالی است که بیماری غفلت و پوچی به عنوان مشخصه ی جهان امروز بیش از پیش ما را متوجه ضرورت حفظ عهد خود با خدا می کند.

انسان بی ذکر

انسان در تمدن جدید انسان بی ذکر است، نه حضور را می شناسد و نه ذکر را، چون طلب لذت بر او غلبه دارد و مسلم وقتی یاد لذت به صحنه آمد، یاد خدا و پایداری بر عهد فطری، به حاشیه می رود. عنایت داشته باشید زندگی به خودی خود با لذات جسمانی همراه است، ولی اگر یاد لذت به جای یاد خدا نشست دیگر این انسان نمی تواند عهد فطری خود را بفهمد و با آن عهد زندگی کند. در چنین شرایطی اوقات فراغتی هم که هدیه ی خداست تا جان انسان در آن فرصت، عهد الهی خود را محکم کند، به وقت کشی و فراموشی از یاد خدا تبدیل می شود. سینما و تلویزیون و انواع سرگرمی ها، ذکر بشر جدید است تا از خود در آید و خود را به ناکجا آباد پرتاب کند، به جای این که از طریق یاد خدا به آبادترین مقصد یعنی به کمال مطلق نظر کند، و عهد گذشته را تجدید نماید و بر آن پایدار بماند، به ناکجا آباد روی می آورد، و چون ذکر را نمی شناسد، دین را هم نمی شناسد و مذکران واقعی یعنی پیامبران را هم نخواهد شناخت.

برعکس انسان مدرن، انسان دینی است که اوقات فراغت خود را برای محکم کردن عهد الهی و به محتوارساندن آن، به کار می گیرد و از طریق ارادت به کسانی که آیت و یادآور خدا هستند، یاد خدا را در جانش تقویت می کند و خود را وارد حیات طیب یعنی عهدی خاص و عالمی پاک می نماید.

انسان مؤمن با نظر به عهدی که بین او و خدا واقع شده، خود را همواره در حیات طیب قرار می دهد و حرکت و سیر خود را از زمین به جایی سوق می دهد که نقص ها و محدودیت های دنیا را ندارد، جایی که بودنش برایش در آن جا، عین بودن در کمال است. این همان پایدار ماندن بر آن عهد بی نقص است.

جهان مدرن، با اهدافی که برای بشر تعیین می کند، او را از حیات طیب به کلی بیرون می آورد و سیر او را به ناکجا آباد و عهدی پوچ می اندازد، تفاوت بشر مدرن با انسان دینی در «ذکر» او است، ذکر بشر دینی به نحوی از خود به در آمدن و به حقیقت خود متصل شدن است، ولی ذکر بشر جدید یک نوع از خود به در آمدن و به سوی هیچستان سیر کردن است، و به همین جهت انسان مدرن همیشه از همه چیز ناراضی است، چون با آدرس هایی که تمدن مدرن به او می دهد به هیچ کجا نمی رسد تا متذکر عهد حقیقی او باشند و تشنگی او را سیراب کنند. این است که گفته می شود اگر عالم انسان، عالم محمدی صلی الله علیه و آله شد هرگز نمی تواند با تمدن مدرن کنار آید، چون در عهد محمدی صلی الله علیه و آله انسان همواره در عالم عهد الهی خود به سر می برد و از حقیقت خود فاصله ندارد. باقی ماندن به عهد

۶۴ امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و خود آگاهی تاریخی

محمدی علیه السلام با پایداری بر یاد او محقق می شود و عاملی است تا انسان از حجاب های ظلمانی دوران آزاد باشد. چون انسان با ذکر و یاد پیامبر علیه السلام می خواهد خود را در حیات طیبه ی پیامبر علیه السلام وارد نماید و به خود بفهماند هرگز حوادث هزار و چهارصد سال پیش نمی توانند او را از عهد با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خارج کنند.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و احیاء عهد الهی انسانی

بر اساس فرهنگ پایداری بر عهد محمدی علیه السلام و توجه به برکات آن است که در نمازها هم که ذکر الهی در میان است و خداوند فرموده: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»؛^۳ نماز بپا دارید تا یاد من نمائید، یاد پیامبر علیه السلام به میان می آید، چون با یاد خدا و یاد اولیاء الهی، انسان ماوراء زمان زدگی، متوجه عالم بقاء می شود و با ذات خود که در تجرد خود، از زمان آزاد است، با حقایق الهی که سراسر حضور و تجرداند، روبه رو می شود، و در پرتو انوار معنوی آن عالم در بودن خود مستغرق می گردد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» که سال ها خود را در عهد الهی و عهد محمدی علیه السلام پرورش داده بود، در دورانی که می رفت تا بشر به کلی از عهد الهی خود محروم شود، به صحنه آمد تا با تذکر به عهد محمدی علیه السلام و تأکید بر اسلام، عهد الهی انسان ها را احیاء کند.

معاویه با جو سازی و تبلیغات و سیاست بازی خواست تا عهد محمدی علیه السلام را کهنه نماید ولی بر عکس معاویه، امام حسین علیه السلام وفادار به

عهد پیامبر ﷺ است و برای او هیچگاه عهد پیامبر کهنه شدنی نیست. به همین جهت پنجاه سال بعد از رحلت پیامبر ﷺ آمده است تا سیره جدش را احیاء کند. معاویه تلاش‌های زیادی کرده تا بگوید دیگر دور و عهد پیامبر ﷺ گذشته است و دوره، دوره‌ی من است. ولی امام حسین (علیه السلام) به جهان اسلام متذکر شدند که فقط با باقی ماندن بر عهد پیامبر ﷺ، اسلام زنده و باقی خواهد ماند و گرنه جهان اسلام گرفتار حاکمی چون یزید می‌شود که در آن صورت از اسلام هیچ چیزی باقی نخواهد ماند. آن حضرت در عمل نشان دادند هر کس بر عهد پیامبر ﷺ نیست کهنه شدنی است. لذا بعد از هزار و چهارصد سال شما معاویه را خارج از تاریخ می‌یابید، و نه پیامبر ﷺ را. ملاحظه می‌کنید که معاویه با آن همه تلاش برای ماندن، به معنی واقعی اضمحلال، مضمحل است ولی نام مبارک پیامبر ﷺ در هر مأذنه و گلدسته‌ای هر روز بلند است و تاریخ را شکل می‌دهد و جلو می‌برد، زیرا انسان‌ها بر اساس عهد فطری خود، هر جریانی را که متذکر عهد الهی است با جان خود آشنا می‌یابند.

مسعودی در مروج الذهب از قول مطرف پسر مغیره بن شعبه آورده که:
 «با پدرم بر معاویه وارد می‌شدیم، پدرم مرتباً نزد او رفت و آمد داشت و در هر جلسه‌ای که نزد او بود با وی به گفتگو می‌پرداخت و پس از ترک مجلس به نزد من باز می‌گشت و برایم بازگو می‌نمود و از او به خوبی یاد می‌کرد و بر عقل و درایت او آفرین می‌گفت: در یکی از شب‌ها که به خانه آمد، خیلی ناراحت بود و از خوردن شام امتناع کرد، ساعتی گذشت که نه او چیزی می‌گفت، نه من، ولی این سکوت در نظرم بی‌علت نبود، فکر کردم شاید سکوت به خاطر عملی

ناپسند، یا حرکتی برخلاف ادب از سوی من بوده، از این رو به خود جرأت دادم و از ناراحتی او پرسیدم، در جوابم گفت: فرزندم امشب از نزد پلیدترین و خبیث‌ترین مردم روی زمین آمده‌ام! گفتم: او کیست؟ گفت: معاویه! گفتم: چرا؟ گفت: پس از ساعتی که با او صحبت می‌کردم، پرسیدم یا امیر المؤمنین، اکنون که عزت تو بالا گرفته و به حد عالی رسیده است چه خوب است، دامن عدالت را گسترش داده و رفتار را نیکوتر کنی و به اعمال خیر پردازی؟ معاویه گفت: منظور چیست؟ گفتم: اگر این برادرانت از بنی هاشم را که مدت زمانی است در حکومت تو مظلوم زیسته‌اند، مورد لطف و مرحمت قرار دهی و صله‌ی رحم به‌جا آوری بسیار به‌جا و مناسب است! زیرا آنان در حال حاضر پناهگاهی که از آن هراس داشته باشی ندارند! معاویه گفت: هیأت هیأت چنین پیشنهادی نزد من قابل قبول نیست، زیرا فردی از قبیله‌ی تیم (ابو بکر) قدرت به‌دست گرفت و با عدل رفتار نمود و کرد آنچه را که باید بکند، ولی به خدا سوگند دیری نگذشت که از دنیا رفت و زیر خاک پنهان شد و نامش نیز مدفون گردید و اگر گهگاهی از او یاد می‌شود، فقط می‌گویند: ابو بکر چنین و چنان کرد. سپس این حکومت به دست یکی از تیره‌ی بنی‌عدی (عمر) رسید؛ وی دامن همت را بالا زد و در مدت ده سال حکومتش با جدیت و تلاش مستمر، خدماتی ارزنده انجام داد، ولی به خدا سوگند! دیری نگذشت که نامی و نشانی از او نماند و اگر گاهی از او نامی به میان آمد، گویند: عمر چنین و چنان کرد. سپس زمام امر به دست عثمان از قبیله‌ی بنی‌امیه که کسی در نسب مانند او نیست رسید! و کرد آنچه کرد، اما به خدا قسم دیری نگذشت

که از دنیا رفت و نامی و نشانی از او و عملکردش باقی نماند، اما این برادر بنی هاشم یعنی رسول خدا که ملک به دستش آمد هر روز پنج بار بر مأذنه های مساجد، نام او، به عظمت یاد می شود و مردم «شاهد ان محمدا رسول الله» بر زبان جاری می کنند! آیا امیدی برای من باقی است که این نام شنیده نشود، تو را مادری مباد که چنین پیشنهادی به من دادی! نه به خدا سوگند هرگز آرام نمی شوم، مگر زمانی که این نام دفن گردد و اثری از آن باقی نماند»^۴.

معاویه به گمان خود می خواهد نام رسول خدا ﷺ را از ذهن ها پاک کند، غافل از آن که نام محمد متذکر عهدی است که انسان ها ذاتاً با خدا بسته اند، مگر می شود انسان ها را از ذات خود جدا کرد؟

۴- «وَفَدَتْ مَعَ أَبِي الْمُغِيرَةِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَكَانَ أَبِي يَأْتِيهِ فَيَتَحَدَّثُ مَعَهُ ثُمَّ يَنْصَرِفُ إِلَيَّ فَيَذْكُرُ مُعَاوِيَةَ وَ يُعْجِبُ بِمَا يَرَى مِنْهُ إِذْ جَاءَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَأَمْسَكَ عَنِ الْعِشَاءِ وَ رَأَيْتُهُ مُغْتَمًا مِنْذُ اللَّيْلَةِ فَانْتَظَرْتُهُ سَاعَةً وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَشَيْءٍ حَدَّثَ فِينَا وَ فِي عَلَمِنَا فَقُلْتُ مَا لِي أَرَاكَ مُغْتَمًا مِنْذُ اللَّيْلَةِ فَقَالَ يَا بَنِي جُنْتُ مِنْ عِنْدِ أَحَبِّ النَّاسِ قُلْتُ وَ مَا ذَاكَ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَ قَدْ خَلَوْتُ بِهِ إِنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ سِنًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَوْ أَظْهَرْتَ عَدْلًا وَ بَسَطْتَ خَيْرًا فَإِنَّكَ قَدْ كَبُرْتَ وَ لَوْ نَظَرْتُ إِلَى إِخْوَتِكَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَوَصَلْتُ أَرْحَامَهُمْ فَوَ اللَّهُ مَا عِنْدَهُمُ الْيَوْمَ شَيْءٌ تَخَافُهُ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ مَلِكُ أَخَوَتِي بَنِي تَيْمٍ قَعْدَلٌ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ فَوَ اللَّهُ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلْكَ ذِكْرُهُ إِلَّا أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ مَلِكُ أَخَوِ بَنِي عَدْرِ فَاَجْتَهَدَ وَ شَمَّرَ عَشْرَ سِنِينَ فَوَ اللَّهُ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلْكَ ذِكْرُهُ إِلَّا أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ غَمْرُ ثُمَّ مَلِكُ عُثْمَانَ فَمَلِكُ رَجُلٍ لَمْ يَكُ أَحَدٌ فِي مِثْلِ نَسَبِهِ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ وَ عَمِلَ بِهِ مَا عَمِلَ فَوَ اللَّهُ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلْكَ ذِكْرُهُ وَ ذِكْرُ مَا فَعَلَ بِهِ وَ إِنْ أَخَا بَنِي هَاشِمٍ يُصَاحُ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَإِنَّ عَمَلَ يَبْقَى بَعْدَ هَذَا لَا أَمَّ لَكَ لَنَا وَ اللَّهُ إِلَّا دَفْنَا دَفْنَا» (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۱ به نقل از الغدير، ج ۱۰، ص ۳۹۷).

عهدی که کهنگی نمی پذیرد

به خوبی روشن است نهضتی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در دوران معاصر به صحنه آورد از جنس همان عهدی است که انسان‌ها با خدای خود داشته‌اند، عهدی که بین اصل انسانیت ما با پروردگارمان بسته شده، و به همین جهت نه تنها بوی کهنگی نمی دهد بلکه وسیله ی نجات از کهنگی‌ها و فرسایش‌ها نیز خواهد بود. همان‌طور که هیچگاه نمی توانید با خودتان قهر کنید و خود را نخواهید، هر نهضتی که متذکر عهد اصلی ما با پروردگارمان باشد، به همان اندازه برای ما آشنا است و عملاً یادآور خودِ گم گشته ی ما خواهد بود. به قول حافظ: «آشنایی، نه غریب است که جان سوز من است» یعنی او را در عمق وجودم می شناسم. خبرنگار کشور چک و اسلواکی بعد از این که با امام خمینی «رحمة الله علیه» در نوفل لوشاتو مصاحبه کرده بود در مقاله اش چنین می نویسد که؛ «مردم ایران خودِ گم شده شان را در آقای خمینی «رحمة الله علیه» می بینند و لذا هرگز انتظار نداشته باشید مردم از این نهضت خسته شوند و آن را رها کنند» ملت ایران خودِ برتر خود را در امام «رحمة الله علیه» یافتند، چگونه می شود انسان از جنبه ی آرمانی وجود خود دست بردارد؟ به همین جهت هر خاری که در پای امام می رفت، گویا در چشم مردم رفته است، و هر بی حرمتی که به نهضت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می شود، آن را به خود بر می دارند و عکس العمل نشان می دهند.

وقتی ملتی اصل وجود خود را در امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ببینند، عهدشان با او امروز و فردا پیدا نمی کند تا کهنگی پذیرد و دوره اش تمام

شود. این به جهت آن است که انسان در انسانیتش کهنه پذیر نیست و انسان برتر، متذکر انسانیت انسان است، خصوصاً وقتی آن انسان متذکر همه‌ی ابعاد متعالی انسان باشد. آری، از آن جایی که انسان هرگز خودش با خود قهر نمی‌کند، با آن انسان برتر که متذکر جنبه متعالی اوست، به نحو اولی قهر نمی‌کند و او را به عنوان افق اعلاّی خود همواره مدّ نظر دارد.

عهد با امام خمینی، عهد با خود

ابتدا باید متوجه بود امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چه عالمی را به ما پیشنهاد نمودند. آیا عالمی را که ایشان به بشریت معرفی می‌نمایند، عالمی است که با جان آن‌ها آشناست و نیاز واقعی امروزی انسان‌ها است؟ و عالمی است پایدار به پایداری کشش‌های فطری و یا نهضت ایشان یک نهضت موج‌آفرین و زودگذر است که پس از مدتی فقط در خاطره‌ی تاریخ خواهد ماند؟ برای جواب دادن به این سؤالات باید رمز و راز پایداری نهضت‌ها در طول تاریخ مورد بررسی قرار گیرد و اگر متوجه شدیم نهضت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از جنس همان نهضت‌هایی است که با جان انسان‌ها سخن می‌گوید و به پایداری جان انسان‌ها، پایدار است، می‌پذیریم که نه تنها کهنگی بر نمی‌دارد بلکه انسان را از کهنه‌شدن و از تاریخ بیرون افتادن نیز نجات می‌دهد.

آری! انسان خودش برای خودش کهنه نمی‌شود و هرگز خودش برای خودش تکراری نمی‌گردد. مثلاً نمی‌گوید که خسته شدم از این که ده سال است خودم همان خودم هستم. ممکن است بگوید از دست پیراهنم خسته

شدم، از بس آن را پوشیدم، چون پیراهنش خودش نیست. همین طور که انسان خودش برای خودش کهنگی ندارد، هر چیزی که انعکاس صدای جان انسان باشد هیچ وقت برایش کهنه نمی شود. نهضت و شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» هشدار باش و تذکری است برای جان انسان ها و از طریق آن نهضت، هر کس خود را پیدا می کند و این است که تأکید می شود امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از هر جهت شامل مرور زمان نمی شوند، تا انسان احساس کند ممکن است زمانی پیش آید که دیگر نخواهد تعلق قلبی به او داشته باشد.

کسانی که تصور کنند امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» کهنه می شود، حقیقت را نمی شناسند، این ها پیامبر ﷺ را هم کهنه شده می دانند. خلیفه ی دوم چون معتقد بود دوره ی پیامبر ﷺ می گذرد در هنگام رحلت پیامبر ﷺ گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛^۵ قرآن برای ما کافی است. او معتقد بود همان طور که یک شتر دوران کودکی و جوانی و پیری دارد، دین هم دوران پیری و کهنگی پیدا می کند.^۶ و در راستای همین طرز فکر دستور داد «حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»^۷ را از اذان حذف کنند. می گفت: چون وقت

۵ - علامه حلی، نهج الحق و كشف الصدق، ص ۲۷۳.

۶ - علامه طباطبائی «رحمة الله علیه»، معنویت تشیع، انتشارات تشیع، ص ۴۰.

۷ - قوشچی در شرح تجرید می گوید: عمر بالای منبر گفت: «إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثٌ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ إِنَّا أَنْهَى عَنْهُنَّ وَأَحْرَمْنَهُنَّ وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِنَّ، مُتَعَةَ النِّسَاءِ وَ مُتَعَةَ الْحَجِّ وَ حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»؛ ای مردم سه چیز در زمان رسول الله بود که من آنها را نهی کرده و حرام می نمایم و هر کس به انجام آنها مبادرت نماید را عقوبت می کنم که عبارتند از «متعۀ نساء» و «متعۀ حج» و «گفتن حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در اذان، (ترجمه ی الغدير، ج ۱۲، ص ۷۹).

جنگ و جهاد با کفار است، بهترین عمل نماز نیست و به جای آن بگویید؛ «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ».

اگر با توجه به نکاتی که عرض شد و این که انسان عهدی با خدا دارد که از طریق اسلام بر آن عهد پایدار می ماند، به نهضت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عمیقاً فکر کنیم، به این نتیجه می رسیم که انقلاب اسلامی شرایط ظهور اسلام است در قرن معاصر، تا مسلمانان بدون آن که از فرهنگ غربی متفعل شوند، بتوانند به دینداری خود ادامه دهند و بر عهد خود با پروردگارشان پایدار بمانند و گرفتار ظلمات دنیای مدرن نگردند. با این نگاه به انقلاب اسلامی است که خواهیم گفت انقلاب اسلامی غذای جان هر مسلمانی است که می خواهد در حیات حقیقی دینی پایدار بماند. و لذا نه تنها در چنین فضایی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» کهنه نمی شود، بلکه فرهنگ مدرنیته را نیز به تاریخ می سپارد و کهنگی آن را آشکار می کند.

ممکن است روز عاشورا برای عده ای کهنه شود، اما این کهنگی به علت امام حسین (علیه السلام) و نهضت آن حضرت نیست، این به جهت آن است که عده ای به دنیایی که عین فرسایش و کهنگی است دل سپرده اند. در واقع این ها به اندازه ای که از دین فاصله گرفته اند، امام حسین (علیه السلام) و نهضت آن حضرت برایشان کهنه می شود، این نه به جهت آن است که مدتی است از واقعه ای عاشورا گذشته، بلکه به جهت آن است که هوس های تنوع طلب شان رابطه ای آن ها را با حقیقت قطع کرده است و لذا

پس از مدتی عالی ترین حقیقت را نیز کهنه می پندارند. به گفته ی مولوی؛
این افراد در مقابل عالی ترین سخنان می گویند:

که من این را بس شنیدم کهنه شد چیز دیگر گو به جز آن، ای غصّد
چیز دیگر تازه و نو گفته گیر باز فردا زو شوی سیر و نقیر
بعد توصیه می کند به جای این که رابطه ی خود را با حقایق به بهانه ی
کهنه شدن قطع کنی خود را تغییر بده تا آنجایی که هر آنچه هم به ظاهر
و قش گذشته برای تو نو باشد.

دفع علت کن، چو علت خو شود هر حدیث کهنه پیشت نو شود
تا که آن کهنه بر آرد برگ نو بشکفاند کهنه صد خوشه ز گو
انسان ها به اندازه ای که دیندار باشند و ایمان خود را حفظ کنند هر
سال عاشورا را از سال قبل زنده تر می یابند و با شکوفه های جدیدتری از
آن روبه رو می شوند، در واقع امام حسین علیه السلام و عاشورا به اندازه ی شعور
مردم در قلبشان زنده است، چون معصوم علیه السلام می فرماید: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً
مَكُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»^۸ در قلب هر مؤمنی یک محبت پایدار و نهفته
از حسین علیه السلام وجود دارد. همین قاعده و البته در محدوده ی خود نسبت به
امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، در جان انسان ها هست، و تجربه نیز نشان می دهد
که بعضی از جوانان با این که در زمان امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نبوده اند و
در زمان حیات ایشان در آن فضا قرار نداشتند تا گرمی وجود ایشان را در
آن فضا احساس کرده باشند، ولی با این همه روحشان شدیداً از ایشان
گرمی می گیرد و در تب و تاب ارادت به شخصیت ایشان به سر می برند.

چون هر کس به طور فطری، خود برتر خود را می شناسد و یادِ خود برتر برایش مطلوب است، و به دنبال خود آن است و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عصر حاضر نمایی از خود برتر و اصیل هر انسانی بوده و هست، و جوانان ما او را متذکر خود برتر خود می یابند، آن خودی که نظر به خدا و پیامبر خدا ﷺ دارد، حال چه جسم او زنده باشد و چه نباشد، سنت او یادآور عهد انسان است با حقیقت، چیزی که شما در مرتبه‌ی بالاترش در دعای ندبه نسبت به حضرت بقیه الله ﷺ به خدا اظهار می دارید: «الْمَذْكِرِ بِكَ وَبَنِيكَ»؛ که او یادآور و مذكر تو و پیامبر تو است.

دکتر محمد حسنین هیکل نویسنده‌ی معروف مصری در مورد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می گوید: «گویی شخصیتی از شخصیت‌های آزموده‌ی بزرگ صدر اسلام، با معجزه‌ای به دنیا بازگشته تا پس از پیروزی امویان و به خون غلطیدن شهیدان اهل بیت، سپاه علی را رهبری کند».^۹

عرض شد خود انسان برای خودش کهنه و تکراری نمی شود و خودش برای خودش خسته کننده نیست. آیا جز این است که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چنین عالمی برای ما آورده است تا در این دوران که دوران غفلت از خودِ اصیل است، به خودمان متذکر شویم؟ آری! او ما را متوجه خود برترمان نمود که به یک اعتبار همان جانِ جانِ ما یعنی امام معصوم است.

۹ - مجله‌ی آفاق، نشریه‌ی مدرسه‌ی عالی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» قم، ش ۸ ص ۸.

سیری از غرب‌زدگی به سوی اسلام

در چنین جایگاهی است که عرض می‌شود، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» توجه ما را به این نکته برگرداند که در دورانی که فرهنگ مدرنیته راه ارتباط انسان را از آسمان معنویت قطع کرده، باز می‌توان در زیر این آسمان زندگی الهی داشت، و آن فرهنگی که انسان‌ها را از خدا و دین الهی می‌ستاند به چیزی نگرفت. به گفته‌ی رابین وودزورث: «او مسیح معاصر بودو دقیقاً اشعه‌ی صلابت و سازش‌ناپذیری عیسی بن مریم بود».^{۱۰}

فرهنگ غرب نوعی از زندگی را به انسان‌ها پیشنهاد می‌کند که هرگز روح انسان‌ها نمی‌تواند به آن راضی باشد تا بخواهند در آن فرهنگ بمانند. چرا مسلمانان ترکیه به آتاتورک و مسلمانان ایران به رضاخان وفادار نماندند؟ و شیعیان ایران در اولین فرصت به رضاخان پشت کردند و دست‌نشانندگان غرب با انواع فشارها و تهدیدها، فرهنگ غرب‌زده‌ی آتاتورک را بر مردم ترکیه تحمیل کرده‌اند؟ چون آن فرهنگ روح انسان‌ها را ارضاء نمی‌کند. رضاخان بسیار تلاش کرد تا کشور ایران را به غرب متمایل کند، دستور تغییر لباس و کشف حجاب داد، به روشنفکران غرب‌زده میدان داد تا تمام مناسبات آموزشی و فرهنگی ملت را تحت تأثیر غرب قرار دهند، ولی مردم نشان دادند رضاخان و غرب و فرهنگ اروپا را نمی‌خواهند، و هیچ عهدی با آن ندارند و جانشان با چیزی بالاتر از این‌ها آشنایی دارد، آن‌ها با حسین علیه السلام و کربلا آشنایند، چیزی که رضا

۱۰ - مجله‌ی موعود، شماره‌ی ۵۳، نقل از «زیباترین تجربه‌ی من»، ترجمه‌ی خدیجه

خان نفهمید و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فهمیدند. رضاخان با اعمال قدرت و قلدری تمام خواست روح غربی را به مردم تحمیل کند و آن‌ها را از عهد خود با خدای خود باز دارد و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خواست مردم را متذکر عهده‌ی کند که روح غربی از آن بی‌بهره است. لِنسِر، پروفیسور اتریشی می‌گوید: «امام خمینی، در نزدیک شدن انسان به خدا، فصل جدیدی را گشود و با حمایت مردم، انقلاب اسلامی را که نقطه‌ی عطف مهمی در تاریخ قرن بیستم است، به سرانجام پیروزمندانه رساند».^{۱۱}

تا وقتی ما نتوانیم بفهمیم مدرنیته به عنوان فرهنگ غالب بر روح روان دوران، چه خصوصیتی دارد و چه فرهنگی را القاء می‌کند و انسان را به کجا می‌برد، نمی‌توانیم بفهمیم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چگونه جهت کلی اندیشه‌ها را تغییر دادند. غربی‌ها تبلیغ کرده بودند دوره‌ی انسان دینی گذشته است، یاد معاد و یاد خدا، و زندگی در چنان افق‌هایی خوب است ولی نشدنی است. و هرکس هم هنوز بر آن عالم وفادار است به کهنگی اندیشه گرفتار شده است. حضور نیروی جوان و حماسی در مساجد نه تنها معنی نداشت، حتی حضور جوانان نماز خوان به شدت تقلیل یافته بود. به تصور خودشان روح دینی و یاد پیامبر ﷺ را به موزه‌ها سپرده بودند و این‌ها چیزهایی است متعلق به گذشته. سرتاسر جهان آلوده به چنین تحلیلهایی نسبت به انسان بود، که با ظهور حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در تاریخ معاصر و ایراد سخن‌های اعتراض آمیز از سال‌های ۱۳۴۱ به بعد، افق تاریخ رنگ دیگری به خود گرفت و آرام آرام جهت‌گیری‌ها تغییر کرد و اراده‌ها در

راستای تغییر سرنوشت‌ها از غرب‌زدگی به سوی اسلام قوت گرفت، تا آنجا که آقای اسپوزیتو^{۱۲} می‌گوید: «بازخیزی اسلامی مسئله‌ی قرن است و هیچ تصویری حیرت‌آور تر از روحانیون تفنگ به دست در قرن اخیر نبود.» می‌گوید: ما غربی‌ها صد سال بود که به راحتی باور کرده بودیم جوانان، دیگر دین را نمی‌فهمند و روحانیون، دیگر اهل مبارزه و تلاش و تحرک نیستند، ولی ناگهان در کشور ایران جوانان مذهبی و روحانیون جنگ آور، به صحنه آمدند و تمام تحلیل‌های مردم جهان را نسبت به عالم و آدم عوض کردند. پروفیسور ویلیام بیمن، از دانشگاه براون آمریکا می‌گوید: «ایشان با عقاید مذهبی که غرب آن‌ها را کهنه و قرون وسطایی می‌دانست، جهان را تکان داد».^{۱۳}

اسلام به ما آموخته است که حقیقت، فوق زمان و مکان است و کهنه شدنی نیست. همان طور که معنی نمی‌دهد شما بگویید خدا کهنه شده است. «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» نیز از حقیقتی خبر می‌دهد که تا قیام قیامت زنده و پایدار است. کهنگی مربوط به پدیده‌های مادی و هر تمدنی است که مقصد و مقصودش عالم ماده باشد. این که انسان‌ها هنوز با هوشیاری تمام بعد از ۱۴۰۰ سال بر عهد پیامبر اسلام ﷺ پایداری دارند، چون در این پایداری خود را از فرسایش‌های عالم ماده می‌رهانند و به عالم قدس که عین بقاء و پایداری است متصل می‌کنند. ما هر روز باید متوجه

۱۲ - جان اسپوزیتو، استاد امور بین الملل و مطالعات اسلامی در دانشگاه جرج تاون

می‌باشد.

۱۳ - مجله‌ی موعود، شماره‌ی ۵۳.

باشیم که از ابتدای تاریخ تا انتهای آن دور دور محمد ﷺ است، زیرا همان طور که حضرت محمد ﷺ فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»^{۱۴} اولین چیزی که خدا خلق کرد نور آن بود، آخرین دینی هم که به صحنه آمده و به شکوفایی کامل می رسد، دین پیامبر اسلام ﷺ است، و همه ی پیامبران ﷺ مأمورند تا جلوه ای از اسلام را به نمایش بگذارند، به همین جهت سایر انبیاء در امور خود به پنج تن ﷺ متوسل می شوند.^{۱۵} این ها همه نشانه ی این است که پیامبر ﷺ و اسلام اصلاً کهنه شدنی نیستند و هر کس هم با اسلام و پیامبر ﷺ ارتباط پیدا کرد، کهنه نمی شود، و شیطان دقیقاً عکس این را القاء می کند تا ما تصور کنیم دوره ی اسلام گذشته است و راز پایداری خود را رها کنیم و به سوی ناپایداری و ویرانی و بحران کشیده شویم که شاخصه ی آن تمدن غیر قدسی غربی است.

۱۴ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۱۵ - عَنْ الرُّسُلِ ﷺ قَالَ لَمَّا أَشْرَفَ نُوحٌ ﷺ عَلَى الْغَرَقِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّهَا فَدَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ الْغَرَقَ وَ لَمَّا رَمَى إِبْرَاهِيمُ فِي النَّارِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّهَا فَجَعَلَ اللَّهُ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَإِنْ مُوسَى ﷺ لَمَّا ضَرَبَ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّهَا فَجَعَلَهُ يَبَسًا وَإِنْ عِيسَى ﷺ لَمَّا أَرَادَ الْيَهُودُ قَتْلَهُ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّهَا فَنَجَّى مِنَ الْقَتْلِ فَرَفَعَهُ إِلَيْهِ (بحار الانوار، ج ۲۶، ص: ۳۲۵). حضرت رضا ﷺ می فرمایند: وقتی نوح ﷺ مشرف به غرق شد خدا را به حق ما قسم داد غرق از او برطرف گردید. وقتی ابراهیم ﷺ را در آتش افکندند خدا را به حق ما قسم داد خداوند آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد. و حضرت موسی ﷺ وقتی به دریا رهسپار شد خدا را به حق ما قسم داد آن را خشک کرد و هنگامی که یهودان تصمیم کشتن عیسی ﷺ را گرفتند خدا را به حق ما قسم داد از کشته شدن نجات یافت خدا او را به سوی خود برد.

عهد ورود به اصالت‌ها

عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» زمان نمایاندن حقیقت پایدار محمدی است، تا انسان‌ها از اصیل‌ترین عهد خود با حقیقت غافل نگردند. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به بشریت آموخت که در عصر حاضر با همه ظلماتی که بر عالم حاکم است، چگونه می‌توان بر عهد خود با خدا پایدار ماند و خود را از اضمحلال در فرهنگ غربی نجات داد. او به خوبی اندیشه‌ها را متوجه کرد که چگونه نظام شاهنشاهی با هر چه غرب‌زده‌تر کردن ملت، راز پایداری و عزت آن‌ها را نشانه رفته است، لذا تذکر می‌داد، به خود باشید و بر اسلام پافشاری کنید تا بمانید.

عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عهد ماندن بر کشش‌ها و کوشش‌ها و گرایش‌های انسانی است، با ماندن بر عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در فضای اصالت‌های خود، وارد حیات طیه خواهیم شد و از آن‌همه از خود بیگانگی - به طوری که بیگانه را خود بینداریم و خودی را بیگانه به شمار آوریم - نجات می‌یابیم. به قول مولوی وقتی اصالت‌های خود را بشناسیم کار خود می‌کنیم و نه کار بیگانه، در نتیجه در زمین دیگران خانه نساخته‌ایم که بعد از مدتی متوجه باشیم از تلاش‌هایمان هیچ بهره‌ای نگرفته‌ایم. می‌گوید:

در زمین دیگران خانه مکن کار خود کن کاریگانه مکن
از آن جایی که اسلام انسان‌ها را به فطرتشان دعوت می‌کند، پایداری به عهد پیامبر ﷺ، پایداری بر فطرت انسانی است، و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عصری که هجوم از خود بیگانگی، عالم را فرا

گرفته بود، انسان‌ها را به عهد محمدی صلی الله علیه و آله دعوت کرد تا انسان‌ها بر حقیقت خود پایدار بمانند. همان‌طور که پایداری بر عهد پیامبر صلی الله علیه و آله مایه‌ی استواری مسلمانان است، تا هر روز بادی آن‌ها را نلرزاند و همچون خس و خاشاک به هر طرفی نکشاند.

پایداری بر عهد خمینی «رضوان الله تعالی علیه» راه کار امروزین پایداری بر عهد محمدی صلی الله علیه و آله است. وقتی ما در هر نمازی با یاد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود را در عهد آن حضرت پایدار نگه می‌داریم دیگر گرفتار بی‌هویتی و روزمرگی‌ها نخواهیم شد و با استحکامی که پیدا می‌کنیم، حادثه‌ها ما را به سوی خود نمی‌کشانند تا از اهداف اصلی باز بمانیم، به گفته‌ی مولوی:

مر سفیهان را رباید هر هوا زانکه نبودشان گرانی قوا
اگر ملاحظه می‌فرمایید؛ غرب‌زدگی موجب می‌شود که انسان در هیچ کاری ثبات شخصیت نداشته باشد، علت آن در بریده‌شدن آن فرهنگ از حقایق ثابت و جداماندن از عهدی است که باید با شخصیت‌های ثابت برقرار کرد. این‌ها هیچ استواری و استحکامی در زندگی ندارند چون حقیقتی را نمی‌شناسند تا با دنبال نمودن آن، خود را معنی کنند، به دنبال ناکجاآبادها در حرکتند، بدون آن که تعریفی از آن‌ها داشته باشند. در حالی که وقتی معلوم شد حقیقت انسان بندگی است و انسان متوجه نمونه‌ی عالی بندگی شد و هر روز به خود متذکر گردید که «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». هم راه را پیدا کرده و هم رونده‌ی آن را، و با شهادتی که بر رسالت او می‌دهد عهد خود را با آن عبدِ پروردگار استحکام می‌بخشد، و هرگز از آن عهد سر بر نمی‌تابد، و از این طریق در

آنچنان ثباتی از شخصیت قرار می‌گیرد که هیچ حادثه‌ای او را متزلزل نمی‌کند، زیرا با نمود اصیل‌ترین بُعد خود که همان بندگی است، هم‌عهد شده است. وقتی انسان چنین فرهنگی را شناخت و متوجه شد نیاز روح اوست که عهد خود را با بندگی، با خدا محکم کند، در هر زمانی آن کسی را که بیشتر متوجه چنین عهدی است می‌شناسد و با پیوند با او عهد خود را با خدا تجدید می‌کند، و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» متذکر عهد عبودیت انسان‌های این عصراند که از طریق پیامبر خدا ﷺ به بشریت رسیده است و غفلت از عهد با ایشان، غفلت از عهد عبودیتی است که انسان‌ها با خدای خود بسته‌اند.

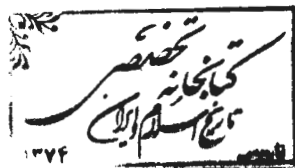
در دوره‌ای که تبلیغ کرده بودند دوره‌ی دینداری گذشته است، چه رسد به دوره‌ی حکومت دینی، و سمت و سوی همه‌ی تبلیغات جهانی به این سو بود که دین نه تنها نمی‌تواند حکومت کند، بلکه امور انسانی را نیز نمی‌تواند سر و سامان دهد، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» حجتی شد تا بشر از غفلت بزرگی که مراکز قدرت و ثروت بر او تحمیل کرده بودند، به در آید و این درست وقتی مطرح شد که شکست تمدن غربی در سر و سامان‌دادن امور جوامع به‌خوبی آشکار شده بود، تا آن‌جا که نسبت به اصیل‌ترین ابعاد روحی و روحانی انسان بی‌تفاوت گشته آن‌ها را به حاشیه برده بود، با گسترش تمدن غربی نه خانواده دیگر می‌تواند نقش خود را درست ایفاء کند و نه دین در فضای آن فرهنگ، نیازهای معنوی انسان‌ها را می‌تواند برآورده سازد، عملاً نیاز به چنین ابعادی را خفه کردند تا انسان‌ها مثل حیوان در زندگی ماشینی در پائین‌ترین مرتبه از مراتب

انسانی، حیات خود را ادامه دهند. آنقدر انسان را از اهداف عالیه غافل نموده‌اند که حتی نمی‌داند برای از دست دادن چه چیز باید اعتراض کنند. تمدن غربی به این معنی سراسر در انحطاط و بحران افتاده، بدون این که به راهی برای رهایی بیندیشد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و زبان تفکر دوران معاصر

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با بصیرت و خودآگاهی و دل‌آگاهی تمام در آن برهه از تاریخ آمد تا چند نکته را با ما در میان بگذارد.

نکته‌ی اول: این که در حکومت غیر دینی فقط سفلگان آزاد و راحت‌اند و نه روح‌های بزرگ و آزاده. روح یک انسان آزاده نمی‌تواند در حکومت غیر دینی احساس آزادی کند و به آن حکومت وفادار باشد و بر عهد دینی‌اش پایدار بماند. همان‌طور که شهید مدرّس نمی‌تواند به حاکمیتی که رضاخان به پا کرد وفادار بماند. روح‌های حسینی نمی‌توانند به حاکمیت یزید تن دهند، چون در نظام غیر دینی، انسان باید از انسانیت خود دست بردارد و روح دینی خود را سرکوب کند و در هر حال آن نظام را نمی‌پذیرد. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» این مسئله را روشن نمود تا هر انسانی بتواند برای همیشه تکلیف خود را با فرهنگ غیر الهی غرب یکسره کند، حال چه آن فرهنگ مستقیماً در زندگی مسلمانان دخالت کند و چه زیر پوشش حاکمان کشورها این کار انجام گیرد، هیچ مسلمان شرافتمندی نمی‌توانست بپذیرد که چنین افراد پست و فرومایه‌ای سرنوشت مردم مسلمان را در دست بگیرند و امیال خود را که تحت تأثیر فرهنگ



ضد دینی غرب است به زندگی مردم تحمیل کند، ولی راه برون رفت را نمی دانستند و زبان اعتراض را گم کرده بودند و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» زبان تفکر بر آن موضوع، و راه برون رفت از آن حقارت بزرگ را نشان داد.

ریشه‌ی مشکلات

نکته‌ی دومی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» روشن نمودند، توجه به عدم توانایی حکومت‌های غیر دینی در حل ابتدایی‌ترین امور و مسائل جامعه است، در حالی که با حیل‌گری تمام، ناتوانی خود را پنهان می کنند و با انواع تهمت‌ها دین خدا را در سر و سامان دادن جامعه ناتوان نشان می دهند. ابتدا سعی می کنند نمونه‌هایی که هیچ ربطی به دین ندارد و حاصل صد سال استعمار زندگی ما بود، به دین نسبت دهند و سپس بگویند دین در رفع آن‌ها ناتوان است و بر همین اساس برنامه‌ی از بین بردن ساختارهای فرهنگی و علمی جهان اسلام توسط استعمارگران انجام گرفت، زیرا در صورتی که جوامع اسلامی با ساختارهای بومی خود و بدون وابستگی به غرب، زندگی خود را سر و سامان دهند، همه‌ی ادعاهای آن‌ها که می خواستند تمدن غربی را تمدن برتر نشان دهند از بین می رفت، در همین راستا است که مانع موفقیت حکومت اسلامی می شوند، چون موفقیت حکومت دینی به معنی آن است که تمدن غربی تنها راه زندگی نیست و این شروع سقوط تمدن غربی خواهد بود. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با ملاک‌هایی که آوردند نشان دادند حکومت‌های غیر

دینی نه تنها امور مردم خود را حل نکرده‌اند، بلکه میل‌ها و گرایش‌های متعالی انسان‌ها را نیز سرکوب نموده‌اند، در حالی که در حکومت دینی به جهت آن که از یک طرف با فطرت انسان‌ها سر و کار دارد، و از طرف دیگر بر اساس نظام الهی با طبیعت تعامل می‌کند، کارهائی که در تمدن غرب غیر ممکن می‌نماید، ممکن می‌شود. دفاع مقدس هشت ساله یک نمونه از آن بود که چگونه ملت ایران با حداقل امکانات مقابل تمام جهان با آن همه امکانات مقاومت کرد. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نشان دادند وقتی اسلام حکومت کند چه توانائی‌های غیر قابل تصویری از خود نشان می‌دهد. در همین راستا در صورتی که موانع تحقق برنامه‌های نظام اسلامی برطرف شود، معضلاتی مثل بیکاری و ازدواج جوانان و مشکلات اقتصادی و اضطراب‌های روحی که همه حاصل تمدن غربی است، از بین می‌رود. فرهنگ غربی با دادن حقوق بیکاری و ایجاد محل خواب برای بیکاران، مشکلات پیش آمده توسط آن تمدن را پنهان می‌کند.

یک انسان آزاده که بخواهد در مسیر کمال انسانی خود قدم بردارد و لوازم یک زندگی الهی را در کنار خود داشته باشد، با وضع موجود جهان آنچنان در تنگنا قرار می‌گیرد که هر روز آرزوی مرگ می‌کند، چون می‌بینند همه چیز برای تعالی انسان از دست رفته است. در چنین شرایطی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آمد تا راه امیدواری را به چنین انسان‌هایی نشان دهد و از طریق انقلاب اسلامی هم انسان را نجات دهد، و هم جهان را.

به گفته‌ی روزه گارودی متفکر بزرگ فرانسوی: «انقلاب اسلامی ایران، الگوی جدیدی از تکامل انسان و اجتماع را ارائه داده است که این

الگو، با میراث روحی ملت‌ها توافق دارد و همین، دلیل دشمنی غرب با آن است. آیت‌الله خمینی به زندگی ایرانیان معنی بخشید.^{۱۶}

حکومت دینی، در فرصت مناسب و پس از رفع موانعی که فرهنگ غربی برای آن ایجاد می‌کند، شرایطی را به صحنه می‌آورد تا به تمدنی که بر پایه‌ی امیال انسان‌ها پایه‌گذاری شده و نه بر پایه‌ی احکام الهی، پشت کند. در فرهنگ مدرنیته چون انسان طبیعت را هدیه‌ی الهی برای تعالی انسان نمی‌بیند با آن سرِ جنگ دارد، زیرا با خدای طبیعت آشتی نیست تا طبیعت را چون مادری مهربان در کنار خود بیابد، و این ریشه‌ی بسیاری از بحران‌هایی است که تمدن غیر دینی غرب پدید آورده و انقلاب اسلامی در ذات خود راه برون‌رفت از بحران‌هایی است که تمدن غربی بر همه‌ی جهان حاکم کرده است و با باقی‌ماندن بر عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» موانع، یکی بعد از دیگری پشت سر گذاشته می‌شود و راه برون‌رفت گشوده می‌گردد.

احمد کسروی در کتاب تاریخ خود می‌گوید: «انگلستان تمام تلاش خود را کرد تا مزه‌ی انقلاب مشروطه به دهان مردم تلخ بیاید و از کنار آن بگذرند.» امروز هم دشمنان ما تلاش می‌کنند با ایجاد انواع تنگناها مردم را از پایداری بر عهد دینی منصرف کنند تا تمدن غربی را تنها راه زندگی بپذیرند، غافل از این که مردم مسلمان که عهد دینی را برای خود عین زندگی می‌دانند، نگران شرایطی هستند که در آن شرایط ارتباط آن‌ها با

خدایشان سست شود، نه این که اصل نگرانشان را امور دنیوی تشکیل دهد.

تضاد ذاتی فرهنگ غرب با اسلام

فرهنگ غربی به جهت ذات ضد قدسی که دارد حتماً با انقلاب اسلامی درگیر می‌شود و چون وابستگان به فرهنگ غرب در داخل کشور از آشکار کردن درگیری خود با معنویت ابا دارند، درگیری با معنویت را در زیر پوشش درگیری با مواردی مثل روحانیت ظاهر می‌کنند. همان‌طور که در دوره‌ی رنسانس ضعف‌های چند کشیش را بهانه کردند و به دین و خدا پشت نمودند، چیزی که در عمل بعضی از روشنفکرهای غرب‌زده در کشور ایران می‌توان دید، این است که حقیقتاً آن‌ها رابطه‌ی خود را با عالم قدس و معنویت قطع کرده‌اند، ولی آن را زیر پوشش مخالفت با ولایت فقیه پنهان می‌نمایند.

اگر نتوانیم عهد خود با دین را قوت بخشیم و دینداری در حاشیه زندگی قرار گیرد، به جهت غلبه‌ی روح غربی بر اندیشه و احساسان، نه مزه‌ی وفاداری به انقلاب اسلامی را و نه مزه‌ی اعتقاد به ولایت فقیه را، و نه از همه مهم‌تر، مزه‌ی ولایت عالی‌ی ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام را می‌چشیم.

کسی که از عهد الهی خود فاصله گرفت از خودش ناراضی است، چون ارتباط خود را با حقیقتِ بیکرانهِی جانش منقطع کرده و حیطه‌ی وجود خود را در محدوده‌ی دنیا و اعتبارات دنیا متوقف کرده، بدون آن که از حقایق عالم معنا تغذیه کند، برای چنین آدم‌هایی اگر صد کانال

تلویزیونی هم اضافه شود تا مشغول شوند، باز هم اظهار نارضایتی می کنند. زیرا تنها کسی از بودن خود راضی خواهد بود که از طریق عهد محمدی علیه السلام بتواند رابطه‌ی خود را با کمال مطلق شدت بخشد و چنین بستری با طرح انقلاب اسلامی فراهم شد.

اتمام حجت

نکته‌ی سومی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از طریق آن حجت را بر ما تمام کردند، به صحنه آوردن انسان دینی بود که در عین مذهبی بودن، برای خود نقش تعیین کننده در معادلات جهانی قائل است. غرب سعی کرده بود مذهبی بودن را یک نحوه عقب ماندگی از زمان معرفی کند و بدین شکل بدون حمله‌ی مستقیم به مذهب، نگاه مذهبی به امور را به حاشیه براند. با ظهور امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و نوع گفتمانی که طرح نمودند شخصیت انسان دینی طوری نمود پیدا کرد که انسان دینی، انسان شرافتمندی است که نه تنها تفکرش مربوط به گذشته نیست بلکه برای آینده‌ی جهان حرف دارد. تا آن جا که توانستند روشن کنند جهان غیر دینی به طور چشم گیری از شرافتمندی فاصله دارد.

قبلاً فضای جامعه چنان بود که اگر فرد تحصیل کرده‌ای از ناکارآمدی دین سخن می گفت، با او مقابله نمی شد، ولی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نه تنها این فضا را عوض کردند بلکه چشم‌ها و گوش‌ها را به سوی کسانی انداختند که از دین و انقلاب سخن می گویند، تا آن جا که ولیعهد انگلستان در سخنرانی که در دربار آن کشور کرده بود به نظام سیاسی آن

کشور اعتراض می کند چرا به مسلمانان انگلستان که از محترم ترین طبقه ی انگلستان هستند، اجازه ی حضور در امور سیاسی را نمی دهید؟ این نشان می دهد با ظهور شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و توجه به گفتمان ایشان، ملاک های ارزشی جهان مدرن به هم ریخت و دیگر مثل گذشته نمی شود بر ارزش های غربی تأکید کرد، و اگر متوجه باشیم پایه های یک تمدن چگونه سست می شود، می توان پذیرفت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» پایه های تمدن غربی را سست نمودند، و بی آیندگی آن را در منظر مردم جهان آشکار کردند. به گفته ی یک استاد برجسته ی دانشگاه هامبورگ آلمان: «نهضت امام خمینی از همان نوپایی خود، موجب برهم خوردن معادلات از پیش تعیین شده ی استعمارگران در صحنه ی سیاست جهانی گردید. با دگرگونی ها و تحولاتی که ایشان فراهم کرد، تمام پیش بینی های استکبار جهانی غلط از آب درآمد».^{۱۷}

از نمونه های عدم تعادل فکر غربی این که فکر می کند با نفی انقلاب اسلامی و پنهان شدن بی آیندگی آن تمدن، بحران و اضمحلال از آن تمدن برداشته می شود و لذا در این رابطه یکی از برنامه های خود را درگیری با انقلاب اسلامی قرار داده اند، کاری که همیشه در تاریخ رخ داده است و امت های فاسد به پیامبران اشکال می گرفتند چرا شما ما را از هلاکت مان خبر دادید. به گفته ی مولوی به پیامبران می گفتند:

جان ما فارغ بُد از اندیشه ها در غم افکنید ما را و غنا
طوطی نُقل و شکر بودیم ما مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما

درگیری غرب با انقلاب اسلامی شبیه درگیری اقوامی است که با انبیاء مقابله کردند، و بدیهی است که حاصل این مقابله نابودی غرب است، هر چند آن فرهنگ با تمام توان خود و با اتحاد کامل با یارانش، به مقابله با انقلاب اسلامی برآید.

مردم دنیا به شکل‌های مختلف نشان داده‌اند از این جاهلیت مدرن ناراحت‌اند ولی دو مشکل در میان است، اولاً: نمی‌دانند چگونه باید خود را از آن رها کنند و به سوی چه نوع زندگی خود را سوق دهند. ثانیاً: جرأت نمی‌کنند از زندگی غربی بگذرند.

به خوبی می‌توان تشخیص داد مردم جهان این نوع زندگی را آن نوع زندگی نمی‌دانند که مطلوب انسان است و به واقع از مشکلات گوناگون این زندگی به ستوه آمده‌اند ولی متأسفانه نه می‌توانند زمانه‌ی خود را درست تحلیل کنند و تحت تأثیر تبلیغات غربی، ریشه‌ی اصلی بحران‌ها را به امور عارضی نسبت می‌دهند، و نه به ذات تمدن غربی. و از آن مهم‌تر راه‌هایی را نمی‌شناسند، و این است که در عین ناامیدی هیچ راهی جز قبول این زندگی و ادامه‌ی آن ندارند.

ریشه‌ی بحران‌های جهان

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با توجه به خودآگاهی تاریخی که به کمک اشراق الهی بدان مفتخر شدند، متوجه گشتند، نیاز امروز مردم جهان چیست و فهمیدند در عمق روح انسان‌ها چه می‌گذرد و به دنبال چه چیز می‌باشند، این بود که اولاً؛ به مردم فهماندند باید افرادی را که مدعی

بزرگی تمدن غربی‌اند به چیزی نگیرند و این تمدن بر خلاف ظاهرش، وعده‌های تو خالی است، ثانیاً: بشریت را متوجه این امر مهم کردند که علت همه‌ی این بحران‌ها دوری از فرهنگ انبیاء است، و راه عمل را نیز از طریق انقلاب ملت ایران نشان دادند. و از آن طریق تمام اثبوت فرهنگ غربی فرو ریخت، و لذا غرب بعد از خمینی با غرب قبل از خمینی به کلی متفاوت شد، غرب قبل از خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به هر کشوری که می‌خواست دستور می‌داد و آن کشور هم مجبور به اطاعت بود، ولی حالا تلاش می‌کند کشورهای عربی دست‌نشانده خود را قانع کند که با همکاری آن‌ها فضای ایران‌گرایی مردمشان را به فضای ایران‌هراسی تبدیل کند.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» انسانی بود با عالمی خاص که برای شناختن آن عالم، اولاً: باید مسلمانی واقعی بود، یعنی مسلمانی که با معرفت به اسلام، حتی مستحبات دین را در حدّ توان انجام دهد. ثانیاً: نباید به ظاهر دین بسنده کرد و دل را آماده‌ی تأثیرپذیری از حقیقت دین ننمود، بلکه باید همچون امام «رضوان الله تعالی علیه» عارفانه زندگی کرد تا آن‌طور که باید در جهان تأثیرگذار بود.

تجلیل واقعی؟

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مسلمان مقید عارفی است که بنا دارد دین را بر تمام زوایای جامعه حاکم کند. می‌فرمایند: ما جمهوری اسلامی لفظی نخواستیم، ما خواستیم که حکومت «الله» در مملکتمان و إن شاء الله در سایر

ممالک هم اجراء شود»^{۱۸} آنچه باید بر آن تأکید داشت عالمی بود که ایشان در آن به سر می بردند. کسی می تواند نعمت انقلاب اسلامی را درست درک کند که توانسته باشد عالم ایشان و افق دید ایشان را به عالم و آدم بشناسد و با ایشان هم افق شود، وقتی عالم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را بشناسیم، می فهمیم که ایشان ما را به چه چیزی دعوت کرده اند.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عالم دینی اصیلی به سر می برند که یکی از لوازم آن برائت از کفار است، و لذا جنگ با آمریکا را یکی از لوازم دینداری خود می دانند، منتها نه مثل کسانی که با انگیزه های سیاسی با آمریکا مقابله می کنند، بلکه امام «رضوان الله تعالی علیه» در مقابله با آمریکا دینداری خود را ادامه می دهند. حالا لازمه ی این دینداری هر چه می خواهد باشد، می پذیرند، چه ایشان را تبعید و زندان کنند، و چه از تبعید رها شود و حکومت دینی بر پا کند. چنانچه کسی در عالم حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» وارد شد، بر عهد با او باقی خواهد ماند، که آن باقی ماندن بر همان عهدی است که در مقابل خداوند در عهد آگست بست و عرضه داشت: «بَلّی شَهِدْنَا» آری! شاهد ربوبیت تو هستیم.

حقیقت انسانی هر کس در عهد آگست، بر دینداری تأکید کرد، در این دوران که ظلمات همه جا را گرفته اگر کسی خواست به حقیقت انسانی خود برگردد باید بر عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» پایدار بماند تا در واقع از ناخود و خود مجازی، به خود حقیقی خود دست یابد. در این راستا باید متوجه باشید که حادثه های جزئی را وسیله ی ارزیابی انقلاب اسلامی قرار

ندهید، بلکه پیام اصلی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را در این دوران درست بشناسید و بر اساس عهدهی الهی که در جان خود با خدا بسته‌اید بر عهد با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باقی بمانید تا همه چیز برایتان معنای اصلی خود را پیدا کند.

دشمن بیش از همه به جهل و کفر ما طمع دارد، زیرا در فضای کفر و جهل است که احساس می‌کنیم با دشمن اسلام در یک گفتمان هستیم و عملاً در مقابله با انقلاب اسلامی زبان دشمن خواهیم شد. راه نجات ملت و پایداری انقلاب، توجه جان‌ها به سوی عهد الهی است که هر کس در جان خود دارد، تا از آن طریق جایگاه پیام اصلی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» فهمیده شود و متوجه باشیم هر گفتمان دیگری اگر برای تحلیل جایگاه انقلاب به میان آید، حقیقت انقلاب اسلامی را در حجاب می‌برد و زمینه‌ی تأثیر تبلیغات دشمنان اسلام فراهم می‌گردد. وقتی بر عهد الهی انسان‌ها تأکید شد و همه به روشنی متوجه شدند پیام امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از همان سنخ است، اگر بعضی از مردم را چند روزی موج بی‌دینی به دنبال خود ببرد، چون بنیاد وجودشان دینی است و انقلاب اسلامی نیز بر آن تأکید دارد، دوباره به دین باز می‌گردند و وفاداری به انقلاب و امام «رضوان الله تعالی علیه» را ادامه می‌دهند. مشخص است وقتی انسان وارد عالم دین، به همان معنی که در غدیر مطرح شد، بشود، به دین و انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» وفادار می‌ماند و می‌فهمد عهد گم‌شده‌ی او در زندگی زمینی، در این دوران، همان عهد با امام

خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است و با ماندن بر عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یک نوع به خود آمدن برای انسان حاصل می شود.

دوستان نیز متوجه باشند تجلیل واقعی از امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با تبیین جایگاه تاریخی و معرفی حرکت ایشان و باقی ماندن بر عهدی که با ایشان بسته ایم عملی می شود، و گرنه تحت تأثیر فرهنگ غربی و ارزش های آن، با تجلیل های اسطوره ای به واقع ایشان را به موزه ها می سپاریم، و در عین افتخار به او، نه تنها به تمدن اسلامی نمی اندیشیم که انقلاب اسلامی را به غرب رجوع می دهیم. بر اساس و ملاک ها و ارزش های غربی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را تجلیل کردن، بدون توجه به مقاصدی که ایشان دنبال می نمودند، به واقع محروم کردن مردم ایران است از عهدی که با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بسته اند. همان طور که تمدن غربی در عین احترام به پیامبران الهی آن ها را به اسطوره تبدیل کرد، تا در عین مقدس شمردن آن ها، وانمود شود دوره ی آن ها گذشته است.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند: «مجرد اسلامی بودن رژیم مقصد نیست، مقصد این است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند».^{۱۹} تجلیل از امام به معنی پایدار نگه داشتن نظام اسلامی است و تأکید بر نفوذ اسلام بر همه ی مناسبات جامعه، از این طریق بر عهد امام پایدار خواهیم ماند و خود را از روزمرگی های فرهنگ غربی نجات داده ایم.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مذکوری بود تا ما بر عهد الهی خود، در تمام حوزه های زندگی پایدار بمانیم. پس می توان گفت پایداری بر عهد امام

به آن معنی است که از خود و وظایف خود در هستی غافل نشویم و بر عکس، اگر از عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خارج شویم حتماً گرفتار روزمرگی و پوچی خواهیم شد.

تجلیل از امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به این معنی است که ای امام! دیر آمدی ای نگار سرمست زودت ندهیم دامن از دست یعنی مرور زمان موجب نشده است تا ما یارمان را عوض کنیم و از عهد ذاتی خود فاصله بگیریم، در این راستا با او زندگی می‌کنیم و با او می‌میریم، و معنی حیات طیبه در این دوران، چیزی جز این نیست، در حالی که اگر از عهد امام خارج شویم به صورت‌های مختلف از آن حیات طیبه خارج می‌شویم که نمونه‌های آن را در زندگی ورشکسته‌های سیاسی مشاهده می‌کنید. آدم‌هایی که زمانه‌ی خود را درست نشناسند و راه برون رفت از ظلمات دوران را ندانند نمی‌توانند بر بنیادهای اصیل خود پایدار بمانند و با پیش آمدن هر حادثه‌ای تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند و لذا نباید از رابطه‌ای که می‌تواند از بهترین رابطه‌ها باشد با بهترین انسان‌ها، خود را محروم کنیم، دلی که از دلبر روحانی خود روی برگرداند دل نیست، طویله است. یاد امام، به خودی خود ارتباط روحی و بهرمندی روحی به همراه دارد، گفت:

دید مجنون را یکی صحرا نورد	در میان بادیه بنشسته فرد
صفحه‌ای از ریگ و انگشتش قلم	با صلا‌ی دل همی می‌زد رقم
گفت کای مجنون شیدا چیست این	می‌نویسی نامه، بهر کیست این
گفت مشق نام لیلی می‌کنم	خاطر خود را تسلی می‌دهم

چون میسر نیست بر من کام او عشق بازی می کنم با نام او
یعنی در هر صورت لازم است یاد محبوب روحانی خود را در
صحنه دل نگه داریم تا جهت گیری خود را به سوی نور حفظ کنیم و
مثل بعضی از سیاسیون امام را تجلیل نکنیم ولی قبله‌ی خود را غرب قرار
دهیم و تنها چیزی که مدّ نظرمان نیست حکومت اسلامی باشد.

زندگی در واقعیات

امروز با توجه به اهدافی که فرهنگ مدرنیته مدّ نظر انسان‌ها قرار داده
است، تنها کسانی در عالم واقعیت زندگی می کنند که در عالم امام
خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به سر ببرند.^{۲۰} آن‌هایی که فکر می کنند با رحلت امام
خمینی «رضوان الله تعالی علیه» او از عالم رفته است، نقش رابط‌ه‌ی قلب‌ها را با روح
اولیاء الهی نمی شناسند، هیچ روزی نیست که بخواهید قلب شما زنده بماند
و بتوانید بدون توجه به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و اسلامی که او به صحنه
آورد آن قلب زنده بماند، حتی پیامبری پیامبر وقتی درست دیده می شود
که امروز از منظر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نگریسته شود.

اگر نقش حیات اسلامی در منظر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» درست
تحلیل شود و بر آن دقت گردد، روشن خواهد شد در عصری که در آن
زندگی می کنیم فقط از دریچه‌ی محبت به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»
می توان نظر به انبیاء و ائمه علیهم السلام نمود و محبت حضرت ولی عصر علیه السلام را
جلب نمود، وگرنه روح مدرنیته اجازه نمی دهد تا معنی دین و جایگاه

۲۰ - جهت توضیح بیشتر به کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

پیامبر و ائمه علیهم السلام را بفهمیم، روح مدرنیته هر حقیقت قدسی را در حدّ یک تجربه‌ی شخصی تقلیل می‌دهد و آن هم یک تجربه‌ای که پیامبر می‌پندارد پیامبر است.^{۲۱} با توجه به این نکات است که تأکید می‌شود کسی که در این دوران به عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» وفادار نیست هر روز با یک شعار از شعارهای مدرنیته بازی می‌خورد و همواره در حال پذیرش نقش‌های من در آوری خیالی دوران ظلمات است.

حیات طیبّه، آن نوع حیات و زندگی است که انسان انتخاب‌های خود را براساس حقایق قدسی پایدار انجام دهد و گرنه وقتی پایه‌های زندگی بر امور دنیایی گذاشته شود همواره گرفتار چهره‌ای از چهره‌های ناپایدار دنیا است، چیزی که شما در بعضی از کتاب‌ها و مقاله‌ها و سخنرانی‌ها و کنفرانس‌ها مشاهده می‌کنید.

انقلاب اسلامی عامل تمیز و جدایی سه گروه از همدیگر شد، با پایداری به عهد پیامبر صلی الله علیه و آله با ظهور انقلاب، جایگاه آن را شناختند و در هنگام روبه‌رو شدن با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» متوجه شدند او نیز هم عهد با خودشان است و متذکر عهد محمدی است و لذا با تمام وجود دامن امام را گرفتند و زندگی خود را به انقلاب اسلامی گره زدند. عده‌ای دیگر به صرف روبه‌رو شدن با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» متوجه شدند او به عهدی پاک و اصیل دعوت می‌کند، و عملاً از طریق حضرت امام وارد اسلام

۲۱ - جهت روشن شدن موضوع جایگاه وحی و نبوت در اندیشه‌ی فرهنگ غربی می‌توانند به نوشتارهای «غفلت از مقام نبوت در پوشش تمجید از حضرت محمد صلی الله علیه و آله» و «قرآن، قرائت نبوی از جهان یا نزولی از طرف پروردگار» از همین مؤلف رجوع فرمایند.

شدند و بر عهد خود با امام باقی ماندند. عده‌ای هم طوری زندگی خود را تعریف کرده بودند که هیچ جایگاهی برای اسلام انقلابی و احیاء نظام اسلامی نمی‌شناختند، این‌ها یا هنوز هم به عنوان ناظری بی‌تفاوت به زندگی عادی خود مشغول‌اند و یا اگر هم انقلابیون را همراهی می‌کردند به منافع خود فکر می‌نمودند و لذا یا طعمه‌ی برنامه‌های دشمن شدند و یا انقلاب را وسیله‌ی دست‌یابی بیشتر به قدرت و ثروت قرار دادند، این‌ها در عین بی‌عالمی، اصلاً حیات طیه را نمی‌شناسند و بیشتر به غرب اصالت می‌دهند. گروه سوم بیش از آن که از جهت‌گیری‌های عدالت‌گرایانه و معنویت‌پسند ناراضی باشند، از خود ناراضی‌اند، زیرا نتوانستند با خودشان باشند، و کسی که با خودش نیست هر کس و هر شرایطی هم که مذکر خود اصیل اوست برای او جذائیتی ندارد.

انسان ابتدا باید با خودش عهدی داشته باشد که در راستای آن عهد در سعادت خود کوشش کند، در چنین شرایطی است که عهد با خدا ظاهر می‌شود و منجر به عهد با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می‌گردد. آن وقت است که در رویارویی با انقلاب اسلامی، می‌توان گفت: «چون یافتمت جانان، بشناختمت جانان» چون در تعریفی که از زندگی دارد امام خمینی را به عنوان خود برتر خود می‌بیند و این که او انسان را به خود اصیل‌اش می‌خواند، و چون می‌خواهد در این خود اصیل بماند تلاش می‌کند از یاد امام غافل نشود و تا آخر در عهد با او باقی خواهد ماند. إن شاء الله

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

امام خمینی «رهبر»

مقام ثابت عصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سالگرد رحلت حضرت امام خمینی «قدس سره» را که مقام او مقام ثابت روزگار معاصر است و شخصیت اش نمایش راهی بود که انسان این دوران باید آن را طی کند، تسلیت عرض می کنم. و بزرگ می داریم سالگرد ظهور فرهنگ پیروزی خون بر شمشیر را که در پانزده خرداد سال هزار و سیصد و چهل و دو توسط آن مرد بزرگ پایه گذاری شد.

بحث مان در رابطه با نگاهی است که باید به حضرت امام خمینی «قدس سره» و میراث ایشان انداخت تا از دیدن واقعیت های زمان خود غافل نباشیم و بتوانیم نعمت بزرگی را که خداوند به ما ارزانی داشته است بشناسیم.

عدول قرن

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَحْمِلُ هَذَا الدِّينَ فِي كُلِّ قَرْنٍ عُذُولٌ يَنْفُونَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْجَاهِلِينَ كَمَا يَنْفِي الْكَبِيرُ حَبَثَ الْحَدِيدِ»؛

برای این دین در هر قرن و زمانی انسان‌های متعادل و عدولی است که آن دین را حمل نموده و از آن هرگونه تأویل اهل باطل، و تحریف افراطیون، و ادعاهای جاهلین را دور می‌گردانند، همان‌طور که کوره‌ی آهن‌گران، پلیدی و چرکی آهن را پاک می‌کند.

چنانچه ملاحظه می‌فرمائید در حدیث فوق رسول خدا ﷺ خبر داده‌اند که در هر قرنی انسان‌های متعادلی از امت رسول خدا ﷺ پا به میدان می‌گذارند که دین اسلام را از افراط و تفریط‌هایی که در آن وارد شده پاک می‌کنند. یعنی این افراد کسانی هستند که خودشان در مقام ثبات دینی قرار دارند و تحت تأثیر ظلمات زمانه‌ی خود قرار نمی‌گیرند و لذا می‌توان آن‌ها را «ثابت عصر» نامید به این معنا که در هر عصری انسان‌هایی هستند که بر حقیقت دین، ثابت و پایدار هستند و تحت تأثیر روزمرگی‌ها قرار نمی‌گیرند.

همچنین نقل شده از امام صادق (علیه السلام) که فرمودند: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا وَرَّثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ شَيْئًا مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا فَانْظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ اتِّحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ»^۲ دانشمندان وارثان پیامبرانند و این بدان جهت است که پیامبران درهم و دیناری از خود بر جای نمی‌گذارند، بلکه سخنان و احادیثی از خود بر جای می‌نهند، پس هر کس

چیزی از آن‌ها را بگیرد، به بهره‌ی فراوان دست یافته است. اکنون بنگرید که علم خود را از چه کس می‌گیرید! زیرا که در میان ما اهل بیت در هر نسلی مردمان عادلّی هستند که دین را از تحریفِ افراطیون، و ساخته‌های باطل گرایان، و تأویل نادانان می‌پیرایند. در حدیث فوق نیز پس از آن که ما را متوجه علماء دین می‌نمایند، تأکید می‌کنند در دل فرهنگِ اهل البیت (علیهم‌السلام) انسان‌هایی پروریده می‌شوند که مانع از آن می‌گردند تا دین از مسیر صحیح خود خارج گردد. که با توجه به حدیث قبلی چنین افرادی همان انسان‌های ثابتی هستند که در هر قرن در امت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم) ظهور می‌کنند.

در هر عصری انسانی از امت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم) به صحنه می‌آید که از نظر فهمِ همه‌ی ابعاد دین در شرایطِ خاصی قرار دارد و مسلمانان بر آن اساس که خداوند چنین انسانی را در هر عصری می‌پروراند، می‌توانند بر مبنای اسلامی که او معرفی می‌کند، دوری و نزدیکی خود را نسبت به اسلام حقیقی ارزیابی کنند.

هر انسان موحدی می‌داند که حق تعالی، ثابتِ مطلقِ هستی است. «حق» یعنی بقای محض و ثابت مطلق. اصل آن «حَقُّ» بوده، یعنی چیزی که عین تحقق و هستی است، از این جهت می‌توان گفت: فقط خداوند در مقام ذات، ثابت محض است و انسان به همان اندازه که تشریعاً با خدا مرتبط باشد در مقام ثبات و آرامش قرار می‌گیرد و این وقتی عملی می‌شود که در مسیر حق تعالی باشد و امر و نهی الهی را بر امیال خود حاکم کند.

راه‌هایی از روزمرگی

وقتی متوجه باشیم که مقام حق تعالی عین بقاء و ثبات است، پس هر اندازه که از حق فاصله بگیریم به همان اندازه از ثبات و آرامش فاصله گرفته‌ایم و گرفتار روزمرگی‌ها می‌شویم و هر اندازه سعی شود به مقام قرب حق دست یابیم به مقام ثبات دست یافته‌ایم و در این راستا خود را در مسیری قرار داده‌ایم که حاصل کارمان از دستان نمی‌رود، چون هر اندازه از خداوند جدا شویم، به دنیا نزدیک شده‌ایم. ذات دنیا عین حرکت و عدم ثبات و عدم پایداری است، پس هر کس به دنیا نزدیک شد، به چیزی نزدیک شده که هیچ پایداری در ذات خود ندارد، در نتیجه به همان اندازه تلاش‌های او ناپایدار شده و از دست می‌رود، خداوند با رحمتی که به بشر کرده حکم خود را از طریق وَحی، ظاهر نمود تا بشر بتواند از طریق حاکمیت احکام الهی، نسبت خود را با حق شدت بخشد و به همان اندازه در مقام ثبات قرار گیرد و تلاش‌های او برایش پایدار بماند.

قرآن حکم خدا است و از حقایق ثابت هستی خبر می‌دهد. قرآن مقام نظری یا تئوریک حقایق ثابت برای امت آخرالزمان است.^۳ و لذا هر اندیشه‌ای که به قرآن نزدیک است به ثابت آخرالزمان نزدیک است و به عبارت دیگر به اندیشه و عقیده‌ی صحیحی که باید در این دوران در آن قرار داشته باشد، نزدیک است.

۳- در روایات هست که امت محمد ﷺ امت آخرالزمان اند به عنوان نمونه به کتاب الاحتجاج مرحوم طبرسی، ج ۲، ص ۴۲۰ رجوع شود.

عصمت یا بی‌خطابودن دارای دو بُعد «نظری» و «عملی» است. در بُعد نظری، قرآن در مقام عصمت است، یعنی تمام سخنانش حق و پایدار است و هیچ باطلی در آن راه ندارد. عصمت در بُعد عملی، اهل بیت پیامبر ﷺ هستند به طوری که صحیح‌ترین و بی‌نقص‌ترین زندگی در حیات زمینی را در شخصیت آن‌ها می‌توان یافت، که دلایل این موضوع را در مباحث کلامی در موضوع امامت به طور مبسوط می‌توان دنبال کرد.

اگر انسان در بیابان دنیا معیار صحیحی در عقیده و عمل نداشته باشد تا به کمک آن خود را ارزیابی کند، گرفتار امیال خود می‌شود و به هلاکت می‌افتد. حتی وقتی در یک بیابانی بخواهید عملیاتی انجام دهید، یک چیز مشخصی را به عنوان شاخص در نظر می‌گیرید تا براساس آن بتوانید موقعیت خود را ارزیابی کنید که در کجای منطقه قرار دارید. در مورد عقاید و اعمال نیز انسان نیازمند شاخص است تا موقعیت خود را نسبت به حق بشناسد و بر همین اساس نیازمند به الگوی فکری و عملی هستیم تا روشن شود فکر و عمل مان نسبت به حق در چه موقعیتی قرار دارد.

وقتی متوجه باشیم قرآن و پیامبر ﷺ و ائمه معصومین ﷺ ملاک ارزیابی فکر و عمل ما هستند، متوجه شده‌ایم که آن‌ها باید شخصیتاً مقام ثابتی داشته باشند و همواره نمایانده‌ی حق باشند.

در راستای نیاز بشر به شاخص ثابت برای هدایت، در هر زمانی بشر نیازمند انسانی است که از نظر فهم دین در آن زمان، مقام ثابتی داشته باشد و خدای حکیمی که هیچ نیاز منطقی انسان را بی‌جواب نمی‌گذارد چنین شخصی را در زمان غیبت امام معصوم، در هستی می‌پروراند. زیرا نظام

عالم یک طرفه نیست، به این معنی که تشنگی باشد و آب نباشد. نظام بشری علاوه بر قرآن و پیامبر ﷺ نیاز به امامان معصومی دارد که دین خدا را در طول تاریخ تبیین کنند و مانع انحراف آن شوند. در همین راستا در دوران غیبت امام معصوم، خداوند عالمی از علمایی را که عالم به فرهنگ اهل البیت است می پروراند تا در مقام ثبات ایمان قرار داشته باشد که هر کس بتواند جایگاه دینداری خود را نسبت به او بشناسد. روایتی که در ابتدای بحث از قول رسول خدا ﷺ عرض شد ناظر به وجود چنین عالمانی است که در هر قرن به صحنه می آیند تا مانع انحراف دین شوند. پس خداوندی که تشنگی را در انسان ها قرار داد و آب گوارایی برای جواب به آن تشنگی خلق کرد، نیاز به چنین عالمانی را نیز بی جواب نمی گذارد. به گفته ی مولوی:

کآن لب خشک گواهی می دهد	کوبه آخر بر سر منبع رسد
خشکی لب هست پیغامی ز آب	که به مات آرد یقین این اضطراب
کاین طلب کاری مبارک جنبی است	این طلب در راه حق، مانع کُشی است

ثبات ابدی

مقام ثابت ابدی برای هدایت انسان، مقام قرآن، پیامبر ﷺ و اهل البیت است. می باشد، انسان ها تا قیام قیامت باید موقعیت خود را با آن ها ارزیابی کنند تا بتوانند نسبت خود را با حق تعیین نمایند. قرآن از جهت نظری و ائمه معصومین ﷺ از نظر عملی تجسم حق اند، و گفتار و اعمالشان، همان گفتار و دستورات خداوند در بین بشر است، به این اعتبار

می توان گفت: مقام قرآن و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام مقام ثابتات ازلی و ابدی اند که در جای خود مورد بحث قرار گرفته و در همان راستا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»؛^۴ اولین مخلوقی که خداوند خلق کرد نور من بود. و در روایت دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «كُنْتُ وَصِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ»؛^۵ من وصی پیامبر بودم و آدم هنوز بین آب و گل بود. و این حدیث نیز از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که فرمودند: نور پنج تن دو هزار سال قبل از خلقت آدم و پدید آمدن اجساد خلق شده است.^۶ پس آن ها به این معنی ثابتات ازلی و ابدی عالم هستی می باشند.

ثابتات ازلی در هر عصر و دوره ای متناسب با آن عصر و دوره، ظهوری خاص دارند از اولین پیامبر که حضرت آدم علیه السلام است تا آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن که ائمه معصومین علیهم السلام هستند. حال در عصر غیبت همان طور که در دومین روایت ابتدای بحث؛ حضرت صادق علیه السلام فرمودند علماء وارث علم انبیاء می باشند، یعنی روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام را می شناسند و جهت حاکم کردن احکام الهی، همانند انبیاء به صحنه می آیند، که عرض شد در هر قرن عالمی که ثابت آن عصر و قرن باشد مسئول چنین کاری است. عالمی که از همه حیث جامعیت دینی داشته باشد و تمام وجود خود را وقف نمایش حق نماید و به عبارتی شخصیت او جلوه ی پر جمال قرآن و اهل البیت علیهم السلام باشد. به این علماء

۴- ابن ابی جمهور، غوالی اللثالی، ج ۱، ص ۹۷.

۵- ابن ابی جمهور، غوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۲۴.

۶- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۲۰.

«ثابت عصر» گویند، زیرا هر کدام در هر عصری مسئولیت حفظ دین به عهده‌شان گذاشته شده است.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ثابت عصر

با نظر به امام خمینی «قدس سره» به عنوان ثابت عصر، می‌خواهیم عرض کنیم در شرایط کنونی راهی که می‌تواند جامعه‌ی ما را براساس امور ثابت ازلی به سوی سعادت راهنمایی کند، آن راهی است که خداوند در قلب ایشان اشراق فرموده، زیرا شرایط جدیدی به صحنه آمده است که با راه کارهای گذشته نمی‌توان با آن برخورد کرد. باید با توجه به آن چه فعلاً در عالم می‌گذرد با موضع‌گیری مشخصی که توسط یک عالم بالله تبیین شده، تکلیف خود را مشخص کنیم. تفاوت شهید بهشتی با مهندس مهدی بازرگان در همین جا بود که شهید بهشتی با آن همه اطلاعات و تجربه‌ای که داشت و حتی مدتی نماینده‌ی آیت الله بروجردی در مسجد هامبورگ آلمان بود و در عین آن که دارای درجه‌ی اجتهاد بود، می‌فهمد که جایگاه امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ماوراء علوم رسمی حوزوی، یک هدیه‌ی ربانی است و در عصر حاضر به صحنه آمده است تا در شرایط موجود جایگاه حقایق ثابت الهی را تعیین کند، ولی آقای مهندس بازرگان اصلاً متوجه این حرف‌ها نیست، فکر می‌کند امام خمینی مجتهدی است مثل بقیه‌ی مجتهدین و می‌شود کاری به کار او نداشت و کشور را اداره کرد و با آمریکا هم کنار آمد.

آنچه نباید از آن غفلت کرد این است که همیشه زمان و زمانه به یک شکل نیست و با شرایط و احوال گوناگونی در بستر خود ظاهر می شود که متناسب با آن ها، مقام ثابتی را خداوند در صحنه می آورد تا خط مشی کلی مسلمانان در آن شرایط تعیین شود. در شرایطی که بنی امیه تلاش دارند با حفظ ظاهر اسلام، ارزش های دوران جاهلیت را برگردانند، امام صادق (علیه السلام) مستقیماً به عنوان امامی معصوم و دارای مقام ثابت ازلی و ابدی روبه روی آن ها است، اما وقتی امام معصوم در غیبت اند و از طرفی ما با چیزی مثل تمدن غربی روبه روئیم، زمانه، ثابت خاص این عصر را که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بود می طلبد. همان طور که شیخ طوسی ثابت عصر خودش است و خط مشی کلی مسلمانان به خصوص شیعیان را آن زمان تعیین می نماید، و یا در یک دوره آیت الله وحید بهبهانی می آید و زمانه را که گرفتار اخباری گری شده بود به تعادل خود بر می گرداند.

مشکل عصر ما این بود که با نفوذ فرهنگ غربی، دینداری از جایگاه اجتماعی خود خارج شد و دیگر آن طور که در سده های قبلی دین به صورتی غیر محسوس تمام مناسبات جامعه را مدیریت می کرد، در میان نبود و حکومت از محدوده ی حفظ حدود و ثغور کشور به پدیده های تبدیل شد که در همه ی امور جامعه دخالت داشت، تا سیصد سال پیش در تمام جهان، دین حکومت می کرد، چه دین اسلام، چه غیر اسلام. تا آن جا که در اروپا پاپ پادشاه آلمان و فرانسه و انگلیس و غیره را تعیین می کند و تاج بر سر آن ها می گذارد، این ها همه نشانه ی یک حاکمیت دینی است. در کشورهای اسلامی نیز علمای دین وظیفه ی خود می دانستند که حضور

اسلام را در تمام مناسبات جامعه - چه در امور اجتماعی و چه در امور فردی - مدیریت نمایند و مردم نه تنها با تمام وجود این مسئله را پذیرفته بودند، بلکه از علماء چنین انتظاری داشتند، عملاً حوزه‌های علمیه و به خصوص حوزه نجف بود که کم و بیش در بین شیعیان حکومت می‌نمود.

در دوره‌ی معاصر با نوع جدیدی از حکومت که در غرب ظهور کرد و کلیسا از نقش قبلی خود خارج شد، به تبع اروپا آرام آرام حاکمان کشورهای اسلامی به خصوص در کشور ایران با گرایشی که سلسله‌ی قاجار به غرب پیدا کردند، نقشی را که حاکمان در غرب برای خود قائل بودند، برای خود دست و پا کردند و عملاً حکومت در ایران شکل جدیدی به خود گرفت کم کم پادشاهان قاجار دخالت در امور اجتماعی و حتی در بعضی موارد در امور فردی را حق خود دانستند، از آن طرف پادشاهان بر عکس علماء دین، به حکومت خود می‌اندیشند و نه به حضور اسلام در جامعه. در چنین شرایط بود که هرچه زمان گذشت پدیده‌ی حضور حاکمان در امور اجتماعی جدی‌تری شد، تا این که در چنین بستری حکومت پهلوی به صحنه آمد و رضاخان تا آن جا نظر حکومت را در امور مردم حاکم کرد که دستور داد هیچ زنی حق ندارد در کوچه و خیابان چادر به سر کند و یا مردان باید لباس‌های طرح اروپایی به تن نمایند! سیر نفوذ حکومت در امور مردم تا آن جا جلو آمد که در سال هزار و سیصد و چهل و یک یعنی در زمان محمدرضاخان، یک دفعه ملاحظه می‌کنید که هیئت دولت نظام شاهنشاهی تصویب می‌کند که نمایندگان مجلس لازم نیست مسلمان باشند و در مراسم تحلیف، به قرآن قسم

بخورند، می‌توانند بگویند: به کتاب مقدسی که اعتقاد داریم. حرفشان این بود که حدّ دین در آن حدّ است که در قلب افراد باشد و نه در امور اجتماع، هر کس می‌خواهد در باور شخصی خود دیندار باشد یا نباشد، فرقی نمی‌کند. حال شما مقایسه کنید این حرف کجا و آنچه پیامبران آوردند کجا؟ پیامبران گفتند: علاوه بر باور قلبی، باید تمام روابط جامعه دینی باشد و احکام الهی و حدود الهی در جامعه اجرا شود، در شرایط جدید این حاکمیت است که برای دین مردم هم تعیین تکلیف می‌کند، در حالی که خداوند پیامبران را فرستاده تا دین الهی تکلیف مردم را تعیین کند و نه حکومت.

در نوع حکومتی که در دل تمدن جدید شکل گرفت عملاً نظام دینی منتفی است و دیگر کسی نمی‌تواند دین را در همه‌ی امور فردی و اجتماعی خود جاری کند، اینجاست که زمانه به یک عالم الهی نیاز دارد که بن‌بست به‌وجود آمده را بگشاید تا در عین رو در رو نشدن با شرایط جدید، نظام سیاسی پیش‌آمده به سیره‌ی انبیاء الهی برگشت کند، و باز حکم خداوند در مناسبات جامعه حاکم گردد، در چنین شرایطی امام خمینی «فلسفه» قد غلّم کردند تا در این دوران مظهر آن ثابتات ازلی و ابدی، یعنی قرآن و پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام باشند. مردم این عصر نیز از حضور ثابتات ازلی در این روزگار محروم نباشند. هر چند مقام علماء بالله با امامانی که عین عصمت و عین ثابت ازلی و ابدی هستند، متفاوت است، ولی چون در سرمایه‌ی علمی و روحی، حامل سخن معصوم‌اند، با اشراقاتی که به قلب آن‌ها می‌شود می‌توانند جهت کلی زمانه را برای ادامه‌ی دین و

دینداری تعیین کنند، و به عبارت دیگر در ارزیابی شرایط و مسائل جدید، نگاه دینی را متذکر شوند و براساس آن اقدام کنند.

با اندک تأمل می توان پذیرفت که بشر همیشه و در هر حرکتی نیاز دارد که به حقایق ثابتی نظر کند و بر همان مبنا عمل خود را تنظیم نماید، حتی اگر آن موضوع ثابت، حقیقتاً ثابت و حقیقی نباشد. برژینسکی در نامه ای که به سران جهان غرب نوشته بود به همین مطلب اشاره دارد که یکی از مشکلات جهان امروز این است که در جامعه ی ما هیچ چیز ثابتی وجود ندارد، لذا محور کارها امیال روز به روز مردم شده است. این نشان می دهد هر جامعه ای به ثابت های واقعی نیازمند است، جامعه ی دینی، ثابت مطلقش خداست و پس از آن کسانی که جامعه را متذکر سنت های الهی می کنند و دارای یک نحوه شخصیت توحیدی هستند.

مقام جامعیت ثابت عصر

انسان موحد، به نور الهی چیزهایی را که در عالم مادون در تراحم با یکدیگرند در شخصیت خود جمع کرده است و امیال متفاوت در قلب او به صلح گرائیده اند، علمای بالله جای میل ها را می شناسند و به هیچ میلی به عنوان میل مطرود نمی نگرند بلکه هر میلی را در جای خود قرار می دهند و توحید نیز به همین معنی است، همان طور که ما در باره ی خدا معتقد به وحدت ذات با صفات هستیم.

علمای واقعی از آن جهت که در مقام توحید هستند قدرت جمع اضداد در آنها رشد کرده است و لذا به جای آن که تضادها در شخصیت

آن‌ها کارها را به بحران برساند، هر چیزی در محدوده‌ی خود قرار می‌گیرد و انسان جامعی پدید می‌آورد که او را کاری از کاری غافل نمی‌کند. این افراد در هر عصری، ثابت همان عصراند که می‌توان با محوریت آن‌ها از تضاد کثرت‌ها نجات پیدا کرد. بدیهی است که در هر عصری که تضادها شدت یابد ضرورت وجود چنین علمایی حتمی است تا آن‌که جامعه بتواند مدت‌ها جایگاه تضادهای پیش آمده را تعیین کند و جلو برود.

هیچ کس نمی‌گوید امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» معصوم‌اند، بلکه تأکید بر روی شخصیت توحیدی ایشان است که در عصر حاضر می‌تواند جامعه را ماورای تضادهای پیش آمده به سوی سعادت معنوی جلو ببرد. انسان در عصر حاضر با سرگشتگی‌هایی روبه‌روست که نمی‌تواند جایگاه خود را به عنوان یک انسان مسلمان تعیین کند، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان یک انسان موحد، آن‌هم با پرورش خاصی که پیدا کرده‌اند و در مقام جمع معارف الهیه قرار گرفته‌اند، می‌توانند انسان‌ها را از بن‌بست این سرگشتگی‌ها نجات دهند و به نوعی از زندگی هدایت کنند که تزامم کثرت‌ها در آن‌جا نیست.

اگر انسان گرفتار تزامم کثرات شد هیچ وقت از گرفتاری‌ها آزاد نمی‌شود، و هرگز نمی‌تواند به مقام ثابتی برسد و اگر به مقام ثابتی نرسید تمام چیزها را در تضاد با هم می‌بیند و در شک می‌افتد و نمی‌تواند بین آن‌ها ارتباط برقرار کند و در سرگردانی و ضلالت قرار می‌گیرد. تنها انسان‌هایی می‌توانند به خود و به جامعه کمک کنند که به یک نحوه ثبوت

در شخصیت خود رسیده باشند و این فقط از طریق توحید ناب ممکن است تا مردم به کمک چنین توحیدی از ضلالت و سرگردانی نجات یابند.

فرهنگ مدرنیته و عدم درک عقل قدسی

فرهنگ مدرنیته با روحیه‌ی حس‌گرایی‌اش نمی‌تواند پیام‌های عقل قدسی انبیاء را درک کند و جایگاه آن را در نظام هستی بشناسد، همین امر موجب شده تا به پائین‌ترین درجه‌ی عالم یعنی عالم ماده اعتماد کند و از ابعاد بسیار مهمی که در زندگی انسان نقش آفرین‌اند محروم باشد. زیرا شرط جمع پیام عقل و حس، روحیه‌ی توحیدی است و انسان موحد است که می‌تواند پیام عقل و حس را جمع کند، در حالی که وقتی فرهنگی مشغول پائین‌ترین مرتبه‌ی عالم وجود شد، عملاً به کثرت‌ها مشغول می‌شود. کثرت‌هایی که هر لحظه چهره‌ای از خود نشان می‌دهند که غیر از چهره‌ی قبل است، و ریشه‌ی سرگردانی بشر جدید از این جا پایه‌گذاری شد و ادامه یافت و به همین جهت باید گفت: فیلسوفان حس‌گرا در سرگردانی بشر مدرن نقش اصلی را داشتند.

سرگردانی بشر مدرن و عدم توانایی در جمع کردن پیام‌های حس و عقل خبر از آن می‌دهد که برای زندگی صحیح در زمین باید نگاه توحیدی داشته باشیم و به موحدان تاریخ یعنی انبیاء تأسی کنیم.

علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» به عنوان انسان موحدی که از طریق قرآن به چنین نگاه توحیدی رسیده‌اند در تفسیر قیم‌المیزان نشان می‌دهند توانسته‌اند چنین توانایی را در خود پرورش دهند، به طوری که یک

اندیشه را در عین این که نقد می کنند و ضعف های آن را می نمایانند، نکات مثبت آن را نیز از نظر دور نمی دارند. سپس اندیشه ای را به خواننده ارائه می دهند که در عین حفظ تمام جنبه های مثبت اندیشه های قبلی، از ضعف های مربوط به کثرت زدگی مبرا است. چنین برخوردی مربوط به هر شخصیتی است که توانسته است منور به نگاه توحیدی شود و قدرت جمع پیدا کند. در توانایی جمع اندیشه ها شخصیت انسان طوری است که توجه به وجهی از حقیقت او را از توجه به وجوه دیگر غافل نمی کند، چیزی که فرهنگ حسی مدرنیته به کلی از آن محروم است.

با توجه به امر فوق می توان گفت: انسان تا به مقام وحدت قابل قبولی نرسد نمی تواند با عالم، ارتباط صحیح پیدا کند به طوری که بتواند همه ی وجوه عالم را بشناسد و براساس آن نظر بدهد. این که عموماً در طول تاریخ علمای الهی مرجع جامعه بشری بودند به آن جهت بود که آن ها با روحیه ی توحیدی خود می توانستند نگاه افراد را به مقام جمع بیندازند و از تک ساحتی و تک نظری و تنگ نظری نجات دهند. امام خمینی «قدس سره» به عنوان یک عالم بالله در زمان معاصر روح انسان گرفتار پراکندگی را در شخصیت خود به مقام جمع دعوت نمود و لذا اگر کسی با ایشان در منظر توحیدی همدلی کند، علاوه بر آنچه از فهم حقیقت نصیب او خواهد شد، در عین حال نقص های فهم خود را هم متوجه می شود. حاصل کاربردی این همدلی آن است که روح انسان وسعت می یابد و به آرامش و طمأنینه می رسد.

این درس بزرگی است که پیامبران با این همه تفاوتی که به ظاهر دارند به بشریت دادند، خدا در قرآن می‌فرماید: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ»؛^۷ فرقی بین احدی از پیامبران نیست. این همان نگاه توحیدی است که کثرت‌ها برای انسان منجر به تعدّد واقعی نخواهد شد و خداوند نظر انسان‌ها را متوجه چنین شخصیت‌هایی می‌کند تا از سرگردانی دوران‌های ظلمات نجات یابند. باید متوجه باشیم در هر دورانی کسانی هستند که چنین نگاهی دارند و لازم است تا شعور و طلب واقعی خود را دست آن‌ها بدهیم. تمام شواهد و قرائن نشان می‌دهد که امام خمینی «سیر» از همان زاویه‌ای به عالم نگاه می‌کند که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از آن زاویه نگاه می‌کردند و چنین روحی است که می‌تواند زمانه را در همه‌ی ابعاد در خود جمع کند و به کثرت‌ها وحدتی ببخشد که تاریخ دوران به جلو حرکت کند و نسل بشر از سرگردانی دوران ظلمات مدرنیته نجات یابد. چنین انسانی به جهت نگاه توحیدی نابی که به مسائل دارد، روح حادثه‌ها را می‌بیند نه ظاهر آن‌ها را، به همین جهت هم مردم نگاه ایشان را نگاه مقدس و پربرکتی می‌شناختند و به واقع درست شناختند. کسانی که با فاصله گرفتن از ثابت عصر خود چنین نگاهی نداشته باشند از شناخت روح زمانه‌ی خود محروم خواهند بود.

اقدامات تاریخ ساز

ائمه‌ی معصومین علیهم السلام در زندگی خود نشان دادند که چقدر دقیق روح عالم و اسرار هستی را می‌شناسند و می‌بینند و مطابق آن شیعیان را در جهت گیری کلی راهنمایی می‌کردند. موحّدانی مثل امام خمینی «قدس سره» نیز از چشمه‌ی معارف همان ائمه معصومین علیهم السلام نوشیدند. به همین جهت ملاحظه می‌کنید چگونه اقدامات ایشان تاریخ ساز شد و در هر اقدامی گویا روح تمام عالم مدّ نظر ایشان قرار داشته که معادلات، همیشه به نفع اندیشه‌ی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تمام شده است. نمونه‌ی بسیار بارز آن دفاع مقدس هشت ساله بود که تمام جهان اراده کرده بودند تا با پیروزی صدام، انقلاب اسلامی را به کلی سرنگون کنند، ولی آنچه نمایان شد توانائی انقلاب اسلامی بود. این نشان می‌دهد نگاه حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به عالم، نگاهی است که ذات همه چیز در منظر ایشان ظاهر است و برخلاف ظاهر حادثه‌ها و آن همه قدرت جنگی که صدام به صحنه آورد، روح قضیه چیز دیگری بود و آن روح را ایشان می‌دید.^۸

همچنان که در بحث «عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»» عرض شد، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عهده‌ی است از جنس عهدهایی که بنی آدم با پروردگار خود بسته، یعنی عهد با حقایق، چیزی است فوق زمانه، یک مقام قلبی است که با شعور باطنی انسان‌ها ارتباط دارد، به عبارت دیگر یک نوع بقاء است. اگر کسی بتواند خود را در عهد امام «قدس سره» قرار دهد

۸ - برای بررسی بیشتر این موضوع به مباحث «حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام و علم آن‌ها به اسم اعظم» رجوع فرمائید.

در شعور و نگاه جامعی قرار گرفته است که به همان اندازه از اشراقات و ادراکات معنوی بهره‌مند می‌گردد. نمونه‌ی آن را در شهداء و اقدامی که انجام دادند می‌توان ملاحظه کرد، آن‌ها چون افق‌های بسیار دور را دیدند توانستند چنین اقدام بزرگی در راستای دفاع از انقلاب از خود نشان دهند.

برگشت به معنی زندگی

باید باقی به عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» شد تا در دورانی که زندگی سخت بی‌معنا شده است، معنی پیدا کند و این با تطبیق آرمان‌های زندگی با نگاهی که ثابت عصر به عالم و آدم دارد، ممکن می‌شود. اگر چنین تطبیقی صورت گیرد شعور حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در حدّ ظرفیتی که دارید بر جان شما سرایت می‌کند، و اساساً دل بستن به یک انسان متعالی چنین خاصیتی را دارد، چه رسد که آن انسان در مقام جمع اسمای لطف و قهر الهی باشد که در اثر جمع آن اسماء عارفی حماسی شود که چون مولایش علی علیه السلام هم اهل اشک و انابه است و هم اهل مبارزه و جهاد.

انسان‌هایی که دچار کثرت‌زدگی شده‌اند و بهره‌ای از مقام جمع‌الجمعی ندارند، نمی‌توانند از روحانیت و معنویت که اشاره به وحدت عالم وجود دارد، استفاده کنند. امام «سرسره» نمونه بسیار خوبی از مقام جمع‌الجمعی هستند، که اصطلاحاً به آن مقام وحدت می‌گویند. آیا مقام وحدت از این بالاتر که او توانسته است اندیشه‌ی عرفانی واقع در کتاب مصباح الهدایه و روحیه‌ی حماسی جنگ با آمریکا را جمع کند؟ یعنی در

عین ورود به عمیق‌ترین حالات و معارف درونی و عرفانی در کتاب مذکور، بتواند با آمریکا به عنوان بیرونی‌ترین بیرونی‌ها، بجنگد؟ با نزدیک شدن به چنین روحیه‌ای برکاتی بسیار بالاتر از برکاتی که با عرفان فردگرا حاصل می‌شود، به دست می‌آید. کسی که توانسته است عمق غیب، و عمق شهود و ظهور را جمع کند و گرفتار کثرت هم نشود، بسیار به پیامبر اسلام ﷺ نزدیک‌تر از کسی است که در یکی از رشته‌های دینی مثل عرفان یا فقه تلاش کرده باشد، چنین کسی به مقام توحید نزدیک‌تر است و به همان اندازه که توحیدی است از مقام ثبات و بقاء بیشتری بهره‌مند است.

مبانی تمدن جدید در روابط اجتماعی براساس حذف دین بنا شده است که این به واقع به معنی مقابله با تمام انبیاء و اولیاء الهی است، و متأسفانه طی چند قرن اخیر جای خود را در عالم باز کرده و بلای جدیدی را به دنبال خود برای بشریت به همراه آورده است. این که ملاحظه می‌کنید در شرایط موجود حفظ جوانان از فساد، بسیار مشکل شده و از آن طرف هم با بحران‌های اقتصادی و اجتماعی روبه‌روئیم، همه و همه مربوط به تاریخ چهارصدساله‌ی اخیر است، قبلاً بشر در کلیت زندگی، با چنین معضلاتی روبرو نبود، در بستری که دین پدید آورده بود بشر زندگی خود را به جلو می‌برد، تاریخ جهان، تاریخ دین‌داری مردم بود. ولی امروز جهان در شرایط خاصی قرار دارد، مثل کسی است که تمام لباس‌هایش پاره‌پاره شده و باد برده است و یک مقدار برگ به دور خود پیچیده و تازه می‌گوید: زنده باد برگ‌ها. او از خود نمی‌پرسد چه شد که چنین شرایطی

پیش آمد؟ ابتدا باید از خود پرسیم چرا جهان چنین وضعیتی پیدا کرده است که انسان باید نگران زندگی کردن خود باشد و از همه طرف گرفتار انواع تهدیدهای اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی شده است؟ مگر چنین وضعی طبیعی است؟

مسلم جهان در وضع طبیعی خود به سر نمی برد، جهان در وضع طبیعی خود نظر به احکام الهی دارد و بیش از آن که با زمین زندگی کند با آسمان معنویت زندگی می کند و از برکات آن عالم برخوردار می شود. در آن شرایط است که هر گونه انحرافی به خوبی نمایان می شود و به سوی تعادل برگشت می نماید. حتی در طول سال های بعد از انقلاب هر وقت دولتهایی بر سر کار بوده اند که در کنار تلاش هایی که باید از نظر اجرایی انجام دهند، نظرها را به سوی معنویات معطوف می داشتند، به جامعه در راستای برون رفت از بحران های اخلاقی، اقتصادی که حاصل غرب زدگی است، کمک می کردند. اساساً این یک قاعده است که هر چه حاکمیت دینی در جوانب مختلف بیشتر به صحنه آید، به همان اندازه فرهنگ کفر منفعل و بدهکار می شود.

سکولار پنهان

در عصری که ما در آن هستیم روح جهان تحت تأثیر حاکمیت های غیر دینی است و حاکمان برای اداره ی امور جامعه از قوانین پیامبران استفاده نمی کنند، هر چند ممکن است آن ها شخصاً آدم های خوبی باشند، ولی بسترهای فعالیت، بسترهای سکولار است، و به نفس اماره ی بشر

رجوع دارد. این سادگی است اگر تصور کنیم مثلاً فلان مسئول، اداره‌ی خود را خوب مدیریت می‌کند چون نماز شب می‌خواند، در حالی که هنوز توانسته از غرب عبور کند و اصالت را به فرهنگ دین بدهد سادگی کرده‌ایم، زیرا این نیاز به تعریفی دارد که آیا آن آقا عالم و آدم را از منظری غیر از منظری که غرب در ذهن و فکر ما کرده است، می‌بیند یا نه؟ مقصد انبیاء از آوردن دین، با توجه به احکامی که آورده‌اند، دینداری فردی نیست بلکه با اجرای حکم خدا در نظام اجرایی است که تربیت انسان‌ها به سوی زندگی دینی شروع می‌شود.

باید بپذیریم در چهارصد ساله‌ی اخیر نوعی پیغمبرکشی پیش آمده است. قرآن به طور مکرر و به صورت‌های مختلف می‌فرماید: اگر کارها در جامعه‌ای براساس برنامه و حکم خداوند به جریان نیفتاد آن جامعه مسیر کفر را طی می‌کند. می‌فرماید: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛^۹ آن کسی که بر اساس آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، کافر است. و یا می‌فرماید: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛^{۱۰} یعنی اگر حکم خدا در جامعه جاری نشود مسیر حاکمیت، مسیر ظلم است.

با توجه به نکات فوق عرض می‌کنم امام خمینی «قدس سره» در این عصر و با روحیه‌ی جامع توحیدی که داشت، آمد تا در مقابل چنین تمدنی که مسیرش، کفر و ظلم است ایستادگی کند. امام «قدس سره» با روحانیت خاصی

۹ - سوره مائده، آیه ۴۴.

۱۰ - سوره مائده، آیه ۴۵.

که داشت به عنوان مقام ثابت این عصر آمد تا این ملت بتوانند بازگشت خود به سوی فرهنگ انبیاء را شروع کند. بنابراین جایگاه امام «قدس سره» در تاریخ معاصر، جایگاه یک فرد نیست، جایگاه مؤسس تمدن دینی در مقابل تمدن غیر دینی است. امام خمینی «قدس سره» آمده است تا در شرایط پیچیده کنونی تمدنی را تأسیس کند که بتوان در مقابل تمدن سکولار ایستادگی کرد و چنین کاری با شعار و احساسات محقق نمی شود، کاری است بسیار بزرگ توسط انسانی که به وسعت قرن های طولانی از دینداری بشر سخن دارد.

او تمدنی را می خواهد پایه گذاری کند که معتقد است جایگاه حاکمان به جهت قداستی که دارند در قلب افراد است. با توجه به چنین منظری که آینده ی انقلاب اسلامی بدان نظر دارد باید تلاش کرد همگی از لشکریان امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و تمدن اسلامی باشیم.

این یک سنت لایتغیر است که سیر جهان به سوی حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام است و با پدید آمدن انقلاب اسلامی عملاً مسیر ظهور آن حضرت شروع شده است و جمهوری اسلامی آرمانی را در مقابل بشر قرار داده که نسبت به تفکر موجود در عالم، به واقع دین جدیدی آورده است و مردم جهان را به آن دعوت می کند تا روحیه ی فداکاری و احساس مسئولیت از دست رفته در مردم جهان، دوباره باز گردد.

مدرنیته و اشرافیت خواص

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» شروع تمدن حاکمیت دین در روابط اجتماعی را در این عصر به عهده گرفتند و از آنجایی که جنس تمدن اسلامی در ماهیت و عمل با تمدن غربی متفاوت است و از منظری دیگر به عالم و آدم می‌نگرد ابتدا باید با شناخت اندیشه‌ی امام به عنوان مقام ثابت عصر، نگاه‌های خود را بازخوانی و تصحیح نماییم تا بتوانیم در کنار او و از منظر او راه را ادامه دهیم و به عبارت دیگر باید بتوانیم وارد عالم او بشویم، تا از روح زمانه عقب نیفتیم و ناظر تجدید حیات خود و جامعه‌مان باشیم که در مسیر پوست انداختن به سوی هویتی قدسی است.

جهان با زندگی در فرهنگ مدرن، شاهد دیوان سالاری کهنه و اشرافیت خواص و طبقاتی شدن سیاست و قدرت شده و انقلاب اسلامی با روحانیتی که مبشر عدالت و معنویت است پا در میان گذارده و درصدد است تمام موانع فوق را که به راحتی میدان را خالی نمی‌کنند پشت سر بگذارد. جریان‌های غرب زده‌ی درون نظام، همچنان بر دیوان سالاری و روح بوروکراسی و طبقاتی کردن جامعه پای می‌فشارند، ولی آن‌ها چه بخواهند و چه نخواهند روح انقلاب اسلامی عقل‌ها، دل‌ها و زبان‌ها را به سوی دیگری برده است. عمده آن است که مواظب باشیم روح مدرنیته مقام ثابت عصر دوران را در حجاب نبرد و نتایج کار را به تأخیر نیندازد.

در ابتدای بحث عرض شد: اگر در بیابانی شاخص خود را که ثابت شما به حساب می‌آید گم کردید، دیگر تحلیل درستی از موقعیت خود نخواهید داشت. حال با توجه به مباحثی که گذشت می‌توان عرض کرد،

تنها با توجه به جایگاه حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و اندیشه‌ی اوست که می‌توان فهمید در کجای تاریخ ایستاده‌ایم، در این صورت است که عموم تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌های شما درست از آب در می‌آید و آگاهانه در تاریخ خود قدم به جلو می‌گذارید و گرفتار تحلیل‌های کارشناسان غرب زده نمی‌گردید که جامعه‌ی اسلامی را زیر پوشش سازندگی و اصلاحات، گرفتار گروه ممتاز بروکرات و اشرافیت اقتصادی و سیاسی نمودند، تا آنجا که سرمایه‌داری سکولار سخن از مشروعیت سرمایه‌داری در اسلام سر داد.

تنها در صورتی از چنین مهلکه‌هایی خود و جامعه را نجات می‌دهید که از نظر تفکر و سلوک متوجه روح عین ثابت عصر شوید و گرنه مانند بعضی از یاران دیروز انقلاب، با اصالت‌دادن به فرهنگ مدرنیته ناخواسته مقابل انقلاب خواهید ایستاد و در زیر پوشش انقلاب، اشرافیت نوظهوری را که دست در دست لیبرالیسم و اباحه‌گری دارد و عملاً سکولاریسم را بسط می‌دهد به میدان می‌آورید.

باطن‌های غیر انقلابی

هر اندازه کار بزرگ باشد، توطئه‌هایی که در مقابل آن می‌شود نیز پیچیده و دقیق است، بنابراین انتظار نداشته باشید انقلابی این چنین عمیق و گسترده که موجودیت فرهنگ مدرنیته را تهدید می‌کند، بدون توطئه‌های سازمان یافته، مسیر خود را به راحتی تا رسیدن به اهداف مورد نظر طی کند.

توطئه‌هایی که برای این انقلاب می‌شود از ماهیت خاصی برخوردار است که به ظاهر از جنس انقلاب است و در باطن با اهداف اصیل انقلاب همخوانی ندارد. حال اگر روح اصلی انقلاب را مطابق نگاه امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» به عالم و آدم شناسیم ناخواسته در دامی قرار می‌گیریم که دشمنان انقلاب در جلو ما پهن می‌کنند.

وقتی ما عمق دغدغه‌های دشمنان را نسبت به انقلاب درک کنیم باور می‌نماییم که دشمنان با نقشه‌های دقیق برای این انقلاب توطئه می‌کنند و در هر نشستی که در سطح سران دارند، شاهیت تصمیماتشان به نحوی در راستای کنترل انقلاب اسلامی است. مثلاً اگر شما با همسایه‌تان در حال رقابت باشید ولی ادعا کنید که او کسی نیست که من بخواهم با او رقابت کنم، اما دائماً نسبت به حرف‌ها و موضع‌گیری‌های او حساس باشید، این نشان می‌دهد که بر خلاف ادعایتان، همسایه‌تان برایتان بسیار مهم است. عین این حالت در مورد رقابت غرب با انقلاب اسلامی به چشم می‌خورد، به طوری که می‌خواهند از کوچک‌ترین موضوعات ایران با خبر باشند، زیرا انقلاب اسلامی تنها جریانی است که در متن فرهنگ مدرنیته حرکت نمی‌کند و فرهنگ مدرن را تهدید به فروپاشی کرده است. به گفته‌ی یکی از دانشمندان فرانسه، اگر فتوای قتل سلمان رشدی برای غرب چیز مهمی نیست و شما هم معنی آن را نمی‌فهمید، چرا از یک فتوا این قدر مسئله‌دار شده‌اید؟ بعد خود او می‌گوید: من می‌دانم چرا این فتوا برای ما غربی‌ها مهم است، چون سخنان امام خمینی «قدس سره» به سرنوشت شما گره خورده است.

تمام شواهد درونی و بیرونی انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که این انقلاب یک جریان سیاسی مربوط به داخل کشور نیست، بلکه تمدنی است که مردم دنیا نمی‌توانند نسبت به آن بی تفاوت باشند. در همین رابطه حضرت امام در آخرین پیام خود می‌فرمایند: «مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه‌ی شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت «ارواحنا فداه» است... باید دولت جمهوری اسلامی تمام سعی و توان خود را در اداره‌ی هر چه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست که آن‌ها از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف شوند» و در ادامه، خطاب به مردم می‌فرمایند: «مردم عزیز که حقاً چهره‌ی منور تاریخ بزرگ اسلام در زمان معاصرند، باید سعی کنند که سختی‌ها و فشارها را برای خدا پذیرا باشند تا مسئولان بالای کشور به وظیفه‌ی اصلی‌شان که نشر اسلام در جهان است برسند و از آنان بخواهند که تنها برادری و صمیمیت را در چهارچوب مصلحت اسلام و مسلمین در نظر بگیرند.»^{۱۱}

شاخصه‌های انقلاب اسلامی

همه چیز خبر از آن می‌دهد که ما وظیفه داریم جایگاه تاریخی این انقلاب را درست بشناسیم و هرگز نسبت به جهت گیری آن بی تفاوت نباشیم، و گرنه دشمن با توطئه‌های نامرئی، جهت انقلاب را به سوی غرب و فرهنگ مدرنیته منحرف می‌کند. جنبه‌ی الهی انقلاب حکایت از آن

دارد که آنچنان نیست که بتوان نسبت به آن کوتاه آمد و مسئولیتی معنوی نسبت به آن نداشت. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»؛^{۱۲} ای مؤمنان هر کس از شما از دین خدا و نهضت الهی مطرح شده روی برگرداند به زودی خداوند قومی را می‌آورد که خدا آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها هم خدا را دوست دارند، آن‌ها در مقابل مؤمنین فروتن و در مقابل کافران سرفرازند، در راه خدا مجاهده می‌کنند و نگران سرزنش هیچ کس هم نیستند.

آیه‌ی فوق می‌فرماید خداوند کسانی را دوست می‌دارد و انتخاب می‌کند که؛ از طرفی مردمی باشند و از طرف دیگر کفرستیز، و می‌توان چنین شاخصه‌هایی را در ذات انقلاب اسلامی یافت. حال در ابتدای آیه می‌فرماید: اگر شما خود را در چنین روحیه‌ای مستقر نکنید، شما را از افتخار سربازی این انقلاب محروم می‌گردانم.

امام خمینی «قدس سره» یک فکر و یک نهضت است، نه یک فرد. به عبارت دقیق‌تر امام «رضوان الله تعالی علیه» در حال حاضر یک تمدن است که بنا است جایگزین تمدن ظلمانی غرب شود، و براساس چنین رسالتی که به عهده گرفته‌اند قلب ایشان محل اشراق انواری شده که از ایشان مقام ثابت عصر ما را ساخته و بر این مبنا است که هر کس و هر جامعه و ملتی برای این که حیات حقیقی خود را به‌دست آورد باید به مقام ثابت عصر

تمسک شود و گرنه کهنه و پوچ می گردد. اگر کسی به مقام ثابت عصر تمسک نجوید و با آن متحد نشود در حقیقت خودش را از مقام ثابت و پایدار زمانه بیرون انداخته است و گرفتار فرسودگی و عدم ثبات شده است. آیا در حال حاضر سرنوشت افراد و ملت ها گواه چنین موضوعی نیست؟

با یک نگاه اجمالی می توان ملاحظه کرد چگونه کسانی که سعی کردند حتی به اندازه ی یک خراش کوچک بر چهره ی نهضتی که امام «رضوان الله تعالی علیه» پدید آورد بکشند، از تاریخ بیرون افتادند، ولی انقلاب مانند بنی صدرها و قطب زاده ها و رجوی ها کجا رفتند؟ مخالفان نهضت امام «رضوان الله تعالی علیه» به کدام قبله روی آوردند؟ برای اثبات حیات سیاسی خود حتی حاضرند جاسوسی دشمن ملت را به عهده گیرند. با دامن زدن به شایعه ها و با تهمت پراکنی ها چند روزی دلخوش اند و نام آن را زندگی سیاسی گذاشته اند. آیا زندگی سیاسی در مقابل یک نهضت معنوی و قدسی معنی می دهد؟ چون نمی توانند با اصلاح آرمان های نفسانی خود در کنار انقلاب اسلامی بمانند، تلاش می کنند تا انقلاب نماند و از این طریق بر پوچی خود می افزایند.

نجات از فرسودگی

خطاب بنده به شما عزیزان این است که مواظب باشید اگر جایگاه تاریخی و معنوی انقلاب اسلامی را نفهمید و برای به معنی رساندن زندگی به دامن آن نجسید، خواهی، نخواهی در دام دشمنان انقلاب می افتید و با

زمینه‌هایی که در شما ایجاد می‌کنند روحیه‌ی درگیری با انقلاب را در شما پدید می‌آورند و نهایتاً مثل بقیه‌ی مخالفان انقلاب، خودتان از دست می‌روید. به طوری که در آن مسیر همه‌ی چاره‌اندیشی‌هایتان نتیجه‌ای جز نفی و اضمحلال خودتان را به همراه ندارد.

تمدنی که با انقطاع از عالم قدسی، گرفتار روزمرگی شد به سرعت کهنه می‌شود، زیرا ذات عالم ماده، حرکت و تغییر و فرسودگی است، در حالی که ذات عالم مجردات، عین ثبات و بقاء و حیات است. بنابراین هر ملتی که توانست از طریق مقام ثابت عصر با عالم ثبات و بقاء مرتبط شود، نه تنها خود را از فرسودگی نجات داده است، بلکه وارد عالم بیکرانه‌ای خواهد شد که عین حیات و نشاط است. اگر ملاحظه می‌کنید انسان دوران مدرنیته گاهی مأیوس و خسته، و گاهی گرفتار هرزگی است، به دلیل آن است که بدون امامی که واسطه‌ی فیض است می‌خواهد روزگار بگذراند و لذا از آن کسی هم که جامعه را متذکر حضرت صاحب الامر علیه السلام می‌کند فاصله می‌گیرد و این به جهت آن است که به عالم مقام ثابت عصر خود وارد نشده است. باز تأکید می‌شود؛ باید به عالم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» که به عنوان ثابت عصر به مقام بقاء بقیة اللهی حضرت ولی عصر علیه السلام نزدیک است، نزدیک شوید تا از پوچی و هرزگی نجات پیدا کنید و حیاتی پرطراوت و بشاش نصیبتان شود.

مدینه الله، مدینه الشیطان

همه چیز گواه بر آن است که امام خمینی «قدس سره» مظهر مقام ثابت ازلی و ابدی عالم امکان، یعنی حضرت ولی عصر «روحی فداء» است، و طبیعی است که امام عصر علیه السلام در هر زمانی یک مظهر جامع دارند تا توسل به وجود مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام به طور همه جانبه و قابل ادراک ممکن گردد، و امور آن عصر زیر سایه‌ی ایشان سر و سامان یابد و جامعه به عنوان مدینه الله بتواند از برکات و رحمت الهی برخوردار شود.

در طول تاریخ به طور کلی دو نوع مدینه در مقابل یکدیگر بوده‌اند یکی مدینه الله و دیگری مدینه الشیطان، و هر کدام مظهر آرمان‌ها و امیال و مناسبات خاصی بوده و هستند.

مدینه الله یا شهر خدا جامعه‌ای است که توسط انبیاء تأسیس شود و حکم خدا در بین افراد آن جاری باشد و در آخر الزمان مدینه النبی مظهر کامل مدینه الله است که توسط آخرین پیامبر آورده شده است. مدار مدینه الله، اسم «الله» است، بدین معنی که در این مدینه اراده‌ی کلی افراد اصالت را به خدا می‌دهد و بندگی خدا را برای انسان پذیرفته است، با این رویکرد که همه متوجه‌اند از طریق بندگی خدا می‌توانند به مقام قرب الهی که همان مقصد اصلی هر انسان است، نائل شوند.

در مدینه الله، انسان معنی خاص خود را دارد و الْمَوَکِنِ های او تماماً در ورای آرمان‌های نفس اماره تعریف شده است و اگر در زمین زندگی

کند، آن را یک هبوط می‌داند و لذا همواره نظر به وطن اصلی خود در آسمان معنویت دارد.

آفات بریدن از حق

مدینه الشیطان شهری است که متفکران غیر دینی یا تفکر آزاد از قید بندگی خدا، به تأسیس آن می‌پردازند و میل و هوس و چاره‌ها و حیل‌های خودشان را در آن شهر حاکم می‌کنند و لذا این شهرها را مدینه‌ی اَهْواء می‌نامیم چون میل و فکر خودشان ملاک و محور اداری امور جامعه است و از آنجایی که میل‌های انسان‌ها متغیر است، در مدینه‌ی اَهْواء تفرقه و جزاءنگاری حاکم است و اصالت با نفس اماره و منیت انسان است که صورت امروزی آن با شعار «اومانیزم»، یا اصالت دادن به امیال نفسانی انسان، غرب است. همین امر باعث شد که غرب با رنسانس و با تأکید بر فرهنگ اومانیزم به دین خدا پشت کند تا میل خودش حاکم باشد نه حکم خدا.

در مدینه‌ی اَهْواء همه چیز نسبی است. چون این مدینه از حق، که ثابت مطلق است بریده است، از معرفت بگير تا اخلاق، هیچ چیز ثابتی که قابل اعتقاد باشد در آن مطرح نیست. «بد» آن چیزی است که میل افراد آن را به بد بداند و «خوب» نیز آن چیزی است که میل افراد آن را خوب بداند، هیچ بد و خوب واقعی وجود ندارد، در چنین جامعه‌ای ابوذر و معاویه هر دو یکسان‌اند و هر کس آزاد است که هر کدام را خواست خوب بداند.

در مدینه الشیطان، فطریات که از جمله ثابتات روح انسان است، مورد انکار قرار می گیرد و لذا دیگر ملاکی نمی ماند تا بتوان روشن نمود چه کاری حق است و چه کاری باطل و چیزی تحت عنوان مقاصد متعالی برای انسان مطرح نیست تا نسبت به آن خوب و بد کارها معلوم شود. همه ی این ها به جهت آن است که در فرهنگ دنیایی هیچ ثابت متعالی مد نظر نیست، چه رسد به ثابت عصر.

در مدینه الله، هم انسان به عنوان بنده ی خدا، با خدا در اتحاد و قرب است، و هم عمل انسان از قلبش ریشه می گیرد نه از هوس او، و هم سیاست عین دیانت است. در حالی که در مدینه ی اهواء، هم انسان به عنوان یک موجود مستقل از خدا جدا است، هم عمل او تحت تأثیر میل های پراکنده است و هم سیاست چیزی جز جواب گویی به امیال سرگردان نیست.

در ذات مدینه الله، یگانگی و اتحاد جریان دارد، زیرا حقایق غیبی مقامشان، اتحاد و تجرد است و هیچ گونه کثرت در آنجا راه ندارد، تفاوت ها در شدت و ضعف است و نه در دوگانگی ها و کثرت ها. در حالی که ذات مدینه ی اهواء، تفرقه است، در نتیجه هیچ چیز ثابت و هیچ یگانگی حقیقی در آن واقع نمی شود، زیرا نظر ها به موحد کامل عالم امکان، یعنی انسان کامل معطوف نیست و در همان راستا به ثابت عصر هم نظر نمی شود زیرا یکی از شعارها این است که «هیچ چیز ثابت و مقدسی وجود ندارد». از نظر آن فرهنگ همه بشرنده و فهم بشری مطرح است و نه فهم قدسی علماء بالله، و در این حال هر روز به کاری متوسل می شوند و

بعد همان را خراب می کنند و به کار دیگری دل می بندند، و همواره گذشته‌ی خود را تخریب می نمایند و این خراب کردن و خراب شدن را زندگی می نامند و از نجات دهنده‌ی خود که ثابت عصر باشد بیگانه اند و به هیچ سرمایه‌ی ثابتی در زندگی نمی رسند.

ما متأسفانه در فضایی زندگی می کنیم که تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته از شناخت و ارتباط با هر امر قدسی محروم هستیم و از آن بدتر، وجود انسان‌های قدسی را انکار می کنیم، دوری از غیب و توجه صیرف به جهان مادی شاخصه‌ی تمدن غربی است. «فرانسیس بیکن» پدر تمدن جدید، حکیمان قرن گذشته را انسان‌های بیکاری می داند که به مفاهیم غیر واقعی مشغول بوده اند، او مردم را تشویق می کند که راه‌های ارتباط با عالم ماده را در خود تقویت کنند و سعی کنند بر طبیعت غلبه نمایند. نتیجه آن شد که تمدن جدید بیش از اندازه به جهان مادی می نگرد و از غیب به کلی بی خبر است، اگر در بعضی موارد نتوانست نقش عوامل غیبی را منکر شود، آن را استثناء می داند. روح حاکم در فرهنگ مدرنیته، نظر به انسانی است که حجاب حق شده و جای خدا نشسته است. انسان در مدینه‌ی اهواء همه کاره‌ی عالم است و همه چیز به نفس اماره‌ی او برگشت داده می شود. بیکن می گوید: ما بیش از آن که فکر کنیم چگونه جهان را تفسیر کنیم، لازم است جهان را بر اساس میل خود تغییر دهیم.

آشتی با جهان خدا

در مدینه الله همه چیز به خدا برمی گردد و جهان، مخلوق خدای حکیم است و انسان بیش از آن که جهان را براساس هوس خود تغییر دهد، با جهان خدا آشتی می کند و با آن هماهنگ می شود، چون انسان در تمدن دینی بندهی خداست. ولی در فرهنگ مدرنیته، خودش خداست. در نتیجه با اصالت دادن به اهواء نفسانی، تفرقه و پراکندگی به سراغ انسان می آید و انسان از خلوت با خود و خلوت با خدا محروم می شود. تا آن جایی که تنهایی با خدا و خلوت با پروردگار را به عنوان بیماری و عقده‌ی روانی به شمار می آورند. تمدن جدید با اصالت دادن به ماده و حس و نفی هرگونه حقیقت غیر مادی، پیامبران را آدم‌هایی می داند که فقط می پندارند پیامبر هستند و بدون آن که اظهار کنند، پیامبران را جزء انسان‌هایی می دانند که در خیالات خود به سر می برند، چون از نظر این تمدن، واقعیتی ماوراء عالم ماده وجود ندارد تا کسی بخواهد با آن ارتباط داشته باشد. حال اظهار این همه سخنان حکیمانه که توسط انبیاء الهی به بشریت عرضه شده است، توسط یک انسان خیالاتی چگونه قابل توجیه است؟ تناقضی است که فرهنگ غربی در کنار سایر تناقضاتی که برای خود پیش آورده، باید جواب دهد.

روح تمدن غربی، از ثباتات عالم منقطع شده است. در همین رابطه ارتباط انسان با خودش - به عنوان یک حقیقت ثابت و مجرد - نیز قطع گشته است. نتیجه آن شده که تحت تأثیر فرهنگ غربی، وقتی انسان‌ها به

خانه‌ی خود می‌روند دائماً به چیزی که آن‌ها را از خود بگیرد نظر دارند، اعم از تلویزیون و اینترنت و غیره.

اگر بدانیم تمدن غربی چه فاجعه‌ای را بر بشریت تحمیل کرده جایگاه و نقش انقلاب اسلامی را که در مقابل چنین تمدنی به صحنه آمده درست درک می‌کنیم، انگشت اشاره‌ی انقلاب اسلامی، به سوی عالم ثابتات است و لذا نباید شخصیت اصلی انقلاب را در مشکلاتی که به طور طبیعی با هر انقلابی همراه خواهد بود، پنهان کرد، و از آن طرف مسئولان کشور باید بدانند اسلامی بودن انقلاب به جهت توجه ذات انقلاب به حقایق ثابت غیبی است و برای باقی ماندن انقلاب باید نظام آموزشی کشور براساس توجه به چنین اموری تجهیز شود، اموری که با نگاه غربی به عالم تفاوت ماهوی دارد، و بدانیم هر چه بر نظام آموزشی غربی و نگاه آن به عالم و آدم اصرار بورزیم ناخواسته انقلاب اسلامی را در حجاب غرب فرو برده‌ایم.

پلورالیسم و مدینه‌ی اَهْواء

از آن جایی که در مدینه‌ی اَهْواء، امیال نفسانی انسان محور همه چیز است، حتی دین هم بازیچه‌ی کثرت‌گرایی بشر می‌شود، نظریه‌ی پلورالیسم مطرح می‌گردد و در آن حال به جای این که دین تکلیف بشر را تعیین کند، فرهنگ مدرنیته تکلیف دین را روشن می‌نماید. و به جهت روح حسّی که دارد، فرقی بین دین الهی با مکتب‌های ارتباط با ارواح و جادوگری گذارده نمی‌شود، چون در نگاه پلورالیستی هیچ حقیقت معنوی

وجود ندارد تا یکی حق باشد و دیگری باطل، و لذا نباید یکی از آن‌ها خود را برتر از دیگری بداند. با این دیدگاه پرستش خدای واحد از طریق دین نبوی از روح زمانه رخت بر می‌بندد.

در متن فرهنگ غربی سؤال می‌شود: «ما باید در خدمت دین باشیم، یا دین در خدمت ما؟» در حالی که در این سؤال غفلت مهمی نهفته است، غفلت از این که دین یعنی حکم خدا، و سر سپردگی انسان به آن و این که خود را جهت نایل شدن به قرب الهی که مقصد اصلی هر انسان است، در خدمت دستورات الهی قرار دهیم. در طرح این که گفته می‌شود: «دین باید در خدمت بشر باشد»؛ نحوه‌ای از روحیه‌ی استکباری نهفته است و انسان محور در آن حاکم است در حالی که انسان عین تعلق و ربط به خداست و هویت او با ارتباط با خدا معنی می‌یابد.

مدینه‌الله و به وحدت رسیدن کثرت‌ها

دین در مدینه‌الله به عنوان نور توحید، در شخصیت فرد و در نظام اجتماعی نقش اساسی دارد. نور توحید در شخصیت فرد تجلی می‌کند و قلب او را از آن نور متأثر می‌نماید و امیال او را سر و سامان می‌دهد به طوری که هر کدام از امیال شهویه، غضبیه و وهْمیه در بستر صحیح خود قرار می‌گیرند. انسان مؤمن نیز شهوت و خیال و غضب دارد، اما همه‌ی این‌ها در کنترل روح و حدانی اوست، مانند پیامبر خدا ﷺ که قوه‌ی غضبیه‌ی خود را در مقابله با کفار مدیریت می‌کردند و به جنگ آن‌ها می‌رفتند. دین در نظام اجتماعی جایگاه افراد را تحت حاکمیت نور

توحید، در جای خود قرار می‌دهد، همان کاری که یک انسان موحد در جان خود نسبت به امیال مختلف خود انجام می‌دهد و بدون آن که امیال خود را سرکوب کند، مدیریت می‌نماید. دین توحیدی روح‌های مختلف جامعه را در زیر وحدت الهی سامان می‌دهد و اعمال جامعه جلوه‌گاه امور قدسی و الهی می‌شود.

امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» آمده‌اند تا جامعه را به جایی برسانند که تمام جامعه بوی توحید بدهد، هم بازار و اقتصاد، هم جشن و عزا و هم نشست و برخاست‌ها، همه تحت لوای توحید قرار گیرد.

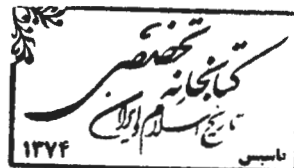
انقلاب اسلامی در حقیقت ظهور حکم خدا در جامعه است و همان‌طور که در عالم تکوین، انسان عین ربط به حق است و اگر این ربط و اتصال قطع شود، انسان نیست می‌شود، در تشریع هم باید جهت‌گیری انسان به سوی خدا باشد تا زندگی او پوچ نگردد، و چون هیچ معبودی جز خدای واحد نیست، باید تماماً به حق نظر کرد و خود و جامعه را در اختیار حکم خدا قرار داد، تا از پوچی‌ها رها شویم.

در مدینه‌الله به جهت بستری که در آن فراهم می‌شود، نسبت انسان با خدا نسبتی تشریفاتی نیست، بلکه نسبتی واقعی و قلبی است، در نتیجه انسان در چنین جامعه‌ای از وحدت شخصیت و وحدت قلب برخوردار است و با چنین قلب به وحدت رسیده‌ای به طبیعت و اجتماع می‌نگرد و در نتیجه گرفتار تفرقه نمی‌شود، زیرا با چشم حق به مخلوقات می‌نگرد و در آینه‌ی حق، مخلوقات را می‌بیند.

در مدینه الله هرگز رقابت بر سر قدرت معنی ندارد و به تصور نمی آید و رقابت حزب ها به معنی معمول غربی آن نمی تواند مطرح باشد. در چنین جامعه ای همه چیز بوی قدسی می دهد و انسان را در جهت سیر به معنویت و وحدت تقویت می کند. نمونه ی چنین حالتی را شما در مراسم حج ملاحظه می کنید که در جمع کثیر حجاج، همه به خدا نظر دارند و از آن زاویه به وحدت می رسند و هرگز مقصد اصلی نظرها توجه به جمع کثیر افراد نیست.

انتظار ما از انقلاب اسلامی

تا تأثیر و جذابیت دروغین فرهنگ مدرنیته در زندگی ما روشن نشود، چشم ها به سوی تمدن اسلامی معطوف نمی گردد و بدیهی است که ما از انقلاب اسلامی چنین انتظاری داشته باشیم که بتواند جاذبه های کاذب فرهنگ مدرنیته را با جایگزینی جاذبه های دینی، از میدان خارج کند و تا آموزه های دینی قلبی و حضوری نگردد، اعمال و اهداف دینی جاذبه های خود را نمی نمایاند و از این جهت می توان علت عدم موفقیت های نظام های آموزشی و حوزوی را بررسی کرد، زیرا در شرایطی که همه چیز برای بی دین شدن آماده شده است، و از آن طرف هم راه هایی جهت سیر قلب ها به سوی معنویت فراهم نیست، نمی توان شایستگی های نظام اسلامی را به تماشا نشست. در چنین رویکردی است که باید متوجه بود تقابل ما با فرهنگ مدرنیته، تقابل دو فرهنگی است که یکی به جاذبه های نفسانی دامن می زند و دیگری به جاذبه های روحانی، و این دومی با علم حصولی



و بحث‌های استدلالی حاصل نمی‌شود و باید همانند بنیانگذار انقلاب اسلامی در کنار فقه و استدلال، نگاه حضوری و قلبی و سلوک عرفانی به صحنه آید و سراسر نظام فکری جامعه از این آبشخور تغذیه شود.

در مدینه‌الله همواره ثابت عصر که تثبیت‌کننده‌ی فرهنگ ثابتات ازلی و ابدی است، ملاً نظر هاست تا هرگز جامعه از سنت و سیره‌ی ثابتات ازلی محروم نگردد و گرفتار تشتت و بحران و کثرت نشود. و ولایت فقیه چنین جایگاهی دارد، که متذکر ولایت الهی از طریق ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است و تا وقتی جامعه متوجه چنین معنایی از ولایت فقیه هست، از آن بهره‌مند خواهد شد و از طریق علم فقه، احکام ثابتات ازلی و ابدی در جامعه جاری است، تا امیال نفسانی نتوانند میدان پیدا کنند.

همچنان که هیچ وقت نباید انتظار داشت که یک روز شیطان به کلی از قلب انسان بیرون رود، و همواره باید امید داشت که خداوند به ما قدرتی بدهد تا دائماً با آن بجنگیم و او را مغلوب کنیم، هرگز نباید تصور بفرمائید که یک روز خصومت فرهنگ مدرنیته نسبت به انقلاب اسلامی فروکش کند. آنچه حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» نشان دادند درگیری با فرهنگ مدرنیته از موضع قدرت بود و نه از موضع انفعال، در چنین موضع‌گیری است که نفوذ غرب در کشورهای اسلامی خنثی می‌شود و انوار انقلاب اسلامی ظاهر می‌گردد و آنچه در حال حاضر دور از دسترس

می‌نماید، قابل دسترسی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر باید با شیطان جهانی از سر قدرت برخورد کرد و نه از سر ضعف.^{۱۳}

نقاط ضعف تمدن غرب بسیار زیاد است و لذا می‌توان با نقاط قوت تفکر اسلامی بر تمدن غرب غالب شد. «ابن خلدون» علت مسلمان شدن مردم حوزه‌ی بالکان را این می‌داند که مسلمانان از سر قدرت به آن منطقه رفتند. چون در عینی که اسلام قلب‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ظهور قدرتمندانه‌ی آن موجب می‌شود تا جولانگاهی برای فرهنگ مقابل نماند، در همین راستا ملاحظه فرمودید که روش امام خمینی «رضوان الله علیه» در برخورد با استکبار جهانی، روش حکمت و تحکّم بود، نه روش خواهش و تقاضا و التماس. نصیحت کردن پس از به قدرت رسیدن با حکمت سازگار است ولی نه قبل از آن.

قیام ۱۵ خرداد که مبنای انقلاب اسلامی قرار گرفت به جهت حضور کسانی در صحنه‌ی مبارزه بود که معتقد بودند باید حق همه‌جا غالب شود، و لذا نه از مرگ می‌ترسیدند و نه از اسلحه‌های دشمن و همین امر هنوز بر فضای کشور ما حاکم است و موجب به نتیجه رسیدن دفاع هشت ساله شد. می‌توان گفت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» معنی انقلاب اسلامی را در ۱۵ خرداد روشن کردند، نشان دادند مردمی به صحنه آمده‌اند که اسلحه‌های مدرن‌تر را به چیزی نمی‌گیرند و مصمم‌اند با فرهنگ مدرن‌تره مقابله کنند حتی بدون اسلحه و می‌دانند با چه فرهنگی درگیراند، حال اگر

۱۳ - تعبیر مقام معظم انقلاب «حفظه الله تعالی» آن است که ما باید در مقابل غرب، از موضع مدعی برخورد کنیم و نه از موضع متهم.

فرهنگ قیام ۱۵ خرداد درست بحث و بررسی می‌شد معنای تعبیر امام «رضوان‌الله تعالی علیه» از پیروزی انقلاب اسلامی را که فرمودند: پیروزی نور بر ظلمت بود، بهتر می‌فهمیدیم و جایگاه ثابت عصر بودن حضرت امام «رضوان‌الله تعالی علیه» بهتر تبیین می‌شد.

اگر خواستیم رسالت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» به عنوان ثابت عصر، خوب درک شود باید از یک طرف فرهنگ غرب درست شناخته شود و از طرف دیگر نسبت به امام «رضوان‌الله تعالی علیه» و عالم او درک صحیحی پیدا کنیم و وارد عالم او شویم. إن شاء الله.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

نقش امام خمینی «قدس سره»

در احیای حکومت دینی در جهان معاصر

بسم الله الرحمن الرحيم

در محضر دوستان به مناسبت یادی از امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بنا داریم نگاهی به نقش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در جهان معاصر بیندازیم تا میراث معنوی آن مرد بزرگ را که در این قرن امکان تغذیه‌ی معنوی را برای بشریت فراهم نموده، همواره مدّ نظر داشته باشیم و از آن محروم نگردیم.

علم به جای دین!

همه می‌دانید تا بشر، بشر بوده است و تا زمین، زمین بوده، انسان با دین زندگی کرده است به طوری که اولین انسان، اولین پیامبر است، و این نشان می‌دهد که زندگی بر روی زمین، یک زندگی دینی است، اگر چه ممکن است عده‌ای برداشت‌شان از دین غلط باشد ولی زندگی بشر و فرهنگ ارتباطات او با علم و آدم، بر اساس فرهنگ دینی بوده است و در آن فضا اگر شخصی از دستورات دین سرباز می‌زد، احساس می‌کرد عمل زشتی انجام داده است. این بدان معنی است که انسان‌های منحرف در تاریخ توحیدی، کسانی بوده‌اند که انحراف آن‌ها را دین مشخص می‌کرده و حتی همان فرد منحرف نیز می‌پذیرفته که منحرف است. چنین معیاری برای ارزیابی انسان‌ها قبل از وقوع رنسانس در اروپا نیز موجود بود. از

زمان رنسانس به بعد، مسئله‌ی عجیبی وارد تاریخ شد و آن این که علم به جای دین نشست. تا قبل از رنسانس علم و تحقیقات علمی جریان داشت ولی از رنسانس به بعد، وضع طور دیگری شد و حرف این شد که علم می‌تواند کار دین را انجام دهد تا آن حد که دین از متن زندگی به حاشیه رفت. ما دیگر به جزئیات این نگاه کاری نداریم که حتی عده‌ای در قرن هفدهم و هجدهم گفتند پیامبران می‌خواستند حرف‌ها و پیشنهادهای همین علم تجربی امروزی را بیاورند ولی آن وقت‌ها با آن فرهنگ سخن می‌گفتند و مثلاً منظورشان از شیاطین، همین میکروب‌ها است که علم کشف کرده است. یا منظورشان از بهشت، همین رفاهی است که با علم و تکنیک جدید می‌توان در روی زمین پدید آورد، در هر حال کار به این جا کشید که عده‌ای کلاً منکر دین شدند و عده‌ای نیز دین را ذیل تعریفی که علم از دین داشت، پذیرفتند، با همه‌ی این حرف‌ها در یک کلمه می‌توان گفت از رنسانس به بعد، علم جای دین را گرفت و نگاه علم تجربی به عالم و آدم همان دین ملت‌ها شد.

تاریخ چهارصدساله‌ی اخیر با این محتوا شروع شد و ادامه یافت که علم جای دین است. درست است که در سوابق تاریخی، این قضیه هست که ملت‌هایی روبه‌روی پیامبران ایستادند و گفتند ما علم داریم، شما چه دارید؟^۱ ولی اولاً: این دوره‌ها بسیار نادر و محدود بوده، ثانیاً: آن طور موفق نمی‌شدند که فرهنگ انبیاء را از صحنه‌ی زندگی مردم خارج کنند و فکر مردم روزگار را تحت تأثیر خود قرار دهند. در حالی که در دوران

اخیر اندیشه‌ی غربی با آن نوع نگاه به علم، افکار بسیاری از مردم جهان را تحت تأثیر خود قرار داده. آنقدر در دنیای معاصر نگاه علم تجربی به عالم و آدم مورد پذیرش قرار گرفته که بعضی از سر دلسوزی برای دین، تلاش می‌کنند که ثابت کنند ادیان الهی نه تنها تضادی با علم تجربی ندارند، بلکه همین حرف‌های علم را می‌زدند. غافل از این که با این کار دین را در ذیل علم تجربی قرار داده‌اند.

مثل این است که بخواهیم ثابت کنیم عقل و چشم، اولاً: همسان‌اند، ثانیاً: تضادی با هم ندارند. در حالی که جایگاه عقل و چشم دو جایگاه است و چشم؛ ابزاری است در خدمت عقل. همین که می‌خواهیم ثابت کنیم علم جدید و دین به عنوان دو نگاه همسان به عالم، با هم تضاد ندارند، نشان می‌دهد نه جایگاه دین را می‌شناسیم و نه جایگاه علم را، چون فکر کرده‌ایم شأن آن دو یکی است و هر دو می‌توانند نسبت به جایگاه عالم و آدم نظر دهند. در حالی که دین در یک نگاه کلی به همه‌ی ابعاد حیات انسانی نظر می‌اندازد و جایگاه او را تا ابدیت اش مشخص می‌کند، ولی علم یک نگرش جزئی ابزاری است در حیطه‌ی خاصی از عالم وجود، آن هم در محدوده‌ای می‌تواند نظر دهد که امکان آزمایش موضوع مورد بحث را داشته باشد، بدون آن که به ابعاد معنوی انسان تسلطی داشته باشد. به گفته‌ی مولوی:

گر هزاران گوش‌ها صف بر زنند جمله مشتاقان چشم روشن‌اند

مگر می‌توان عقل و چشم را در عرض هم قرار داد و بعد موضوع عدم تضاد بین آن‌ها را پیش کشید؟ در حالی که چشم یک ابزار است و عقل

یک نور معنوی است، چشم وقتی برای انسان مفید است که در زیر پرتو عقل جلو برود.

تحت تأثیر فضایی که بعد از رنسانس پدید آمد و همه‌ی جهان را فرا گرفت، گفته می‌شود: ما که علم داریم دین برای چه می‌خواهیم؟ نمونه‌ی چنین نگاهی را قرآن مطرح می‌کند و نتیجه‌ی نهایی آن زندگی را گوشزد می‌نماید. می‌فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدُّ قُوَّةً وَآثَاراً»^۲؛ آدم‌هایی که روبه‌روی دین ایستادند، آیا رفتند یک بررسی تاریخی، جغرافیایی بر زمین و زمان بیندازند و سرنوشت ملت‌هایی که هلاک شدند را ارزیابی کنند؟ و تمدن‌هایی را که در اوج درخشش خود به هیچ ثمره و نتیجه‌ای نرسیدند، بشناسند؟ و نگاه کنند عاقبت آن‌هایی که قبل از خودشان بودند، چه شد؟ قرآن می‌فرماید این‌ها از نظر قدرت و تکنیک - به معنی توان تغییر زمین - خیلی قوی‌تر از شما بودند و به‌واقع هم در تحقیقات باستان‌شناسی با چیزهایی از تمدن مصر باستان برخورد شده که عملاً تکنیک امروز نمی‌تواند آن‌ها را تحلیل کند، چه رسد به این که پدید آورد. آقای پروفیسور هشترودی می‌گفت: ما با جرثقیل‌های امروزی نمی‌توانیم بعضی از سنگ‌های اهرام ثلاثه را تکان دهیم، در حالی که فراعنه این سنگ‌ها را از چهارصد کیلومتری و با عبور دادن از روی آب به محل فعلی آورده‌اند. خدا هم می‌گوید: «وَأَشَدُّ قُوَّةً وَآثَاراً»^۳؛ ای پیامبر! ملت‌های گذشته که

۲ - سوره‌ی مؤمن، آیات ۸۱ و ۸۲

۳ - سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۲۱.

روبه روی پیامبرانشان ایستادند از این ها که در مقابل تو ایستاده اند، قوی تر بودند و امکانات تغییر زمین را بیشتر از آنچه به دست این ها است، داشتند. بعد می فرماید: «فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛^۴ اما آنچه که آن ها از طریق علم و تکنیک کسب کردند علاوه بر این که برایشان مفید نبود، قانعشان نیز نکرد و نیازهای حقیقی شان را برطرف ننمود، و از بحرانی که در پی داشتند نجاتشان نداد. در ادامه می فرماید علت آن که علمشان دردی از آن ها دوا نمود و تکنیک شان به آن ها خدمت نکرد آن بود که «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»؛^۵ وقتی پیامبرانشان به طرف آن ها می آمدند تا به وسیله ی دین خدا هدایتشان کنند، این ها به علمشان شاد بودند. در ادامه می فرماید: «وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ» و بالاخره به همان چیزی که مسخره می کردند و به پیامبر می گفتند هرگز عذابی که وعده می دهی به ما نخواهد رسید، گرفتار شدند.

آن ها در مقابل پیامبرانشان می گفتند دین به چه دردی می خورد، علم ما، ما را به سعادت می رساند. امروز هم چنین حرف هایی زده می شود که از دین و روحانیت و حوزه ی علمیه دیگر کاری ساخته نیست. چرا که جهان امروز، جهان توسعه و پیشرفت است و با توسعه به روش غربی می توان به همه ی آنچه می خواهیم برسیم و جلوی بلایای طبیعی را نیز بگیریم. این ها ناخواسته با عملشان دین و نبوت را زیر سؤال می بردند و طوری به نتایج علم تجربی امیدوارند که گویا به دین نیازمند نیستند.

۴ - سوره ی حجر، آیه ی ۸۴

۵ - سوره ی غافر، آیه ی ۸۴

جمله‌ی «از آخوند چه کاری بر می‌آید؟» یک جمله‌ی عادی نیست و منظور این‌ها در واقع روحانیت نیست بلکه این‌ها می‌خواهند دین را حذف کنند. روش غرب‌زده‌ها آن است که تا آن‌جا که ممکن است مستقیماً به مقدسات حمله نمی‌کنند، بلکه آن‌ها را به حاشیه می‌برند و از کارایی می‌اندازند. اگر به باطن سخن این آدم‌ها توجه کنید متوجه می‌شوید چگونه با غرور علمی روبه‌روی دین ایستاده‌اند و دین را به چیزی نمی‌گیرند.

تأکید بنده آن است که ریشه‌ی تاریخی برخورد با دین در تاریخ معاصر نباید فراموش شود و متوجه باشید که این برخوردها به رنسانس برمی‌گردد و پس از رنسانس با طرح این تفکر که نگاه علم تجربی به عالم و آدم برای حیات بشر کافی است، دین به حاشیه رفت. حال پس از چهارصدسال که از این طرز فکر می‌گذرد و بشر غربی همچنان به امید رسیدن به آرزوهای خود جلو آمد، ناگهان با جنگ جهانی اول و دوم روبه‌رو شد. راسل می‌گوید وقتی جنگ جهانی اول و دوم، آن‌هم در اروپا به‌وجود آمد یک‌مرتبه متوجه شدیم تمام آنچه نسبت به علوم تجربی فکر می‌کردیم، سرابی بیش نبود، فکر می‌کردیم بهشتی که پیامبران وعده داده‌اند همین زندگی است که ما از طریق علم تجربی می‌توانیم به دست آوریم. در ابتدا با یک امیدی علم را گرفتند و دین را رها کردند و در آخر با ناکامی خود روبه‌رو شدند.

اگر عزیزان نکته‌سنجی کنند متوجه می‌شوند بسیاری از این حرف‌هایی که اکنون در صحبت‌های روشنفکران و بعضی از تحصیل کرده‌ها مطرح

است، ریشه در فرهنگ رنسانس دارد. با این حرف که؛ «چه معنی دارد ما فقط به عبادت‌هایمان پردازیم»، جوّ می‌سازند تا ارزش عبادات طولانی از بین برود.

انقلاب اسلامی؛ گمشده‌ی مردم جهان

فرهنگ ضد دینی و رونق‌دادن به علمی که روبه‌روی دین است، فرهنگی است که از حدود چهارصدسال پیش با ادعاهایی بزرگ شروع شد و دنیا را به خود امیدوار کرد و بسیاری از مردم دنیا از آن‌چه داشتند دست کشیدند تا به آن‌چه غرب وعده داده است برسند، پس از چند سده یک‌مرتبه ملت‌ها متوجه شدند نه تنها آن چیزی را که فکر می‌کردند می‌توانند با حذف تمدن دینی خود و از طریق علم تجربی به دست بیاورند، به دست نیاورده‌اند بلکه از آن‌چه داشتند و قرن‌ها با آن زندگی کردند نیز محروم و بیگانه شدند. این است که در سده‌ی اخیر یک نوع سردرگمی و بی‌تحلیلی در بین متفکران جهان مشاهده می‌شود. در چنین شرایطی خداوند امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» را به صحنه آورد که با طرح ولایت فقیه و حکومت دینی ذهن‌ها را به تأمل دعوت کند. به همین جهت هم طرح حکومت دینی طرحی نیست که منحصر به اسلام باشد بلکه یک راه نجات است برای بشر سرگردان که با بن بست مدرنیته روبه‌رو شده. یکی از دانشمندان آلمانی گفته بود: «اگر مردم جهان طرح سیاسی آقای خمینی را بشناسند همه‌ی آن‌ها در مقابل حکومت‌هایشان شورش می‌کنند.» وظیفه‌ی عزیزان است که ابتدا سعی کنند معنی جهانی انقلاب

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را در تاریخ معاصر پیدا کنند تا معنی خیلی حرف‌ها و موضع‌گیری‌هایی که له و علیه انقلاب اسلامی می‌شود روشن گردد، و هرگز انتظار نداشته باشید فرهنگ مدرنیته و نظام تبلیغاتی مربوط به آن روی خوشی را به شما نشان دهند، در حالی که همه‌ی تلاش آن‌ها برای نادیده گرفتن حضور جهانی انقلاب اسلامی است. ولی با این همه اگر روشن شود انقلاب اسلامی چگونه در عالم حضور پیدا کرده خیلی از تحلیل‌هایمان نسبت به انقلاب اسلامی عوض می‌شود و متوجه می‌شویم هرگز آینده‌ی جهان را بدون انقلاب اسلامی نمی‌توانیم در نظر بگیریم. آیا توجه ملت‌های دنیا به انقلاب اسلامی - علی‌رغم این همه تبلیغات منفی - جز این است که مردم دنیا به دنبال گمشده‌ای هستند که احساس کرده‌اند آن گمشده چیزی جز حکومت و ولایت دینی نیست؟ سعی بفرمائید نسبت هر حادثه‌ای را که در جهان - به‌خصوص در خاورمیانه - واقع می‌شود با انقلاب اسلامی کشف کنید، تا بر خلاف لایه‌ی روئین حادثه‌ها، حضور انقلاب اسلامی را در لایه‌ی زیرین آن‌ها ملاحظه کنید، جریان طالبان در افغانستان و سپس حمله به طالبان و یا جریان کمک صدام حسین برای حمله به ایران و سپس اشغال عراق، ساده‌ترین حادثه‌هایی است که تماماً در رابطه با نفی انقلاب اسلامی به آن‌ها مبادرت شد.

جهان غرب در حال حاضر به مشکلی افتاده است که نمی‌تواند برای آینده‌ی خود تحلیل درستی داشته باشد، چون از نظر خود به کمالی که تصور می‌کرد باید می‌رسید، رسیده است و لذا در حال حاضر علم و تکنیک و قدرت و رفاه دارد، و می‌تواند بقیه‌ی ملت‌ها را استثمار و

استعمار بکند، ولی با این همه، احساس می‌کند هیچ ندارد. چون نه به ادامه‌ی آنچه دارد امیدوار است و نه آن‌چه را دارد قانع‌کننده می‌داند.

خلأیی که در روح انسان غربی منجر به انواع اضطراب‌ها و احساس ناامنی‌ها شده که آرامش و خوشی را از او گرفته، موجب گشته تا یک سؤال بزرگ تمام اندیشه‌ی او را فرا گیرد که حالا باید چکار کنم؟ چون در طول چهارصدسال با جدیت تمام تلاش کرد و به آنچه می‌خواست دست یابد، رسید ولی آن احساسی را که فکر می‌کرد با به‌دست آوردن این زندگی به‌دست می‌آورد، به‌دست نیاورد. حال با برآورده‌نشدن وعده‌هایی که مدرنیته چهارصدسال بشر را به آن وعده‌ها امیدوار کرده بود، نمی‌داند چگونه زندگی را ادامه دهد، عجیب آن است که از جهت فیزیکی آن وعده‌ها با موفقیت غیر قابل تصویری محقق شده ولی آن نتیجه‌ای که به اسم احساس سعادت‌مندی می‌خواستند به‌دست نیامد. در چنین فضایی امام خمینی «رحمات الله تعالی علیه» آمد و راز شکست فرهنگ مدرنیته را که همان دوری از فرهنگ انبیاء بود، اعلام کرد و فرمود حتی روابط سیاسی جوامع را باید دین تنظیم کند و جهت دهد.

طرح ولایت فقیه طرحی است مقابل فرهنگ مدرنیته که چهارصدسال بشر را به بازی گرفت و متذکر درمان بیماری جهان امروز است. البته آن طرح باید در حوزه‌ی اسلامی به گونه‌ای و در حوزه‌ی غیر اسلامی به گونه‌ای دیگر اجرا شود، عمده توجه بشر است بر این که باید احکام الهی بر امورات بشر حاکم باشد.

از دوره‌ی رنسانس تا به حال، حکومت را سیاست‌ونی که تکیه‌ی آن‌ها بر علم بود و یا علم را بهانه کرده بودند تا به دین پشت کنند، اداره می‌کردند، به طوری که امروز حزب‌های دنیا یک دستشان در کارخانه‌هایشان است و دست دیگرشان در مجلس قانونگذاری. و نظام سیاسی کشورها در اختیار صاحبان ثروت و قدرتی قرار گرفته است که هیچ تعهدی نسبت به حقیقت ندارند. از طریق علم و تکنیک، نبض سرمایه‌ی جهان را در اختیار می‌گیرند و با سرمایه‌شان نبض سیاسی کشور را قبضه می‌کنند. پس از سال‌ها، در حال حاضر مردم هوشیار دنیا متوجه‌اند که چگونه علوم تجربی با به صحنه آوردن تکنولوژی و تسخیر آن به وسیله‌ی صاحبان ثروت، حکومت‌ها را در قبضه‌ی خود گرفتند و لذا مردم در حال بازخوانی وضع موجوداند برای آن که از چنین اسارتی آزاد شوند.

انقلاب اسلامی و تغییر مبنای سیاست در جهان

در جریان طرح ولایت فقیه از طرف امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» دو جبهه ظهور کرد، یکی جبهه‌ی حاکمان قدرت و ثروت و سیاست، که شدیداً روبه‌روی آن طرح ایستادند، چون همه‌ی آن‌ها متوجه بودند که این طرح - خارج از اسلامی بودن آن - طرح ارائه‌ی حاکمیتی است که نظر به حقیقت دارد، به همین جهت حاکمان به این علت که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آدم مؤمنی بودند از ایشان ناراحت نبودند، حتی سولیوان - سفیر امریکا در ایران - چند روز قبل از انقلاب در نامه‌ای به کاخ سفید می‌نویسد: «امام خمینی

یک رهبر مذهبی است مثل مهاتما گاندی، بگذارید بر سر کار بیاید، بعداً او یک حکومت مذهبی مثل هندوستان راه می‌اندازد، ما هم کار خودمان را می‌کنیم» این‌ها نمی‌دانستند طرح امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» طرحی است برای اصلاح جهت‌گیری حکومت‌ها در کل جهان، طرح ایشان محدود به ایران و کشورهای اسلامی نیست، طرحی است جهانی و در شرایطی که جهان متوجه خلأ چنین طرحی شده، اظهار گردیده و مردم جهان هم خوب می‌دانند که این طرح جواب‌گوی نیاز آن‌ها است و لذا از حاکمان خود مطالباتی را تقاضا کردند غیر از آنچه در فرهنگ غربی دنبال می‌کردند. و اگر انقلاب اسلامی موجب مطالباتی در سطح جهان نشده بود از طرف حاکمان جهان غرب که مدعی حاکمیت بر جهان‌اند، این چنین مخالفت‌هایی در این حد جدی صورت نمی‌گرفت. زیرا انقلاب اسلامی بنا دارد مبنای سیاست در کل جهان را تغییر دهد.

امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» با توجه به آن نوری که خداوند بر قلبشان اشراق کرده بود، روح حاکم بر باطن مردم جهان را روان‌کاوی کرده بودند و به‌خوبی می‌دانستند که امروز جهان برای ادامه‌ی حیات اجتماعی خود، دیگر آمیدی به روش‌های قبلی ندارد و اصرار حاکمان و نظام تبلیغاتی عوامل قدرت راه به جایی نمی‌برند و با هر برنامه‌ای بر یأس مردم نسبت به نظام سیاسی خود می‌افزایند و طرح مجدد راه‌های تجربه‌شده از این یأس نمی‌کاهد، همه به دنبال طرحی هستند که آن طرح ادامه‌ی فریب‌های گذشته نباشد که به مردم القاء کردند دین مربوط به امور شخصی است و نباید در سیاست دخالت کند. حال امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» با بانگ بلند

اعلام می‌دارند بشریت علاوه بر اصلاح امور فردی در روابط و امور اجتماعی نیز باید از طریق دین اقدام کند و این بود که ملاحظه می‌کنید با طرح اندیشه‌ی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» مستضعفین جهان به شدت امیدوار شدند و حاکمان به شدت لرزیدند و فعلاً ما بیشتر با عکس‌العمل حاکمان روبه‌روئیم، تا آرام آرام فرصت ظهور گرایش توده‌ها سر برآورد. «انقلاب اسلامی، انقلاب در تمام شئون عالم موجود است، البته در وجود یک قوم ظاهر می‌شود ولی إن شاء الله در همه جا بسط پیدا می‌کند».^۶

این که این همه بر ضد حکومت اسلامی تبلیغ می‌شود و حتی در بین دولت‌ها در ایران بیشتر بر ضد دولت‌هایی تبلیغ می‌شود که بنا دارند انقلاب را در بستر ارزش‌های دینی جلو ببرند، به جهت آن است که حاکمان و احزاب کشورهای غربی خیلی خوب می‌دانند با ظهور حکومت دینی و رویکرد به حقیقت، تمام شخصیت و موجودیت آن‌ها نفی می‌شود و لذا غربیان با آن همه اختلافی که با هم دارند جبهه‌ی متحد ضد نظام اسلامی تشکیل می‌دهند.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با طرح ولایت فقیه اعلام کرده‌اند حکومت‌ها باید در تنظیم روابط انسان‌ها و در جهت‌دادن به جامعه، نظر به حقیقت داشته باشند و نه به منافع احزاب و یا نظر به هوس‌های افراد و این همان طرح ولایت فقیه است که با سر و صدای زیاد سعی می‌کنند اگر توانستند آن را بد معرفی کنند و اگر نتوانستند آن را نادیده بگیرند، ولی تا کی می‌توان آن را نادیده گرفت؟

اگر جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و طرح ولایت فقیه را درست بشناسیم در مقابل این همه تبلیغ منفی که ضد آن می کنند، به جای آن که خود را بیازیم، معنی این همه مقابله با انقلاب اسلامی برایمان روشن می شود و برکات عظیمی که موضوع ولایت فقیه در سطح جهان به بار می آورد راه نیز درک می کنیم و منتظر به بار نشستن هرچه زودتر آن خواهیم بود، روزگار؛ روزگار منزوی شدن صاحبان ثروت و قدرت و به صحنه آمدن ملت ها است و رویکرد ملت ها همه چیز را به هم می زند. تاریخ مصرف فرهنگ مدرنیته با مدیریت تفکر صهیونیستی به انتها رسیده، مردم دارند متوجه می شوند که منافع حاکمان ربطی به مردم ندارد و باید منافعشان را در جایی دیگر جستجو کنند. آن قدر نمونه های این موضوع فراوان است که با آوردن هر نمونه ای صدها نمونه مورد غفلت قرار می گیرد.^۷

در قرن هفده و هجده میلادی این طور به مردم القاء می کردند که بشر در زندگی خود به تقوا نیاز ندارد زیرا با علم و تکنولوژی به هر آنچه می خواهد می رسد. در اوایل قرن بیستم متوجه شدند این فکر برای آنها هزاران مشکل لاینحل ایجاد کرد. آرام آرام این فکر در طول قرن بیستم قوت گرفت که فکر می کردیم با علم و تکنولوژی مسائل مان حل می شود و توصیه های اخلاقی کانت برای ادامه ی زندگی در کنار تکنولوژی مدرن کافی است، ولی ظهور ضعف ها و نقص ها در سراسر جامعه ی غربی نشان

۷- موضع مردم جهان در جریان جنگ ۳۳ روزه ی حزب الله و یا جنگ ۲۲ روزه ی غزه موضوع را بسیار روشن نمود که راه حاکمان از راه مردم کاملاً جدا شده است.

داد که نه تنها حکومت‌ها باید متعهد به مسائل معنوی باشند، بلکه آن مسائل معنوی نمی‌تواند در حد توصیه‌های اخلاقی باشد که هیچ توجهی به حقیقت ندارد و رویکرد آن از وَحی الهی منقطع است. همه‌ی این‌ها زمینه‌ی رجوع به طرح ولایت فقیه را در بین توده‌ها شدت بخشید.

علت آن که امید مردم اروپا در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم به حکومت دینی قطع شد عملکرد کلیسا و کشیشان بود، همچنان که یهودیان از کنیسه و خاخام‌ها ناامید شدند و در نتیجه از طرف یهودیت و مسیحیت استقبال زیادی به سوی فرهنگ مدرنیته شد ولی در حال حاضر پس از گذشت چهارصدسال از آن واقعه، شرایط جهان تغییر کرده است. اولاً: تجربه‌ی چهارصد ساله‌ی اخیر، مردم دنیا را متوجه کرد که نیاز به حکومت دینی دارند تا روابط سیاسی و اجتماعی‌شان را تنظیم کند. ثانیاً: مسیحیت و یهودیت شایستگی این کار را ندارند. پس افق برای رجوع به انقلاب اسلامی روشن است و باید آینده‌ی جهان را ماوراء لایه‌ی ظاهری آن که در دست صاحبان قدرت و تبلیغات است، بنگریم.

رسالت تاریخی ملت ایران

اگر ملت ایران متوجه رسالت تاریخی خود باشند و در امر پایدارماندن بر ارزش‌های انقلاب اسلامی مقاومت کنند، طرح امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در حال جذب نظرها به سوی خود می‌باشد. هنر ما در امر پایدارماندن بر ارزش‌های انقلاب اسلامی آن است که با عینک زمانه‌ای که مدرنیته افکار را تحت تأثیر خود قرار داده به انقلاب اسلامی ننگریم و متوجه شویم

انقلاب اسلامی دوران معاصر را با نگاه مجدد به دین بنیاد نهاد و آن را راه می‌برد و نگهداری و نگهداری می‌کند، به طوری که تاریخ آینده در سایه‌ی ارزش‌های انقلاب اسلامی بایدها و نبایدهای خود را شکل می‌دهد و این به جهت آن است که جهان موجود دیگر آنچه را که دارد، نمی‌خواهد، چون از طریق آن به مطلوبش نرسید. به اصطلاح جهان در تئوری اداره‌ی خود به روش غربی به بحران افتاد و شما موضوع بحرانی شدن جهان غرب را در نظرات دانشمندان غربی به‌خوبی می‌یابید.

تصمیم بنده آن است که جایگاه اندیشه‌ی امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» را در جهان آینده نشان دهم و عرض کنم که جهان گرفتار پیامدهایی است که به جهت فکر غیر دینی فرهنگ مدرنیته ظهور کرده و انقلاب اسلامی نشان داد علت جهان پر آشوب کنونی حاکمیت افکار جاهلانی است که از عقل قدسی بریدند و خواستند با خرد پڑمرده‌ی بشر جداشده از وحی، جهان را مدیریت کنند. نتیجه آن شد که جهان مدرن، امروزه تکنولوژی دارد ولی احساس می‌کند هیچ چیزی ندارد و امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» آمد تا در قرنی که تکنولوژی به اوج خود رسیده، راز به خلأ رسیدن ملت‌ها را گوشزد کند و متذکر حقیقت شود.

جهان با تمام وجود متوجه شده‌اند که پیامدهای وحشتناکی تهدیدشان می‌کند و حتی اکثراً می‌دانند این به جهت آن است که روابط فرهنگی و اجتماعی‌شان دینی نیست، مشکل آن است که هنوز همت اقدام برای نفی حاکمیت‌های سکولار در عموم مردم پدید نیامده است و انقلاب اسلامی شروعاتی است جهت به فکر فرورفتن مردم جهت آن اقدام.

سران قدرت و ثروت نیز متوجه گرایش مردم به دین شده‌اند و سعی دارند در فضای فرهنگ مدرنیته یک نوع دینداری را به کمک پاپ به صحنه بیاورند، غافل از این که حافظه‌ی تاریخی ملت‌ها دیگر فریب این حرکات تصنعی را نمی‌خورد و این‌گونه حرکات در همان لایه‌ای که صاحبان ثروت و قدرت متعلق به آن هستند می‌ماند زیرا نظر مردم به افقی دیگر معطوف گشته است. اتفاقاً با همین حرکات تصنعی صاحبان ثروت و قدرت، امید ملت‌ها بیش از پیش از نتیجه گرفتن از آینده‌ای که چنین حاکمانی به کمک پاپ‌ها می‌خواهند برای آن‌ها رقم بزنند، قطع می‌شود زیرا می‌دانند که این کارها ادامه‌ی همان وضع موجود است.

با همه‌ی تبلیغاتی که بر ضد اسلام شده است مردم دنیا به شدت به اسلام گرایش پیدا کرده‌اند و این یکی از معضلات حاکمان دنیای امروز است. بیست هزار تحصیل کرده‌ی انگلیسی در یک سال، اسلام را انتخاب کرده و مسلمان شدند. اگر ولیعهد انگلستان با احترام از مسلمانان آن کشور نام می‌برد فکر نکنید که آن‌ها طرفدار مسلمانان شده‌اند بلکه متوجه احیای یک طبقه‌ی سیاسی هوشیار به نام طبقه‌ی مسلمانان هستند که برای خود حق شرکت در حاکمیت کشورشان را مطالبه می‌کنند و اسلام را از یک عقیده‌ی شخصی بالاتر می‌دانند. در سایر کشورها باز با همین موضوع روبه رویند، حتی حاضرند به سایر جریان‌های مخالف خود امتیاز بدهند تا همچنان مسلمانان را در حاشیه نگه‌دارند، زیرا آن جریان‌ها به نحوی برای تمدن غربی اصالت قائل‌اند ولی در نگاه اسلامی، فرهنگ مدرنیته هیچ حقیقتی ندارد تا قابل اعتنا باشد و به همین جهت با آن همه فشاری که به

کشورهای اسلامی وارد می کنند، ذره ای از خیزش اسلامی کاسته نشده است. مثل ترکیه که مسلم غرب مایل نبود دولتی اسلام گرا در آن کشور به میدان بیاید ولی حساب کردند اگر مانع حضور جریان اسلام گرای متمایل به غرب بشوند، آنقدر زمینه برای حاکمیت اسلام و قوانین آن فراهم است، که جریان هایی به میدان می آیند که هیچ گرایشی به غرب ندارند. جان، اف، کندی رئیس جمهور اسبق آمریکا کتابی دارد به نام «کتاب صلح» در آن کتاب طرحی دارد که اگر خواستید ملت ها در مقابل آمریکا قیام نکنند باید آزادی هایی به آن ها داده شود تا بتوانند در مسیر اهدافی که مایل اند حرکت کنند، ولی کنترل اصلی را حفظ کنید وگرنه اگر مانع هرگونه آزادی شوید، همه ی اوضاع از دست می رود. با این همه شرایط امروز دنیا دیگر شرایطی نیست که طرح افرادی مثل ادوارد کندی جواب دهد، زیرا نگاه دینداران به دین آن است که باید دین در مناسبات اجتماع حاکم باشد، در چنین شرایطی دین طوری بازخوانی شده که با نفی هرگونه حاکمیت سکولاری همراه است.

روح حاکم بر تکنولوژی غربی

سال ها مردم را به امیدداشتن تکنولوژی های برتر امیدوار نگه داشتند و اجازه ی نظر به اموری بالاتر از آن را به آن ها ندادند، حالا متوجه اند تکنولوژی به آن ها رفاه داده ولی زندگی نداده است، تکنولوژی چیزی به ما نداده است که بتوانیم زندگی روحانی امروزی و زندگی ابدی فردای خود را تأمین کنیم و از پوچی به در آئیم.

روح حاکم بر تکنولوژی با حرص و تجاوز به منابع طبیعت شروع شده و نه با زندگی و تعامل با طبیعت، به گفته‌ی شوماخر در کتاب «کوچک، زیبا است»: «کره‌ی زمین به قدر کافی برکت دارد که نیاز انسان‌ها را پاسخ دهد، اما نه حرص آن‌ها را و تمدن جدید ظهور حرص انسان‌ها است و نه نیاز واقعی آن‌ها» دین می‌تواند چنین حرصی را کنترل کند. قرآن می‌فرماید: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً إِلَّا الْمُصَلِّينَ...»^۸ انسان، اهل حرص است و حریص خلق شده، اگر نقصی به او برسد جزع می‌کند و اگر خیری به او برسد، فقط آن را برای خود برمی‌دارد، و با این حرص عمر خود را فانی می‌کند مگر این که اهل دین و عبادت الهی بشود. وقتی بشر این نکته‌ی مهم را بفهمد دیگر زیر بار در باغ سبزی که با امیدواری به تکنولوژی به او نشان دادند نمی‌رود، چون متوجه بی‌آیندگی زندگی مدرن می‌گردد و این که در شرایط اضطراب به سر می‌برد. و ماوراء تبلیغاتی که حاکمان جهان راه انداخته‌اند، این بی‌آیندگی و اضطراب هیچ درمانی جز برگشت به دین ندارد و هر چه بیشتر مردم به این فهم برسند، به همان اندازه رویکردشان نسبت به انقلاب اسلامی بیشتر و نسبت به فرهنگ مدرنیته کم تر می‌شود.

اگر بدانیم که جهان از نظر فکری و روحی در چه شرایطی است و با عینک غربی وضع موجود را تحلیل نکنیم، حقیقت دین و جایگاه دین و نقش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در آینده‌ی جهان بهتر برایمان روشن می‌شود. این که ملاحظه می‌کنید بعضی از افراد از ادامه‌ی مبارزه‌ی انقلاب

اسلامی با فرهنگ غربی زود خسته می‌شوند و هنوز چیزی نشده فکر می‌کنند جهان غرب همیشه توان مقابله با انقلاب اسلامی را دارد، به دلیل آن است که شرایط موجود جهان را از ماوراء تبلیغات دنیای مدرن، نمی‌نگرند. امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» با آن بصیرتی که داشتند متوجه بودند شرایط آنچنان حساس است که اگر ما درست آن را تحلیل کنیم، افتخار نفی غرب و حضور بیشتر تفکر اسلامی نصیب ما خواهد شد و به جای آن که فرهنگ غربی همواره با تحمیل فرهنگ ضد قدسی‌اش از ما قربانی بگیرد، شرایط طوری می‌شود که انقلاب اسلامی هر روز در جبهه‌ای جدید با موفقیتی دیگر جلو خواهد رفت، اگر کوتاه آمدیم ما و غربی‌ها با هم نابود می‌شویم. ولی اگر طرح و تئوری امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» به میدان آمد، ما و سایر ملت‌ها احیا می‌شویم و فضای فرهنگی زشت امروزین دنیا که سراسر خشم و حرص و شهوت و فقر و ترس است، فرو می‌ریزد. آن‌هایی که انقلاب اسلامی را یک امر سیاسی می‌پندارند، مسائل را خیلی ساده می‌گیرند و چون سهل‌انگار و سطحی هستند خودشان تابع حوادث می‌شوند و حوادث آن‌ها را با خود می‌برد و هرکس در جریان انقلاب اسلامی مثل کف روی آب باشد، جریان او را می‌برد. ما وظیفه داریم نظر خود را از کف و سطح برداریم و حقیقت جریان را ببینیم و به عمق جریان توجه کنیم.

مسلم طرح امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» از نظر فکری و فرهنگی مقابل نظام ضد قدسی غرب است، چه مقابل نظام علمی آن، که جهت دینی و الهی ندارد و موجب بحران محیط زیست شده و امکان زندگی در زمین را از

بین برده و چه مقابل جنبه‌ی رفاهی آن، که جهت صحیح ندارد و جوابگوی نیازهای اصیل انسانی نیست. در فضای فرهنگ مدرنیته با ساختن ماشین‌هایی که سریع عمل می‌کنند، انسان وقت بسیاری به دست می‌آورد تا از آن وقت در جواب‌گویی به هوس‌های سرکش استفاده کند و بر پوچی خود بیفزاید، چون جهت الهی در میان نیست رفاه به دست آمده به راحتی زندگی انسان را ضایع می‌کند و آن رفاه بر ضد خود نتیجه می‌دهد و لذا علم و رفاه آن فرهنگ بی‌فایده و مضر خواهد شد.

طرح امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با تأسی به فرهنگ انبیاء بر دو خصوصیت تأکید دارد: یکی این که تمام روابط اجتماعی، سیاسی آموزشی و اقتصادی بشر باید دینی باشد، دیگر این که حیات دنیایی یک حیات موقت است و انسان باید سعی کند به حداقل رفاه راضی شود تا زندگی صحیح برایش ممکن گردد و از زندگی‌اش سود ببرد.

ابتدا باید روی این مطلب عنایت داشته باشید که آیا اساساً زندگی در جهان باید با قناعت همراه باشد تا طبیعت بستر بهره‌رسانی به همه‌ی انسان‌ها قرار گیرد و یا می‌توان با حرص و ولع هر قدر خواستیم از حلق طبیعت نیازهای افراطی خود را بیرون بکشیم و طبیعت هم هیچ عکس‌العملی نشان ندهد؟ همه چیز شاهد بر آن است که این چنین نیست و اگر به صورت افراطی به منابع طبیعی حمله کردیم به طوری که امکان جایگزینی آن را از طبیعت گرفتیم، با بحران روبه‌رو می‌شویم.^۹ آن‌هایی که متوجه‌اند طبیعت

۹- جهت شرح بیشتر به کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی» از همین

مؤلف رجوع فرمائید.

نقش امام خمینی «قدس سره» در احیای حکومت دینی در جهان معاصر ۱۶۳

به عنوان هدیه‌ی الهی، در صورت قناعت، با ما تعامل سالم دارد و نه تنها با ما مدارا می‌کند بلکه مایحتاج ما را به راحتی در اختیار ما می‌گذارد تا ما به وظیفه‌ی اصلی خود که بندگی خداست پردازیم، نمی‌توانند فرهنگ غربی را بپذیرند و همواره بر قناعت و سادگی تأکید دارند. حجت‌الاسلام قرهی در شرح خاطرات امام «رضوان‌الله تعالی علیه» آورده‌اند که:

«عصرها، طلاب می‌آمدند خدمت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» و در بیرونی با امام ملاقات می‌کردند - خانوادگی ایشان در اندرونی بودند - فرش قسمت بیرونی ناقص بود، یک تکه فرش بود و بقیه‌اش هیچ فرش نداشت، آقایان می‌آمدند روی زمین می‌نشستند. می‌گوید: به امام عرض کردم که آقا این فرش ناقص است اگر اجازه بدهید یک فرش بخریم این جا بیندازیم. امام گفتند: نه، در اندرونی فرش هست، بیاورید و بیندازید. گفتم که در اندرونی فرش نیست، گلیم هست. گفتند: همان گلیم را این جا بیندازید، گفتم آقا! فرش می‌خواهیم، گلیم درست نیست. فرمودند: مگر این جا خانه‌ی صدر اعظم است؟ عرض کردم: نخیر؛ خانه‌ی نایب امام زمان علیه السلام است. امام فرموده بودند معلوم نیست در خانه‌ی امام زمان علیه السلام همین هم باشد».

این روحیه، روحیه‌ای است که درست روبه‌روی نظام امروزی جهان است. ما باید روی این مسئله جداً کار کنیم. شما ببینید هرچای دین سست شده، پای تجمل و رفاه آمده است. این رفاه و تجمل را بی‌خود به پای اسلام ننیدید و بگوئید اسلام با این‌ها مخالف نیست؛ زندگی دینی این است که شما در حدی به رفاه نیاز دارید تا شرایط تعالی دین‌داری‌تان فراهم

۱۶۴..... امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و خودآگاهی تاریخی

باشد. یعنی رفاه برای صعود یک حیات دینی و پر تحرک، نه این که زندگی برای دست یابی به رفاه.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خط توحیدی قرن معاصر

وقتی قواعد نظام الهی را پذیرفتیم و بر اساس آن عمل کردیم خداوند بیشترین نتیجه را نیز نصیب ما می کند تا به دست ما دین او رونق بگیرد. آقای دعایی نقل می کنند که قبل از انقلاب به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تذکر دادیم که آقا شما چطوری به این گروه های سیاسی مثل مجاهدین خلق، لیبرال ها و... اصلاً اهمیت نمی دهید؟! این ها هم مثل شما مخالف نظام شاه هستند. امام فرمودند: ما با این ها کاری نداریم. آقای دعایی می گوید: گفتم آقا شما منزوی می شوید، کسی به شما اهمیت نمی دهد، آخر این ها رهبران سیاسی هستند، شما یک آخوند در گوشه ی نجف هستید، این ها هستند که حرکت های سیاسی کشور را در دست گرفته اند. شما با این ها مخالفت نکنید و گرنه منزوی می شوید. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» فرموده بودند: «اگر وظیفه ام این است که به این ها بی محلی کنم به طوری که مجبور شوم به کوره دهی بروم که هیچ کس به جز خودم حرفم را قبول نداشته باشد و حس کنم که حرفم همان است که خدا می خواهد، حرفم را می زنم و اصلاً برایم مهم نیست که این ها قبولم داشته باشند یا نه». این همان روحیه ای است که فرمودند ما برای انجام وظیفه کار می کنیم، هر چه می خواهد بشود. و با احیاء این روحیه جهان از ظلمات خود در می آید و صاحبان قدرت و تبلیغات بازارشان از رونق می افتد.

اگر معتقدیم در هر قرن عالم جامعی خط توحیدی آن قرن را به جهان عرضه می‌کند،^{۱۰} می‌توان از حرکات و سکنات امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خط توحیدی این قرن را به دست آورد و جلو رفت و با توجه به شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تنها این خط است که نجات دهنده است و هر چه غیر این و مقابل آن باشد شرک است و به بی‌ثمیری می‌انجامد.

علم جدید طوری به زندگی می‌نگرد و آدم و عالم را تعریف کرده که اگر کسی زندگی خود را به آن سپرد تماماً سعادت خود را از دست می‌دهد، در صورتی که در نگاه امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» علم نفی نمی‌شود بلکه با رویکردی دیگر در خدمت بشر قرار می‌گیرد. امروز اگر دنیا در قبضه‌ی سرمایه‌داران سکولار اداره می‌شود و احزاب به سلطه بر مردم می‌اندیشند، همه به جهت آن است که نگاه بشر به زندگی یک نگاه کاملاً انحرافی است، چنین نگاهی هر چه بشر جلوتر رود به هلاکت خود نزدیک‌تر می‌شود.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در پیام ۶۸/۱/۸ شرایط امروزی ما را پیش‌بینی کردند و تکلیف ما را نیز روشن نمودند، می‌فرمایند:

«مستولین باید در دفاع از اسلام محکم‌تر از همیشه با تمام توان در مقابل تجاوز نظامی، سیاسی و فرهنگی جهان‌خواران بایستند چرا که امروز دنیای استکبار، خصوصاً غرب، خطر رشد اسلام ناب محمدی ﷺ را علیه منافع نامشروع خود درک کرده است. امروز

۱۰ - به بحث «امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ثابت عصر» رجوع شود.

غرب و شرق به خوبی می دانند تنها نیرویی که می تواند آنان را از صحنه خارج کند، اسلام است... اگر بتوانند با نیروی نظامی و اگر نشد با فرهنگ مبتذل خود و با بیگانه کردن ملت از اسلام و فرهنگ ملی خویش و اگر هیچ کدام از این ها نشد، ایادی خود فروخته ی خود از منافقین و لیبرال ها و بی دین ها را که کشتن روحانیون و افراد بی گناه برایشان مثل آب خوردن است، در منازل و مراکز ادارات نفوذ می دهند که شاید به مقاصد شوم خود برسند.»

چنانچه ملاحظه می فرمائید ما کارشکنی های موجود را نباید به پای انقلاب بگذاریم و تصور کنیم انقلاب توانست به اهداف خود برسد. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در وصیت نامه ی خود می فرمایند: «اشخاصی از روی جهالت و عقده و بی انضباطی بر خلاف مقررات اسلام عمل می کنند» معلوم است که این ها نمی گذارد کار انقلاب به خوبی انجام شود، آیا ما باید اعمال این ها را به پای انقلاب بگذاریم و یا معتقد باشیم هر اندازه که انقلاب به کمال خود برسد، به همان اندازه این افراد حذف می شوند؟ باید تلاش کرد روز به روز انقلاب به اهداف خود نزدیک شود و با طرح مسائل فرعی از مقاصد اصلی اش باز نماند. در پیام ۶۸/۱/۸ می فرمایند: «مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست.» یعنی ما نباید فکر کنیم با بازسازی و توسعه ی کشور مسئولیتمان تمام خواهد شد. انقلاب ما یک انقلاب جهانی است، در همان پیام می فرمایند: «انقلاب مردم ایران نقطه ی شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت ارواحنا فداه است.» حال با توجه به هدف بزرگی که انقلاب دارد به این جمله دقت کنید که می فرمایند: «مسائل

نقش امام خمینی «قدس سره» در احیای حکومت دینی در جهان معاصر ۱۶۷

اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولین را از وظیفه‌ای که به عهده دارند منحرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد.» به ما تذکر می دهند این که شما وقتتان را فقط صرف اقتصاد کنید که نان و آب مردم تأمین شود و از حضور در جبهه‌هایی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» گشودند غفلت کنید و اهداف عالیه‌ی انقلاب به فراموشی سپرده شود، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین به دنبال دارد، چون در حالی که می‌توان فرهنگ ظلمانی مدرنیته را هر روز بیشتر از روز قبل از نفَس انداخت، به آن فرصت تجدید قوا می‌دهیم. تصور می‌کنیم مردم آمادگی پرداخت هزینه‌ی انقلاب تا رسیدن به اهداف اصلی‌اش را ندارند، در حالی که مردم از همین نگرانند که جبهه‌های بزرگی را که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باز کرده است، بسته شود و جهت‌گیری اصلی انقلاب فراموش شود. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می‌فرماید: «باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره‌ی هرچه بهتر مردم بنمایاند ولی این بدان معنی نیست که آن‌ها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند.» اگر در فضایی که فرهنگ مدرنیته غالب است بخواهیم ماوراء آن فضا، تاریخ ملت خود را جلو ببریم باید با میان‌برزدن از فرهنگ مدرنیته به ذخیره‌ی بزرگی که خداوند برای نجات بشر در تاریخ قرار داده نظر کرد و گرنه با ادامه‌ی غریزدگی، خطر اضمحلال ما را نیز تهدید می‌کند.

انقلاب اسلامی و نظر به امپراطوری عظیم اسلامی

به واقع مردم جهان آماده‌ی تغییر رویکرد از فرهنگ مدرنیته هستند. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» ما را متوجه کرده‌اند که در حال حاضر بین دو راه مانده‌ایم: یا رسیدن به امپراطوری عظیم اسلامی و یا نابودی جهان اسلام و استحاله شدن در فرهنگ ضد قدسی غرب. اینکه فکر کنیم می‌توانیم اطراف مرزهایمان سیم خاردار بکشیم و با خودمان زندگی کنیم و با کمی سبب زمینی و پیاز و گندم و گوشت شکم مردمان را سیر کنیم و بدون ارتباط با دنیا به کار خود مشغول باشیم و کسی هم کاری به ما ندارد، نمازمان را هم سر وقت می‌خوانیم، این به جهت آن است که نمی‌دانیم در کجای تاریخ زندگی می‌کنیم. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» می‌فرماید: آری دولت باید کمک کند که مشکلات مردم حل شود ولی این کار به این معنی نیست که دولتمردان از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف شوند. می‌فرماید: «مردم عزیز ایران که حقاً چهره‌ی منور تاریخ بزرگ اسلام در زمان معاصرند باید سعی کنند که سختی‌ها و فشارها را برای خدا پذیرا گردند تا مسئولان بالای کشور به وظیفه‌ی اساسی‌شان که نشر اسلام در جهان است برسند.» علت تأکید امام بر این موضوع آن است که اگر انقلاب اسلامی متوقف شود نابود می‌شود، زیرا حقیقت آن تغییر مناسبات جهانی است به سوی عدالت و معنویت. شاید فوراً نتوان برای انحلال شرک و کفر فکری کرد زیرا بسیاری از قواعد و تأسیسات غرب به قدری برای ما عادت شده که به آسانی نمی‌توانیم در باب حقیقت آن تفکر کنیم، ولی باید متذکر باشیم

که انقلاب اسلامی یک انقلاب جهانی است و با این انقلاب، عالم جدیدی تأسیس می شود.

ما در دوران هایی که خواستیم مشکلاتمان را بیشتر در محدوده‌ی کشور خودمان حل کنیم با صدها مشکل روبه‌رو شدیم، علاوه بر آن که در معادلات جهانی زیر دست شدیم توجه توده‌ها نسبت به انقلاب اسلامی ضعیف شد که این سرمایه‌ی بسیار عظیمی برای ما بود، در درون هم با به میدان آمدن مسئولان غیر انقلابی، اموری مثل تبعیض و اشرافیت و اقتصاد غیر عدالت‌گرایانه و سکولارزده به صحنه آمد. جبهه‌هایی را که امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» باز کردند تا بر فرهنگ ظلمانی جهانی بشوریم و در معادلات جهانی نقش آفرین شویم، فراموش کردیم و گرفتار خود شدیم و انقلاب را از تنفس آزاد محروم کردیم. جبهه‌ای که امام گشودند، جبهه‌ای است که اجازه نمی‌دهد در آن تبعیض و اشرافیت و غرب‌زدگی جان بگیرد، آدم‌های غرب‌زده در چنین جبهه‌هایی امکان حضور نمی‌یابند. جبهه‌ای که آن طرفش مقابله با آمریکا است و این طرفش اسلام و ایشار و شهادت، چگونه غریزدگان و اشرافیون می‌توانند در آن بمانند؟ مگر آن‌که جهت انقلاب را تغییر دهیم و جبهه‌ای که باید همچنان گشوده بماند، فراموش شود، در آن صورت آرام آرام خاکریزها به هم می‌ریزد و دوست و دشمن قاطی می‌شوند. باید بدانیم اگر ما تسلیم بوروکراسی و تکنیک و اقتصاد جاری در جهان امروز شویم و اگر بخواهیم اسلام را با فرهنگ مدرنیته جمع کنیم و میان آن دو سازش برقرار کنیم، بدانیم در این التقاط

۱۷۰ امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و خود آگاهی تاریخی

اسلام است که قربانی می شود، زیرا با ولایت تکنیک جایی برای هیچ نوع ولایت دیگری نمی ماند.

اگر ما می خواهیم انقلاب اسلامی از درون به تنگی نفس نیفتد و به راحتی به سوی اهداف خود در حرکت باشد باید جبهه هایی را که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باز کرده است - که شاخصه ی آن یورش بر ظلم و ستم و مقابله با فرهنگ ضد قدسی غرب است - نبندیم و این را بدانیم اگر خواستیم فعلاً از درون، خودمان را یک طوری اصلاح کنیم، عملاً روح انقلاب را از کالبدش بیرون کرده ایم و به همان اندازه از برکات آن محروم می شویم و به صورت یک کشور منفعل به خودمان مشغول می شویم و از برکات گستردگی انقلاب اسلامی باز می مانیم. فرمایش مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» سخن کاملاً زنده ای است که فرمودند ما در حین بازسازی باید اولاً: از غرب نترسیم، ثانیاً: از آن ها مأیوس باشیم. یعنی شما نخواهید آن ها شما را نجات بدهند. اصلاً ما جنگمان بر سر این است که ما درصدد رجوع به حقیقت هستیم و آن ها درصدد پوشاندن حقیقت و گریز از آن اند.

یک وقت است که ما باید کشور را بازسازی کنیم و در دنیای جدید از امکاناتی که ساخته شده بهره مند شویم، این فعلاً لازم است، ولی یک وقت است که به قیمت بسته شدن جبهه های مبارزه با ستم این کار را می خواهیم انجام دهیم، این است آن دامی که در جلو ما پهن کرده اند و به اسم رفاه می خواهند روحیه ی انقلابی ما را در ما بمیرانند. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند: «مردم عزیز ایران باید سعی کنند که

سختی‌ها و فشارها را برای خدا پذیرا گردند تا مسئولان بالای کشور به وظیفه‌ی اساسی‌شان که نشر اسلام در جهان است برسند و از آنان بخواهند که تنها برادری و صمیمیت را در چهارچوب مصلحت اسلام و مسلمین در نظر بگیرند. چه کسی است که نداند مردم عزیز ما در سختی هستند؟ ... ولی هیچ کس هم نیست که نداند پشت کردن به فرهنگ دنیای دون امروز و پایه‌ریزی فرهنگی جدید بر مبنای اسلام در جهان و برخورد قاطع اسلامی با آمریکا و شوروی، فشار و سختی و شهادت و گرسنگی را به دنبال دارد.»^{۱۱}

عمده‌ی مطلب آن است که بدانیم پایه‌ریزی فرهنگ اسلامی با محافظه‌کاری و بی‌رنگ کردن روح انقلاب در مقابل فرهنگ ضد قدسی غرب ممکن نیست، باید به طور اساسی روی آن کار شود تا تکلیف ما با فرهنگ بیگانه یکسره گردد زیرا که بنا به فرمایش امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه»: «مردم ما این راه را خود انتخاب کرده‌اند و بهای آن را هم خواهد پرداخت». تأکید و تذکر حضرت امام «رضوان‌الله تعالی علیه» این است که اگر می‌خواهید مشکلی از خود حل کنید مواظب باشید افراد غیر متعهد به میدان نیایند، همان چیزی که مقام معظم رهبری به دولت سازندگی تذکر دادند که: «ما مسلماً در شرایط بازسازی هستیم و باید آن را با تمام قدرت ادامه بدهیم ولی بازسازی باید با حضور مردم در صحنه انجام شود و حضور مردم از طریق آن است که دو دستی ارزش‌ها را بگیریم.» زیرا بعضی‌ها به اسم بازسازی و توسعه و پیشرفت در روزنامه‌ها نوشتند اگر

می‌خواهید بازسازی کنید باید دست از بعضی از شعارهای دینی بردارید. با عمده کردن بازسازی می‌خواهند ارزش‌های الهی را به حاشیه ببرند. این همان کاری است که اروپایی‌ها تحت عنوان نهضت پروتستان‌تیسم انجام دادند، به جای آن که تکنولوژی با هدایت‌های دینی جلو رود، ملاک را تکنیکی کردن جامعه قرار دادند، بدون هیچ محدودیتی، و جهان را با انواع بحران‌ها از جمله بحران زیست‌محیطی روبه‌رو کردند. کسی که می‌گوید: برای رسیدن به توسعه باید از بعضی آموزه‌ها و شعارهای دینی چشم‌پوشی کنیم در واقع فساد فی‌الارض را پایه‌ریزی می‌کند و نمی‌داند اگر میل و اندیشه‌ی انسان‌ها به کمک دستورات الهی کنترل نشود، خودشان و جهان را به آتش می‌کشند. در روزنامه‌ها نوشتند: باید آن قسمت از اسلام را که توصیه می‌کند حرص به دنیا را نباید دامن زد، رها کنید و گرنه نمی‌توانیم مردم را تشویق کنیم سرمایه‌ی بیشتری به‌دست آورند و عملاً رونق اقتصادی فرو می‌نشیند. مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» فرمودند: به طور مسلم کشور بعد از جنگ نیاز به بازسازی دارد، اما بازسازی منهای حضور مردم نمی‌شود. یعنی نباید یک عده به بهانه‌ی بازسازی بر دوش مردم سوار شوند و طبقات خاص ویژه‌خواران شکل بگیرند و زمینه‌ی ایجاد ثروت‌های بادآورده فراهم شود، و به اسم بازسازی تذکر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فراموش شود که فرمودند: نباید از حضور جهانی انقلاب غافل شویم. پس تأکید حضور مردم در صحنه‌ی بازسازی برای آن است که باید در کنار بازسازی دو دستی ارزش‌های انقلاب را بپسیم، همان مردمی که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در وصف آن‌ها نسبت به

حفظ ارزش‌های انقلاب فرمودند: «مردم ما این راه را خود انتخاب کرده‌اند». یعنی مردم ترجیح می‌دهند سختی باشد ولی تبعیض نباشد، نان و پیاز بخورند ولی ارزش‌ها حفظ شود. مردم این‌ها نیستند که این مقاله‌ها را در نفی ارزش‌های انقلاب اسلامی می‌نویسند. مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» در جایی فرمودند مردم ما اصلاً اعتنایی به این نوع مقاله‌ها نمی‌کنند. مردم انقلابشان را شناخته‌اند و خوب هم حفظ می‌کنند. عده‌ای که اتفاقاً چندان هم وضع مالی‌شان بد نیست و با انواع تجملات زندگی خود را مشکل کرده‌اند، دائماً اعتراض دارند که مشکلات هست. آری من و شما هم می‌گوییم مشکلات هست ولی آن‌ها می‌گویند دست از انقلاب بردارید تا مشکلات حل شود و ما معتقدیم باید انقلاب را بگیریم تا مشکلاتمان حل شود. زیرا تا غرب هست این مشکلات هست و رفع نمی‌شود و لذا آن‌هایی که می‌خواهند با هرچه بیشتر غرب کردن کشور مشکلاتی را حل کنند که با فرهنگ غربی به وجود آمده، می‌خواهند با علت بیماری، بیماری را درمان نمایند. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می‌فرماید: «مردم ما خود این راه را انتخاب کرده‌اند و بهای آن را هم خواهند پرداخت و به این امر هم افتخار می‌کنند و شکستن فرهنگ شرق و غرب بدون شهادت میسر نیست.» شما اگر می‌خواهید با غرب بجنگید و خود و بقیه را از ظلمات عجیب دوران‌های بی‌بخشید و از آن طرف بنا نداشته باشید بهترین جوانان ما در صحنه‌های مبارزه با باطل شهید شوند، این شدنی نیست. فراموش نکنیم خون‌های پاک‌ی که در غرب و جنوب ریخته شد و ایثار و شهادت

جوانان با ایمان در راه اسلام و وطن اسلامی، خود مرحله‌ی مهمی از بسط انقلاب بود.

انجام وظیفه تا مرز خطرناک ترین شرایط

امام «رضوان الله تعالی علیه» می‌فرمایند: «من بار دیگر از مسئولین بالای نظام جمهوری اسلامی می‌خواهم که از هیچ کس و از هیچ چیز جز از خدای بزرگ ترسند و کمرها را ببندند و دست از مبارزه و جهاد علیه فساد و فحشاء سرمایه داری غرب و پوچی و تجاوز کمونیسم نکشند.» یعنی نگویند چون می‌خواهیم بازسازی کنیم در مقابل روح استکباری آمریکا کوتاه می‌آئیم، زیرا در آن صورت آمریکا در دل آن نوع بازسازی لانه می‌کند و جهت انقلاب را تغییر می‌دهد. در ادامه می‌فرمایند: «ما هنوز در قدم‌های اول مبارزه‌ی جهانی خود علیه غرب و شرقیم. مگر بیش از این است که ما ظاهراً از جهان‌خواران شکست می‌خوریم و نابود می‌شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی می‌کنند؟ مگر بیش از این است که با نفوذ ایادی قاتل و منحرف خود در محافل و منازل، عزت اسلام و مسلمین را پایکوب می‌کنند؟ مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه‌های دار می‌روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته می‌شوند؟ بگذارید دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه‌ی اسلامی خود عمل می‌کنیم.» این سخنان نشان می‌دهد که ما با انقلاب اسلامی زنده‌ایم و اگر انقلاب با همان شور

ضد استکباری خود پیش رفت، ما هم جلو می‌رویم و به هویت از دست‌رفته‌ی خود و اسلام دست می‌یابیم.

همان‌طور که حیات انقلاب به مبارزه با فرهنگ استکبار جهانی بستگی دارد، حیات ما نیز به این انقلاب بستگی دارد و اگر از شور انقلابی و توجه به دشمن اصلی دست برداشتیم اولین کار آن است که دشمن، خود ما را به جان هم می‌اندازد و از جبهه‌ی واحد ضد استکباری محروم می‌شویم و لذا است که باید همواره روح تضاد با فرهنگ مدرنیته در جوانان ما شعله‌ور بماند تا بتوانیم آرام آرام از آن بگذریم و به سوی تمدن اسلامی برنامه‌ریزی نمائیم تا به نتایج واقعی که در متن اسلام و انقلاب اسلامی نهفته است دست یابیم و گرنه با تأثیرپذیری جوانان از غرب، تقابل نیروهای انقلاب با پیاده نظام دشمن - که امروز از خودمان بارگیری کرده است - شروع می‌شود.

شناخت ماهیت امپریالیسم و استکبار جدید از آن جهت که قدرت مخالف انقلاب اسلامی است، ضرورت دارد، اصلاً ادراک ماهیت استکبار جدید جزیی از جهاد بر ضد آن است. استکبار جدید که مظهري از شیطان است مخصوصاً خود را می‌پوشاند تا شناخته نشود، زیرا اگر ماهیت آن ادراک شود قدرت استیلای خود را از دست می‌دهد و بعضی جوانان ما گرفتار شعارهای آن نمی‌شوند.

امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» بعد از پذیرش قطعنامه و ختم جنگ با صدام می‌فرمایند این جنگ تا قیام قیامت ادامه دارد، و تأکید می‌کنند: «امروز بیشتر از هر زمانی کینه و دشمنی استعمار علیه اسلام ناب محمدی بر ملا

شده است.» و در آخرین جملات می فرمایند: «امروز خداوند ما را مسئول کرده است، نباید غفلت نمود. امروز با جمود و سکون و سکوت باید مبارزه کرد و شور و حال حرکت انقلاب را پابرجا داشت.» ولی متأسفانه آن‌هایی که وضع موجود جهان را نمی‌شناسند، می‌گویند مگر نمی‌دانید انقلاب تمام شده است پس چرا هنوز حرف از انقلاب و ارزش‌های انقلاب و مبارزه با آمریکا و اسرائیل می‌زنید؟ آیا جنگ آمریکا و اسرائیل با ارزش‌های الهی تمام شده و این جرثومه‌های فساد آدم شده‌اند؟ باید در آن حد از خود آگاهی رسیده باشیم که با این انقلاب و با توجه به استعدادهای ذاتی خاصی که دارد و با همان شور و حال وفاداری به انقلاب اسلامی به نحو معجزه آسایی خود را و جهان را از فرهنگ ظلمانی مدرنیته عبور دهیم. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در ادامه می‌فرماید: «غرب و شرق تا شما را از هویت اسلامیتان به خیال خام خودشان بیرون نبرند، آرام نخواهند نشست. نه از ارتباط با متجاوزان خشنود شوید و نه از قطع ارتباط با آنان رنجور. همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنان را آرام نگذارید که اگر آرام بگذارید لحظه‌ای آرامتان نمی‌گذارند.» این آخرین فراز از آخرین پیام عارف سالک نود ساله‌ای است که ۶۶ روز بعد از آن پیام از دنیا رحلت کرده است. بنده معتقدم اگر بخواهیم عالی‌ترین توصیه‌ی روزگار را بشناسیم که راز کمال و ماندگاری ما در آن جای داده شده، همین قسمت آخر سخن ایشان است، عنایت داشته باشید که این سخنان سخن یک جوان نپخته نیست، یک پیرمرد عارف سالک و با تجربه، در آن سن، با آن تقوای عجیب سخن می‌گوید که اگر

حرفی بالاتر از آن بود آن حرف را می فرمود. می گوید اولاً: متوجه باشید شرق و غرب با تمام برنامه در مقابل شما هستند و به اساسی ترین سرمایه‌ی شما هم نظر دارند و آن هویت اسلامیتان است. ثانیاً: همیشه با بصیرت و چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و یک لحظه از آن‌ها و نقشه‌های آن‌ها غافل نگردید و همواره برنامه‌ی مقابله با آن‌ها را در دستور کار خود داشته باشید و «آنان را آرام نگذارید» و گرنه «لحظه‌ای آرامتان نمی گذارند».

رمز احیاء عزت اسلامی

تجربه‌ی سال‌های اخیر در موضوع انرژی هسته‌ای نشان داد که اگر ما یک قدم عقب‌نشینی می کردیم آن‌ها ده قدم جلو می آمدند و از آن وقتی که ما طلب کار شدیم و خواستیم از حق خود دفاع کنیم، آن‌ها عقب‌نشینی کردند و عزت ایران اسلامی صد چندان شد. چون برای مقابله با دشمن خود راه کار فوق‌العاده‌ای به نام انقلاب اسلامی دارید که با هویت تاریخی خاصی که دارد عملاً شیشه‌ی عمر فرهنگ مدرنیته را در دست گرفته است و متأسفانه ما متوجه چنین سرمایه‌ی بزرگی نیستیم و فکر می کنیم جنگ ما با غرب یک جنگ معمولی است، نه متوجه ریشه‌ی انقلاب اسلامی هستیم که متصل به غدیر است و نه متوجه آینده‌ی آن که متصل به حضرت صاحب‌الامر است، و این غم بزرگی است که انسان راز پیروزی خود را در دست داشته باشد و از آن استفاده نکند، به گفته‌ی مولوی:

ای عجب که جان به زندان اندر است وانگهی مفتاح زندانش به دست
حتی بعضی ها به بنده اشکال می گیرند که چرا به صورت افراطی از
انقلاب اسلامی دفاع می کنم؟ می گویند انگار ضعف ها را نمی بینی.
عزیزان! ضعف ها را می بینم ولی ریشه ی آن را هم باید ببینید، ریشه ی آن
در تاریخ غرب زدگی ما نهفته است، مطمئن باشید که تنها و تنها باید از
طریق همین انقلاب از این ضعف ها بیرون آمد و نقص های موجود در نظام
آموزشی، اقتصادی و اجتماعی خود را از بین برد. ما فقط یک راه داریم و
آن این که شدیداً این انقلاب را حفظ کنیم و مواظب هویت اصیل آن
باشیم تا راه های برون رفت از معضلات از طریق ذات همین انقلاب یکی
بعد از دیگری گشوده شود، همان طور که انقلاب توانست خود را از
مشکلات گذشته بیرون بکشد و نقشه های حساب شده ای که علیه آن
طراحی شده بود را پشت سر بگذارد.

وقتی در مقابل تمام موجودیت غرب «نه» می گوئیم، «إلا» بی هم داریم
و این «إلا» در جان ملت متدین ایران نهفته است و آن برگشت به حقیقت
دین است. در اهر انقلابی «لا» و «إلا» به هم بسته است. در «نفی» و «اثبات»
انقلاب اسلامی هدف حل مسائل کنونی جهان غرب زده نبوده، بلکه
انقلاب برای این به وجود آمده که این مسائل رفع شود. مخالفان می پرسند
«چگونه می خواهید مسائل را حل کنید» آن ها در واقع مسئله ای را طرح
می کنند که در اصل مسئله ی ما نیست و انقلاب برای «حل» آن ها نبوده. ما
گرفتاری های اداری و بازرگانی و آموزشی داریم ولی انقلاب برای حل
این گرفتاری ها در حدود صورت غرب زده ی آن و به آن صورت که مطرح

شده، پیش نیامده، ما مسائلمان را به صورتی که در عالم غربی مطرح است، نمی‌توانیم مطرح کنیم و اگر مطرح کردیم، راه حل آن ناگزیر راه حل غربی خواهد بود. انقلاب برای هموار کردن راه وصول به غرب پدید نیامد، انقلاب برای عبور از غرب بود و در پی این عبور و مسائلی هم که به غرب‌زدگی جامعه مربوط است، رفع می‌شود.

وقتی به درستی موقعیت انقلاب را در شرایط موجود جهان ارزیابی کنیم متوجه می‌شویم نه تنها یک قطره خون شهدا ضایع نشده بلکه یک قطره عرق یک رزمنده، امروز دریایی از برکت به بار آورده است، متأسفانه عینک غرب‌زدگی بعضی از ماها نمی‌گذارد امروز و آینده‌ی خود را در رابطه با انقلاب اسلامی درست ارزیابی کنیم. شما قبل از آن که به جملات نظام تبلیغاتی استکباری توجه کنید به روانکاوی آن‌ها بیندیشید و دقت کنید در پشت این جملات چه روانی نهفته است، جهان در حال پذیرش یک انقلاب مذهبی به روش امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» است. دوستان بنده که از غرب آمده بودند می‌گفتند فیلم‌های هالیوود که همیشه برای جلب مشتری با بازیگران عریان و نیمه عریان عرضه می‌شد، در سال‌های اخیر با سوژه‌های مذهبی و غیر عریان عرضه می‌شود، چون مردم جهان به مذهب گرایش پیدا کرده‌اند. هالیوود که دلش برای دین مردم نسوخته است، چون نبض جهان در گرایش به مذهب می‌زند آن‌ها هم به مذهب روی آورده‌اند.

هنر بزرگ هر کس آن است که قبل از آن که آینده به وقوع بپیوندد، روح حاکم بر آینده را بشناسد تا نه تنها امروزش به بطالت نگذرد بلکه

برای جهت دادن به روح آینده برنامه ریزی کند. وقتی متوجه شدیم جهت گیری آینده‌ی جهان با فروافتادن حجاب مدرنیته، گرایش به مذهب است و آن هم مذهبی که از جنس مسیحیت و یهودیت نباشد، می فهمیم هر اندازه به روش انقلاب اسلامی تلاش کنیم و روح حماسی مقابله با غرب را زنده نگهداریم، در شرایطی که در پیش است بیشتر توجهات مردم جهان را به انقلاب اسلامی معطوف کرده ایم و نه تنها از این طریق امروز خود و جوانانمان را از ظلمات مدرنیته نجات داده ایم، فردا را نیز متعلق به ارزش های انقلاب اسلامی کرده ایم.

مگر ایمان به وعده‌ی خدا جز این است که قبل از وقوع آن وعده بر صادق بودن آن اطمینان داشته باشیم و تحت تأثیر جو زمانه از وعده‌ی الهی غافل نگردیم؟ آیا همه چیز حکایت از آن ندارد که شدیداً باید به آینده‌ی انقلاب اسلامی امیدوار بود؟

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

قرائت امام خمینی «رضوانه تعالی علیه»

از اسلام، گوهر حیات آینده جهان

بسم الله الرحمن الرحيم

در سالگرد ارتحال ملکوتی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» صدای بلند بانگ توحیدی او را به یاد می آوریم و به ارزیابی می نشینیم، زیرا که آن صدا ادامه ی صدای انبیاء و اولیاء بود.

حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در زمانی که فرهنگ سراسر شرک مدرنیته با آن همه ادعاها دوره ی ناکامی خود را نمایان ساخت، صدای توحیدی خود را بلند کرد تا بشر از سرگردانی غفلت از دین به خود آید. از خدا می خواهیم که با لطف و کرم خودش هرگز ما را از توجه دائمی به توحیدی که انعکاس صدای همه ی انبیاء الهی در طول تاریخ است، محروم نگرداند.

هنر شناخت زمانه

محور بحث ما این است که آیا مواظب هستیم که از زمانه ی خود عقب نیفتیم؟ و آیا می دانیم زمانه ای که در آن به سر می بریم چه زمانه ای است؟ تا روشن شود چه کاری باید بکنیم و چگونه باید بیندیشیم؟
شناختن روح زمانه و عقب افتادن از آن به تعبیر امام صادق علیه السلام موجب می شود که فتنه ها انسان را در برگیرد و انسان نتواند تحلیل درستی از

موقعیتی که در آن است، داشته باشد. حضرت می‌فرمایند: «الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَايِسُ»؛^۱ کسی که به زمان خود آگاه باشد شبهات و مسائل مبهم به او روی نمی‌آورند تا نداند چه بکند و یا چه موضع‌گیری باید داشته باشد.

ما در زمانی زندگی می‌کنیم که دقیقاً بین دو فضای فرهنگی خاص باید یکی را انتخاب کنیم و اگر تحلیل درستی از زمانه‌ی خود نداشته باشیم، از آن جهت که فعلاً موج تبلیغاتی فرهنگ مدرنیته غلبه دارد به راحتی تحت تأثیر تبلیغات پر سر و صدای آن فرهنگ قرار می‌گیریم. زیرا فرهنگ مدرنیته بیش از چهارصد سال است که ذهن و فکر مردم را تحت تأثیر ارزش‌های خود قرار داده و دائماً القاء کرده است که زمانه، زمانه‌ی اندیشه‌ی غربی است و هرکس بخواهد از زمانه عقب نیفتد باید به فکر و فرهنگ غربی رجوع کند. این قدر این موضوع تبلیغ کرده اند که ما فعلاً با قربانی‌های بسیاری از این نوع روبه‌رو هستیم، تا آن حد که برای اذهان اکثر مردم جهان پذیرفته شده که روح زمانه یعنی فرهنگ مدرنیته و هرکس در مسیری غیر از مسیر فرهنگ غربی عمل کند انسانی عقب‌افتاده و بیرون از تاریخ است. گویا هیچ نوع زندگی غیر از زندگی غربی، زندگی به حساب نمی‌آید. فرهنگ غربی در چنین بستری به خوبی توانست خود را ادامه دهد و انسان‌ها را شیفته‌ی خود نماید، به این امید که مردم جهان آن فکر و فرهنگ را پذیرفته‌اند و به چیزی ماوراء آن فکر نمی‌کنند. در چنین شرایطی ناگهان با ظهور انقلاب اسلامی خواب همه‌ی

آن‌هایی که فرهنگ غربی را بلوغ تاریخ بشری می‌دانستند پریشان شد و تصور یک نوع زندگی که نقص‌های فرهنگ مدرنیته را نداشته باشد در اندیشه‌ها شکوفه زد.

انقلاب اسلامی در متن فضای تمامیت‌خواه و همه‌گیر فرهنگ مدرنیته، فرهنگ دیگری را مطرح کرد تا انسان فرومانده از عالم قدس و معنویت بتواند دوباره با خدا آشتی کند، و همین امر موجب شد که اساس فرهنگ غربی مورد تهدید قرار گیرد. حال باید این سؤال به طور جدی برای عزیزان مطرح باشد که صدای انقلاب اسلامی، چه صدایی است که جهان غرب را به چالش کشیده است؟ غربی که به قول استراتژیست‌های غربی آن‌چنان پایه‌های فکری و فرهنگی‌اش را محکم کرده بود که هر کس هر طوری می‌خواست فکر کند مجبور بود در فضای فرهنگ مدرنیته فکر کند. حتی آن جریانی که می‌خواست با مدرنیته بجنگد، به چیزی ماوراء آن فرهنگ نظر نداشت. زیرا مدرنیته برای جنگیدن با خودش هم بستری را تدوین کرده بود که فعالیت دشمنانش هم در نهایت به همان فرهنگ منجر می‌شد. نمونه‌ی بارز آن در تقابل مارکسیسم با لیبرال دموکراسی را در شوروی و چین می‌توان یافت، به طوری که هر دوی آن کشورها به ایده‌آلی جز همان ارزش‌های غربی نظر نداشتند و در نهایت هم به غرب رسیدند، نه به چیزی دیگر.

آری همه‌ی ما باید مواظب باشیم از زمانه عقب نباشیم ولی شناخت زمانه یک کار هنرمندانه است. زیرا فهم و تشخیص این که زمانه، زمانه‌ی فرهنگ غرب و ارزش‌های غربی است که صدای تبلیغات آن در و دیوار

زندگی‌ها را اشغال کرده است، یا زمانه، زمانه‌ی حضور گوهری به نام انقلاب اسلامی است که ارزش‌های غربی را به تاریخ می‌سپارد و با روحانیتی که به همراه دارد خود را هر روز بیشتر از روز قبل به صحنه می‌آورد، کار مشکلی است. مسلم اگر زمانه را نشناسیم در آینده با حادثه‌های ناخواسته روبه‌رو می‌شویم و در آن صورت یک مرتبه متوجه خواهیم شد بر آیند ۶۰ یا ۷۰ سال تلاشمان هیچ بوده است. سؤالی که عزیزان باید از خود داشته باشند این است که چه کنیم تا با زمانه درست تعامل نماییم و بعد از مدتی با حادثه‌های ناخواسته‌ای که تمام زندگی ما را در خود می‌پیچاند، روبه‌رو نشویم؟

انقلاب اسلامی و عبور از فرهنگ شرک

در صدر اسلام آن‌هایی که با پایداری بر نظام شرک با اسلام مقابله کردند امید داشتند که فرهنگ شرک دوران جاهلیت را به عنوان رسم زمانه حفظ می‌کنند و به گمان خود در زمان زندگی می‌کنند. تمام عوامل هم دست به دست هم داده بود که آن‌ها خودشان را پیروز معرکه احساس نمایند. بسیار قلیل بودند آن‌هایی که در آن غوغای تبلیغاتی فرهنگ قریش به چیز دیگری معتقد باشند. شخصی مثل علی علیه السلام خیلی زود فهمید معنی اسلام در آن زمان یعنی چه، امثال بلال و عمار یاسر و پدر و مادرش در آن فضایی که فرهنگ شرک به عنوان یک فرهنگ پادار همه‌ی ذهن‌ها را به خود جلب کرده بود، خیلی زیبا از آن عبور کردند و متوجه آینده‌داری اسلام شدند. فهمیدند روح زمانه - بر خلاف ادعای فرهنگ شرک -

چیز دیگری است. ولی ابوسفیان و امثال او نفهمیدند و سعی کردند آن فکر و فرهنگ را حفظ کنند و لذا با پیروزی فرهنگ اسلام، همه‌ی گذشته‌ی آن‌ها نفی شد، و این بدترین شکل از احساس پوچی است. زیرا از یک طرف نتوانستند تاریخ خود را با اسلام رقم بزنند، از طرف دیگر اسلام تاریخ شرک را در هم پیچید و نفی نمود و لذا وقتی هم که منافقانه مسلمان شدند با اسلام زندگی نکردند تا پوچی گذشته را جبران کنند، هنوز در فضای ارزش‌های فرهنگ شرک به سر می‌بردند که در جلو چشمشان روز به روز بی‌رنگ می‌شد.

اراده‌ی بشر در عبور از مدرنیته

ما دلائلی را که نشان بدهد آینده از آن اسلامی است که به قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به صحنه آمده است ارائه خواهیم داد، در عین این‌که هرگز چشم‌هایمان را نسبت به مشکلاتی که در جامعه هست بسته‌ایم و از آن همه‌ی فعالیتی که برای فاسد کردن نسل جوان به کار گرفته می‌شود غافل نیستیم، آن هم نسلی که قرار است انقلاب اسلامی را حفظ کند. با توجه به همه‌ی این‌ها می‌خواهیم بگوییم آینده از آن اسلامی است که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تبیین فرمود و به صحنه آورد و با حرکت‌هایی که در آینده در متن انقلاب اسلامی نهفته است از مشکلات فوق نیز عبور می‌کنیم.

امروز به‌خوبی آثار به تنگ آمدن جهان را از فرهنگ مدرنیته و به تبع آن از لیبرال دموکراسی می‌توان احساس کرد، در حلی که متفکران غربی

چیز قابل جایگزینی نیافته‌اند و زمینه‌ی پشت کردن به مدرنیته در شعارهای «پسا مدرن» به خوبی قابل احساس است. این که غرب در ابتدای قرن بیستم به نحو گسترده‌ای از مارکسیسم استقبال کرد به جهت همین بود که متوجه شد فرهنگ مدرنیته جوابگوی نیازهای بشر نیست، تصور جوانان در اوایل قرن بیستم این بود که مارکسیسم مقابل فرهنگ مدرنیته است و لذا نه تنها جوانان و تحصیل کرده‌های کشورهای غربی به استقبال احزابی رفتند که مارکسیسم را تبلیغ می‌کرد، روشنفکران روسیه و چین و امریکای جنوبی و خاور دور همه و همه امیدوارانه جهت عبور از نظام‌های سیاسی کشورهاشان که غرب زده بود، به مارکسیسم روی آوردند، در حدی که مارکس بنیانگذار مکتب مارکسیسم قبل از آن که روسیه اولین کشور مارکسیسم دنیا شود، پیش‌بینی کرده بود با توجه به استقبالی که مردم انگلستان از مارکسیسم کرده‌اند، کشور انگلستان اولین کشوری باشد که با نظام مارکسیسم اداره شود.

جواب‌دادن مارکسیسم به آرمان‌هایی که بشر می‌خواست از طریق مارکسیسم از تنگناهای مدرنیته آزاد شود موجب شد که باز جهان در انتظار چیزی بماند که نه لیبرال دموکراسی است و نه مارکسیسم، آن‌ها گوهری را می‌طلبند که در عین سر و سامان‌دادن به زندگی زمینی، زندگی آن‌ها را از عالم قدس و معنویت منقطع ننماید و چنین چیزی نه در یهودیت و مسیحیت موجود، و نه در مکتب‌هایی مثل بودا قابل پیگیری است، زیرا در هیچ کدام از مکتب‌های موجود دو جنبه‌ی سیاسی و الهی در کنار هم قرار ندارد و آن نوع معنویتی هم که مدرنیسم می‌پذیرد، یک نوع

معنویت ساختگی و وارونه‌ای است که بیشتر برای تخلیه‌ی روانی است و نه سیر انسان از عالم کثرت به عالم وحدت.

آینده‌ی جهان و انقلاب اسلامی

آنچه افق آینده‌ی انقلاب اسلامی را روشن‌تر می‌کند بحرانی است که تمام ابعاد فرهنگ مدرنیته را در بر گرفته به طوری که هیچ نقطه‌ی برون‌رفتِ امیدوارکننده‌ای در پیش روی خود ندارد، تمام طرح‌های مطرح‌شده توسط استراتژیست‌های غرب، برای برون‌رفت از وضع موجود است، بدون آن که به آینده‌ی آن طرح‌ها فکر شود. فرهنگ مدرنیته از یک طرف راهی برای برگشت به مسیحیتی که دین را از سیاست جدا کرده است، ندارد، از طرف دیگر وضع موجود خود را کاملاً غیر قابل قبول می‌داند و این نهایت بی‌آیندگی و بحران است. اگر شخصی مثل آقای اوباما رئیس جمهور آمریکا، شعار خود را «تغییر» قرار می‌دهد، به همین معنی است که روح فرهنگ غربی از وضع موجود به تنگ آمده و می‌خواهد از آن بیرون آید. مشکلات پیش آمده کاملاً قابل پیش‌بینی بود. بیش از هفتاد سال پیش دانشمندان غربی از وجود چنین مشکلاتی در آینده خبر دادند،^۲ چون آن‌ها متوجه بودند ذات فرهنگ غربی حتماً موجب پیدایش تنگناهای اساسی برای بشریت است. امروزه با ظهور بیشتر آن تنگناها راحت‌تر می‌توان در مورد عبور از فرهنگ غربی سخن گفت.

۲- به کتاب‌های «رنه گنون» و «اشپینگر» رجوع شود.

این که می بینید آمریکا در نوع مدیریت سیاسی که برای خود تعریف کرده است از یک طرف مجبور است از موجودیت اسرائیل دفاع کند و از طرف دیگر باید اعرابی را راضی نگه دارد که معتقدند اسرائیل یک کشور غاصب است، خبر از بحرانی می دهد که در کل تفکر غربی نهفته است. عین این تناقض در نظام اقتصادی و آموزشی آن ها موجود است. عمده آن است که متوجه شویم راه برون رفت از این بحران ها برای غرب در تعریفی که برای خود کرده وجود ندارد. زیرا نه می تواند به توانایی های فرهنگ مدرنیته برای رهایی از آن بحران ها امیدوار باشد و نه می تواند به مسیحیت برگردد، این جا است که می بینیم جهان آماده ی پذیرش تفکری است که نه لیبرالیسم و مارکسیسم است و نه مسیحی، و این در حالی است که انقلاب اسلامی را روبه روی خود دارد و می تواند پیام آن را دریافت کند.

انقلاب اسلامی هرگز مسیحیت را دعوت به اسلام نمی کند، همچنان که اهل سنت را دعوت به شیعه شدن نمی نماید، بلکه پیام آن این است که با قرائتی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» دارد، سرمایه های دینی خود را بازخوانی کنند و نگاه خود را به نظام زندگی با توجه به نگاهی که انقلاب اسلامی به زندگی انداخته است، تصحیح نمایند. تحت تأثیر همین نگاه بود که کلیساهای آمریکای جنوبی در کنار سیاسیون آن کشورها وارد انقلاب های مذهبی شدند و یا برادران اهل سنت در غزه وارد فرهنگ مقاومت در مقابل اسرائیل گشتند.

کافی است نگاه مردم نسبت به غرب تغییر کند، ناخود آگاه با قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به متون دینی خود برگشت می نمایند و با آن دید

متون خود را بازخوانی می نمایند، همان طور که روشنفکران کشورهای اسلامی در قرن نوزدهم و بیستم، به سرعت تحت تأثیر نگاه غربی قرار گرفتند تا آن جا که سفیر انگلستان و فرانسه و اسپانیا و ایتالیا و هلند در تصمیم گیری برای مردم کشورهای اسلامی نفوذ بیشتری داشتند تا خود مردم، و این به جهت آن بود که نخبه گان آن کشورها نگاه غربی را برای خود پذیرفته بودند و اندیشه ها آماده ی تأثیرپذیری از آن فکر و فرهنگ بود و با قرائت غربی زندگی را تعریف کردند. حال با به بن بست رسیدن نگاه غربی و تضاد حاکمان کشورهای اسلامی با مردم، مسلم است که دیگر مردم تحمل آن وضع را نخواهند داشت و از این طرف در مقابل خود، انقلاب اسلامی را می بینند که پیام عبور از آن وضع را به خوبی به ذهن ها و قلب های مردم رسانده است.

انقلاب اسلامی و توان نفی موانع

اگر دلیل جدی داریم که انقلاب اسلامی در آینده ی تاریخ جهان، حضوری فعال خواهد داشت باید روی مسائل موجود کشورمان و مشکلات آن، طور دیگری برنامه ریزی کنیم و متوجه باشیم دیگر نباید نظام آموزشی و اقتصادی خود را در ذیل فرهنگ غربی تعریف نمائیم. زیرا اولاً: انقلاب اسلامی به جهت پشتوانه ی اسلامی و شیعی خود، جوابگوی همه ی مسائل بشر می باشد. ثانیاً: قدرت حذف رقیب و بیرون آمدن از توطئه هایی که دشمنانش طراحی می کنند را دارد و به همین جهت با حضور خود در عرصه ی سیاست جهانی خیلی سریع رقیب خود

را به چالش انداخت، و می‌طلبید که عزیزان مسئله را ساده نگیرند. زیرا اگر بانگ بلند توحیدی این قرن درست شنیده نشود، این طور نیست که انقلاب اسلامی جای خود را در جهان معاصر باز نکند، ولی امکان دارد شما از حرکت جهانی انقلاب باز بمانید و گرفتار روزمرگی‌ها و فرهنگ پوچ‌انگاری دنیای مدرن شوید. در آن صورت ما به مزبله تاریخ سپرده می‌شویم، زیرا تاریخ این انقلاب گواه است که به جهت حقانیتی که دارد، به راحتی رقیب خود را به چالش می‌کشد و مشکلات ذاتی‌اش را نمایان می‌کند، در همین راستا آقای کیسینجر می‌گوید: «مشکلات ما تماماً از زمان خمینی به وجود آمد» چون در مقابل خود رقیبی را می‌بینند که صرفاً با معادلات مادی که آن‌ها می‌شناسند، به میدان نیامده تا آن‌ها احساس کنند توان مقابله با او را دارند. حرف کیسینجر این است که یک فکری، تمام برنامه‌های مدوّن بسیار دقیق‌شان را به هم ریخته است.

بیش از چهار صد سال است غربی‌ها به جهت امید به آینده، برنامه‌های منظم و درازمدت برای خود تنظیم کرده‌اند. مثل همان برنامه‌هایی که ما به عنوان سرمایه‌ای بزرگ، در حوزه‌های علمیه خود داریم و منجر می‌شود که بتوانیم مجتهد پیروانیم و این توانایی به جهت نیاز همه‌ی دوران‌ها به فقه، برای ما نهادینه شده است. فرهنگ مدرنیته با تصور آن که همه‌ی آینده‌ی جهان را در اختیار دارد در هر برنامه‌ای به جهانی بودن آن برنامه و به همیشگی بودن آن می‌اندیشد، که نمونه‌ی سیاسی این نوع برنامه‌ریزی را در خاطرات مستر همفر ملاحظه می‌کنید که چگونه یک جاسوس انگلیسی تا درجه‌ی اجتهاد در حوزه نجف نفوذ می‌کند و برای آینده‌ی

جهان اسلام برنامه ریزی می نماید. این بدیهی است که هر فکر و فرهنگی که خود را در آینده ی جهان احساس کرد سعی می کند ابعاد فرهنگی خود را با دو شاخصه ی «همیشگی بودن» و «جهانی بودن» پایه ریزی کند و بر اساس همین خصوصیات است که ملاحظه می فرمائید تمام حرکت های غربی ها برای مقابله با انقلاب اسلامی با برنامه ی قبلی همراه است و یک مرتبه ما با توطئه ی ریشه دار روبه رو می شویم، توطئه هایی که از همه تجربه های فرهنگ سلطه برای مقابله با نظام اسلامی بهره برده است.

یکی از شخصیت های بزرگ غربی که او را پدر غرب جدید به شمار می آورند، آقای «فرانسیس بیکن» است وی کتابی به نام «ارغنون نو» دارد. این آقا برای کوچک ترین تصمیم گیری هایی که باید غرب جدید انجام دهد برنامه می دهد. وقتی شما نظرات بیکن را در آن کتاب می خوانید باور می کنید که به واقع نطفه ی فکری غرب جدید بر اساس افکار فرانسیس بیکن پایه ریزی شده است. همان طور که منطق ارسطو یک نظم فکری برای تمدن های گذشته بود، «ارغنون نو» منطق فرهنگ مدرنیته است برای ساختن جهان مدرن.

حالا آقای کیسینجر با آن پشتوانه ای که امثال بیکن پایه ریزی کرده، می گوید ما با این برنامه هایی که در تمام زوایای زندگی خودمان پایه ریزی کرده بودیم، پدیده ای به اسم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می آید همه ی آن برنامه ها را به هم می ریزد، معنی این که عرض می کنم انقلاب اسلامی توان به چالش کشاندن رقیب خود را دارد از این زاویه است. آقای آلوین تافلر یکی از استراتژیست های کشور امریکا است و در حال حاضر از مشاوران

کاخ سفید می‌باشد، کتاب‌هایش در کل جهان از پر فروش‌ترین کتاب‌ها به حساب می‌آید، او می‌گوید: امام خمینی با جمله‌ی «ملت‌ی که شهادت دارد اسارت ندارد» جبهه‌ی مبارزه را تغییر داد. و دیگر او است که جبهه‌ی مبارزه را تعیین می‌کند و ارتش اسرائیل را با همین منطق از طریق جوانان لبنان، از جنوب لبنان بیرون کرد، و نهضت حماس را با همین فرمول به امتیاز خواهی از اسرائیل کشاند. یکی از محققین تحقیق خوبی انجام داده است، می‌گوید سال‌های سال کشته‌های فلسطینی‌ها نسبت به اسرائیل هفتاد و پنج نفر در مقابل یک نفر بود ولی در چند ساله‌ی اخیر کشته‌های فلسطینی‌ها نسبت به اسرائیل نسبت دو به یک است و این در حالی است که اسرائیل یک کشور تا دندان مسلح است. تافلر می‌گوید جبهه‌ی مبارزه در عصر حاضر را امام خمینی مشخص می‌کند و آن جبهه با جمله‌ی «ملت‌ی که شهادت دارد اسارت ندارد» شروع شد چون در این نگاه چیزی بالاتر از محاسبات مادی مد نظر قرار می‌گیرد. در راستای توان انقلاب اسلامی در حذف رقیب، حرف شبکه‌ی تلویزیونی CNN قابل تأمل است که می‌گوید: «اسلام پس از ۱۴ قرن شاهد یک دوران شکوفایی دوباره است» التفات بفرمایید از چه زاویه‌ای به این جملات باید توجه کرد، در حالی که فرهنگ مدرنیته خود را برای حذف هر رقیبی آماده کرده است، در مقابل ممانعت از شکوفایی دوباره‌ی اسلام خود را عاجز می‌داند. این‌ها بیش از چهارصد سال است برنامه‌ریزی کرده‌اند تا اسلام را از صحنه‌ی تاریخ بیرون کنند، حالا می‌گویند: «اسلام نه تنها از صحنه بیرون نرفته بلکه در سرتاسر جهان از مرزهای جغرافیایی عبور کرده است و به یک نظام

قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از اسلام، گوهر حیات آینده جهان ۱۹۵

قانونمند و پرتطرفدار برای عبور از زندگی بحران زده‌ی کنونی تبدیل شده. در ادامه می‌گوید: «رنسانس اسلامی آغاز شده است». این‌ها نشان می‌دهد که در جهان قطب‌بندی جدیدی به وجود آمده که اسلام به قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این قطب‌بندی نقش اساسی دارد. و این به جهت آن است که انقلاب اسلامی بر اساس منطقی‌ترین تفکر، یعنی حاکمیت حکم خدا بر مناسبات فردی و اجتماعی انسان‌ها به صحنه آمده است، آن هم در شرایطی که بشریت دوران دوری از خدا را در دوران معاصر تجربه کرده و به پوچی و نیهیلیسم گرفتار شده است.

جهانی‌بودن و همیشگی‌بودن انقلاب اسلامی

آنچه عزیزان باید مورد توجه قرار دهند این است که آیا انقلاب اسلامی و در اصل دین اسلام، سخن آینده‌ی جهان است؟ و اگر خارج از هر گونه احساسات و با دقت کامل در وضع موجود جهان، به این نتیجه رسیده‌ایم، باید نگاهمان به زندگی و تعریف لوازم زندگی آرام‌آرام مطابق ارزش‌های انقلاب اسلامی باشد و نه ارزش‌های فرهنگ مدرنیته و برنامه‌هایمان را با دو شاخصه‌ی «جهانی‌بودن» و «همیشگی‌بودن» پایه‌ریزی کنیم.

بحران جهان اسلام از آنجایی شروع شد که در مقابل فرهنگ مدرنیته، به جهت ضعف قرائتی که از اسلام داشت، نتوانست خود را بنمایاند. وقتی اسلام یک مرتبه با غربی روبه‌رو شد که با رنسانس شخصیت جدیدی به خود داده بود، نتوانست خود را جمع کند، و جهان اسلام با

خودباختگی‌هایی که حاکمان و روشن‌فکران از خود نشان دادند، از پای نشست، انعکاس از پانزده‌تن را به صورت‌های مختلف می‌توان دید. امثال کسروی به کلی اسلام را کنار گذاشتند، عده‌ای مناسبات اجتماعی، سیاسی، آموزشی و اقتصادی کشورهای اسلامی را به غرب واگذاشتند و اسلام را در حدّ عقیده‌ی فردی پذیرفتند که نمونه‌ی امروزین آن گروه‌های ملی‌مذهبی هستند. بالآخره خودباختگی جهان اسلام همچنان ادامه یافت تا انقلاب اسلامی، ماوراء دنیای مدرن، به صحنه آمد. نوع قرائتی که انقلاب اسلامی از اسلام ارائه داد، حرف جدیدی نیست ولی با آرایش و نظمی جدید که حکایت از توان عبور از فرهنگ مدرنیته را دارد، به صحنه آمد. این قرائت، قرائتی از اسلام است که می‌تواند جهان به‌خصوص جهان اسلام را از غرب بحران‌زده‌رهایی بخشد و به همین جهت به سرعت ذهن‌ها را متوجه خود کرده است. زیرا از یک طرف فرهنگ غرب در هر کشور پا می‌گذارد آن کشور را دچار بحران‌های گوناگون کرد، و از طرفی طوری خود را تبلیغ می‌کرد که ذهن‌ها به چیز دیگری معطوف نمی‌شد. ولی با طرح انقلاب اسلامی بسیاری متوجه شدند، این اسلام با چنین قرائتی همان اسلامی است که می‌تواند جهان اسلام را از بحران موجود آزاد کند. و لذا با قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از اسلام، بازخیزی اسلامی شروع شد، چون انقلاب اسلامی، نوعی انقلاب فکری فرهنگی است که مرز جغرافیایی برای خود تعیین نکرده است و مخاطب آن، همه‌ی افکار و اندیشه‌ها است.

ممکن است این سؤال پیش آید، چرا دویست سال پیش چنین انقلابی واقع نشد، یا چرا در انقلاب مشروطه چنین توجهی شد، برای آن انقلاب پیش نیامد؟ در جواب این سؤال ابتدا باید به مردمی بودن انقلاب اسلامی توجه داشت و آن هم به نحوه‌ی خاصی از مردمی بودن. در انقلاب مشروطه مردم به آن معنی که در انقلاب اسلامی انقلاب کردند، در صحنه نبودند، مجموعه‌ای از روشنفکران و روحانیون شهرهای بزرگ وارد انقلاب شدند، مثلاً در اصفهان، آیت الله آقا نجفی «رحمة الله علیه» و یک عده از مؤمنین در میدان بودند، یا در نهضت ملی شدن نفت، آیت الله کاشانی از یک طرف و مجموعه‌ای از مردم تهران و آقای مصدق و حزب ایشان به میدان آمدند. یک عده از مؤمنین به طرفداری آیت الله کاشانی و عده‌ای از روشنفکران به طرفداری آقای مصدق، به صحنه آمدند و آن کار مبارک را پایه گذاری کردند. ولی انقلاب اسلامی از نظر مردمی بودن، در ذات خود با همه‌ی انقلاب‌های اخیر دنیا متفاوت است، به طوری که در روستاها بیشتر حضور داشت تا در شهرها، آن هم با انگیزه‌ای کاملاً الهی، هیچ حزبی و هیچ طبقه‌ی خاصی نمی توانست اهداف خود را بر انگیزه‌ی مردم تحمیل کند، روح مردم با انگیزه‌ی تغییر سرنوشت خود از حاکمیت شاهان به حاکمیت خدا به صحنه آمد، به همین جهت هم سیاستمداران نباید فکر کنند انقلاب از آن‌هاست و هر طور خواستند می توانند برای کشور تصمیم بگیرند. انصاف این است که ملتی متوجه شد از طریق اسلام می تواند سرنوشت خود را از سرنوشت زندگی غربی - که سراسر زندگی‌ها را فرا گرفته بود - جدا کند و چون تمام جهان، به خصوص جهان اسلام،

زندگی غربی را برای خود یک تنگنا می دید، با ظهور انقلاب اسلامی به آن انقلاب توجهی خاص شد و بازخیزی اسلامی معنی پیدا کرد، به خصوص که مردم، انقلاب اسلامی را از نقطه ضعف ضد قدسی که دنیای مدرن گرفتار آن است و همین امر موجب بحران آن شده است، مبرا دیدند.

«انتونی گیدنز» استاد جامعه شناسی، در کتاب «پدیده ی نوزایی» می گوید: «بازی قدرت جهانی که در دهه های آینده پدید خواهد آمد بدون در نظر گرفتن قدرت روزافزون اسلام قابل درک نیست» به این معنی که کسی نمی تواند آینده ی جهان را درک کند مگر این که جای اسلامی که قدرت روزافزون خود را نشان داده است، مشخص نماید. به عبارت دیگر، آینده ی جهان با توجه به حضور اسلام قابل تحلیل است. علت این امر هم مشخص است زیرا در حال حاضر همه ی تمدن های جهانی در منجلاب تمدن مدرن غرق شده اند و هیچ هویت مستقلی از آن ها نمانده مگر اسلامی که به قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در میان است، یعنی اسلام نقش آفرین و تأثیرگذار.

سیری به سوی پیش بینی توطئه ها

عمده آن است که ما متوجه زمانه ی خود باشیم، تا جایگاه توطئه های دشمن را خوب بشناسیم. ما معتقدیم دشمن با تمام وجود جهت حذف یا توقف انقلاب اسلامی در حال توطئه است و ما در بسیاری از مواقع جایگاه توطئه ها و نسبت آن ها را با انقلاب اسلامی نمی فهمیم و از نقطه ای که

توطئه‌ها انقلاب را نشانه رفته‌اند غافلیم و به همین جهت نمی‌فهمیم چرا آن نتیجه‌ای که باید به کمک انقلاب اسلامی به دست آوریم، به دست نمی‌آید. در حالی که اگر انقلاب اسلامی یک قدم جلوتر بیاید و به جای توجه به توطئه‌های دشمن، جایگاه توطئه‌ها را از یک طرف، و هدفی را که توطئه‌ها نشانه رفته‌اند، از طرف دیگر بشناسد، به خوبی می‌توان برنامه‌ریزی کرد و از مرحله‌ی مقابله با توطئه به مرحله‌ی پیش‌بینی توطئه‌ها رسید.

در اولین قدم باید نسبت انقلاب اسلامی با فرهنگ غربی روشن شود تا متوجه زمانه‌ی خود باشیم و جایگاه توطئه‌های دشمن را خوب بشناسیم و نه تنها خودمان طعمه‌ی آن‌ها نشویم، قدرت پیش‌بینی آن‌ها نیز در ما رشد کند و برنامه‌های دشمن را از قبل پیش‌بینی کنیم. باید از خود پرسید چه شد که عده‌ای از انقلابیون طعمه‌ی توطئه‌هایی شدند که در نتیجه‌ی آن توطئه‌ها از ارتباط با گوهر زمانه، یعنی انقلاب اسلامی، محروم شدند و از تاریخ نورانی اهل معنا بیرون افتادند؟ جواب این سؤال را باید در غفلت آن‌ها از جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی جستجو کرد، این‌ها در عین این که می‌خواستند از استبداد نظام شاهنشاهی آزاد باشند به چیزی ماوراء نظام غربی فکر نمی‌کردند و بدون آن که گوهر اصلی انقلاب اسلامی را بشناسند، ابتدا انقلاب اسلامی را همراهی کردند ولی از آن مرحله‌ای که انقلاب اسلامی چهره‌ی عبور از غرب را شروع کرد، دیگر نتوانستند آن را همراهی کنند و حتی بعضاً به مخالفت برخاستند که چرا انقلاب اسلامی با مقابله با نظام سلطه برای خود دشمن تراشی می‌کند. از آن بدتر، آثار نفوذ

فرهنگ غربی و بروز بی بند و باری ها و فسادهای اقتصادی را که نتیجه ی نزدیکی کشور ایران به فرهنگ غربی بود، به پای روحیه ی انقلابی گذاشتند و در عمل خواستند با عبور از انقلاب، کشور را به غرب زدگی بیشتر آلوده کنند و با بی تفاوتی نسبت به حرکت بزرگی که این انقلاب توحیدی شروع کرده است، کلاه خودشان را گرفتند تا باد نبرد. بنده به خودم و به شما عزیزان توصیه می کنم از سرنوشت این افراد عبرت بگیرید. اولاً: مواظب باشید که به تحلیل هایی گرفتار نشوید که آن افراد گرفتار شدند و با چشم فرهنگ غربی انقلاب اسلامی را تحلیل کردند. شرط این که مسائل را درست تحلیل کنیم آن است که بفهمیم توطئه های جهان سلطه چه خصوصیتی دارد و چه پیامی را می خواهد القاء کند و ما از چه زاویه ای باید توطئه ها را نگاه کنیم، وگرنه به جو تبلیغاتی فرهنگ سلطه اصالت می دهیم و با صاحبان آن صدا همسخن می شویم. آیا این همه تبلیغات برای بزرگ نشان دادن مشکلات، برای رفع مشکلات است، یا برای ناتوان نشان دادن نظام اسلامی و پنهان کردن ناتوانائی های فرهنگ غربی است؟ وقتی جایگاه توطئه را فهمیدیم دیگر از منظری که غرب، ذهن و زبان ما را مدیریت می کند به مشکلات نظام اسلامی نمی نگرییم تا فکر کنیم با پناه آوردن به غرب، می توان آن مشکلات را مرتفع کرد، که این ظلم بزرگی است به انقلاب اسلامی و نادیده گرفتن توانائی هایی که حتی می تواند از مشکلات حاصل از غرب زدگی، ما را خارج کند. ثانیاً: گوهری در حال شکل گرفتن است که اگر آن را درست بشناسیم، در آینده با حادثه های غیر قابل پیش بینی روبه رو نمی شویم. بر این موضوع

تأکید دارم که گوهری در حال شکل گرفتن است که فطرت انسان‌ها را مورد خطاب قرار داده است و به همین جهت آن‌هایی که با آن مقابله کنند و یا آن‌هایی که با آن قهر نمایند، همه را به هیچ می‌گیرد و جلو می‌رود. سرنوشت منافقین خلق از یک طرف و سیاسیون ورشکسته از طرف دیگر، حادثه‌های عبرت‌آموزی است. و این غیر از اعترافاتی است که استراتژیست‌های کاخ سفید بر زبان راندند، مبنی بر این که بر خورد سی ساله‌ی گذشته‌ی آمریکا با ایران به کلی غلط بوده و نتیجه‌ی عکس داده است.

باید از خود سؤال کرد؛ آن گروه‌های داخلی و آن کشورهای خارجی که با انقلاب اسلامی برخورد کردند، در حال حاضر کدامشان در یک نشاط امیدوارانه و یک حیات طبیعی قرار دارند؟ بیشتر عرض من در رابطه با این است که ببینید آن‌هایی که از انقلاب فاصله گرفتند و رفتند سر خود را بگیرند که کلاهشان را باد نبرد، الان در چه شرایطی هستند؟ جز این است که در شرایط انزوا و پوچی و فساد دختر و پسرشان و اعتراض به همه چیز، دارند خود را می‌خورند؟ تعبیر بنده این است که؛ «انقلاب اسلامی مخالفان خود را پوچ و بی‌تاریخ می‌کند.»

یکی از شکل‌های توطئه نسبت به انقلاب اسلامی تحریف واقعیت تاریخی انقلاب است و این که آن را به عنوان یک حرکت احساسی مطرح کنند و نه یک مکتب ریشه‌دار. در این نحوه از توطئه، نمی‌گویند که انقلاب اسلامی موجود نیست، می‌گویند: یک شخص بزرگی که دارای شخصیت کاریزمایی بود احساسات مردم را تحریک نمود و مردم نظام

شاهنشاهی را سرنگون کردند. «کاریزما» اصطلاحی است که به ظاهر مدح است ولی در باطن مدح نیست، چون معتقدند شخصیت‌های کاریزمایی با عقل و منطق غربی عمل نمی‌کنند و لذا غیر منطقی هستند و مردم را با احساسات وارد عمل می‌نمایند و آن‌ها را به ناکجا آباد می‌کشانند. آری ما در تاریخ از این گونه افراد داشته‌ایم ولی فرهنگ غرب، بین کسی که بر اساس روش انبیاء و منطق بر سنت‌های الهی عمل می‌کند با کسی که مردم را با تحریک احساسات به کاری می‌کشاند، فرق نمی‌گذارد. غرب سعی می‌کند به ما القاء کند که چون کار حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» پشتوانه‌ی علمی و منطقی ندارد، پس از مدتی به موزه سپرده می‌شود. بر اساس چنین تعریفی از حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه»، انقلابیونی که تحت تأثیر فرهنگ غرب باشند، از ادامه‌ی وفاداری به انقلاب عقب‌نشینی می‌کنند.

ضعفی که از آن رنج می‌بریم

آنچه موجب می‌شود که عده‌ای گمان کنند انقلاب یک موج احساسی بود که فرو نشست و تمام شد، عدم حضور مناسبات دینی و انقلابی در نظام اداری و آموزشی و اقتصادی ما است. در حالی که باید عنایت داشته باشید همان‌طور که اگر یک فرهنگ به بحران افتاد و سقوط کرد، آثار آن به مرور از صحنه‌ی مناسبات زندگی انسان‌ها برطرف می‌شود، اگر فکر و فرهنگی شروع به بالیدن کرد، به مرور موانع ظهور خود را برطرف می‌کند و خود را می‌نماید. عمده پشتوانه‌ی معرفتی انقلاب اسلامی است که به خوبی توان به چالش کشیدن فرهنگ مدرنیته را

قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از اسلام، گوهر حیات آینده جهان ۲۰۳

دارد و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نه تنها به آن معنی که عرض کردم یک شخصیت کاریزمایی نبود، بلکه یک فرهنگ بود، فرهنگی که متذکر عبور بشر از فرهنگ لیبرال دموکراسی به فرهنگ انبیاء است. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با پشتوانه‌ی مکتب اسلام راه عبور از فرهنگ مدرنیته را در عصر حاضر نشان دادند، از این به بعد هر جا اسلام خود را طرح کند، نگاه امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آن جا ظهور دارد و به سایر مکتب‌های الهی نیز مدد می‌رساند تا از این منظر به سرمایه‌های دینی‌شان بنگرند و از بحران جهان موجود آزاد شوند.

رسالت نیروهای معتقد به انقلاب اسلامی آن است که این نوع توجه را به سایر مسلمانان متذکر شوند و به مکاتب الهی دیگر کمک کنند تا خود را با ارزش‌هایی که انبیاء الهی آوردند، بازخوانی نمایند. بر همین اساس بود که گروهی از مسیحیان لبنان با نیروی مقاومت حزب الله هماهنگ شدند، و یا کشورهای آمریکای جنوبی با انقلاب ایران احساس هماهنگی می‌کنند.

انقلاب اسلامی حرکتی است تمدن‌ساز و به همین جهت از هر نوع حرکت تندی احتراز می‌کند. وقتی مبارزان حزب الله لبنان در کانال سوئز مین گذاشتند تا مسیر حرکت کشتی‌ها را ناامن کنند و به کشورهای که دست اسرائیل را در تجاوز به جنوب لبنان باز گذارده‌اند اعتراض نمایند، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با تندی تمام با کار آن‌ها برخورد کردند و فرمودند: شما حق ندارید قواعد بین المللی را به هم بزنید و جهان را ناامن کنید. آن‌ها هم سریعاً مین‌ها را جمع‌آوری کردند و اعلام تبعیت از

۲۰۴..... امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و خود آگاهی تاریخی

دستورات حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نمودند. چون جریان حزب الله لبنان به تبع انقلاب اسلامی یک مکتب است و آرام آرام جای خود را در لبنان و فلسطین و سایر کشورها باز می کند.

ریشه‌ی تاریخی شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

وقتی متوجه شدیم انقلاب اسلامی با پشتوانه‌ی مکتب اسلام و با نگاهی که تشیع به عالم دارد، وارد تاریخ شده است، می بینیم از این به بعد همه چیز معنی جدیدی به خود می گیرد، به طوری که هر حرکتی یا در اردوگاه انقلاب اسلامی است و یا متعلق به اردوگاه مقابل است. تا دیروز به راحتی خانواده‌ها گرفتار غرب زدگی می شدند ولی هیچ معنی مشخصی از آن غرب زدگی مطرح نبود تا جایگاه آن‌ها را تعیین کند، ولی با طرح فرهنگ انقلاب اسلامی، موضوع بیگانه بودن فرهنگ غربی ظهور کرد، از این به بعد معلوم است حرکات و افکاری که تحت تأثیر غربی‌ها ظهور کند یک بیماری است و با روح جامعه‌ی اسلامی هماهنگ نیست. این جا است که فضای جایگزینی ارزش‌های اسلامی به جای ارزش‌های غربی جای خود را باز می کند و حتی گروه‌های غرب زده تظاهر به وفاداری به ارزش‌های انقلابی می نمایند و از این طریق ناخواسته هضم فرهنگ دینی می شوند.

ما در اسلام افرادی را داشته ایم که با انگیزه‌های دینی حرکتی را شروع کرده اند ولی چون حساب شده کار را شروع نکردند و با پشتوانه‌ی دینی لازم به صحنه نیامدند پس از مدتی که رهبر آن حرکت کشته شد آن

حرکت متوقف گشت. در همین راستا حضرت صادق علیه السلام در عین این که به نیت زید بن علی و فرزندان یحی بن زید احترام می گذارند، آن ها را از مبارزه علیه بنی امیه در آن مقطع بر حذر می دارند، و در دوران معاصر در عین احترام به شخصیت و نیت مرحوم میرزا کوچک خان جنگلی نمی دانم چرا ایشان در آن مقطع از روش مرحوم مدرس پیروی نکرد. میل مقدس برای وارد شدن در یک حرکت کافی نیست. آیا می توان حرکت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را با حرکت مرحوم میرزا کوچک خان مقایسه کرد؟ نمی خواهم زحمات و دلسوزی های آن ها را نادیده بگیرم، گله ی بنده آن است که مگر خداوند برای امثال خیابانی و میرزا کوچک خان جنگلی و ژنرال محمد تقی پسیان، مرحوم آیت الله مدرس را به عنوان مجتهدی صاحب مکتب که ریشه در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام داشت، نگذاشته بود، چرا بی مدرس حرکت کردند؟ مدرّسی که حتی انقلاب اسلامی ما از او تغذیه می کند و جلو می رود. مرحوم مدرس در زمان خود بهترین عملی را که باید انجام دهد انجام داد، و اگر نیروهای متدین اطراف او را گرفته بودند به نتیجه بهتری می رسید.

اگر تصور کنیم حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یک شخصیت کاریزمایی است و پیرو آن، انقلاب اسلامی هم صرفاً ظهور احساسات مردم وفادار به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است، دیر یا زود از وفاداری به انقلاب باز می مانیم، به خصوص که هنوز انقلاب اسلامی نتوانسته است حضور فرهنگی خود را در مناسبات اقتصادی و آموزشی جامعه ی ایرانی ظاهر کند. در حالی که اگر ذات و گوهر انقلاب اسلامی را از یک طرف،

و خاستگاه تاریخی آن را که ریشه در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام دارد، از طرف دیگر بشناسیم، نه تنها از طریق انقلاب اسلامی به غرب برگشت نمی‌کنیم، بلکه سعی می‌کنیم تا فرهنگ انقلاب اسلامی در مناسبات اقتصادی و آموزشی جامعه هرچه بهتر جا باز کند و از معضلاتی که غرب برای مردم پیش آورده، آزاد شویم.

مبانی علمی و عقلی ولایت فقیه

یکی از صورت‌های توطئه علیه انقلاب اسلامی غیر منطقی جلوه‌دادن اندیشه‌ی ولایت فقیه است، تا مردم تصور کنند آن اندیشه‌ی فاقد ساختار عقلی و علمی است و نتیجه بگیرند اگر از طریق اندیشه ولایت فقیه با فرهنگ غربی مقابله شود، مقابله‌ی عقیمی خواهد بود، زیرا بنا به تبلیغات غربی‌ها، از یک طرف اندیشه‌ی غربی یک اندیشه عقلانی است و نه احساساتی، و از طرف دیگر اندیشه‌ی ولایت فقیه یک اندیشه‌ی غیر عقلانی و احساساتی است! می‌گویند: همان‌طور که کلیسا نتوانست اندیشه‌ی غیر عقلانی خود را بر اندیشه‌ی کپرنیک در مورد نجوم تحمیل کند، و کشیشان از علم غربی شکست خوردند، روحانیون هم با اصرار بر اندیشه‌ی ولایت فقیه، از نظام لیبرال دموکراسی شکست می‌خورند. در حالی که هرگز این دو موضوع قابل مقایسه نیست و به واقع اگر اندیشه‌ی ولایت فقیه یک حرف بی‌پشتوانه است نباید وسایل ارتباط جمعی دنیا این همه در مقابل آن به تلاطم باشند و همه سعی خود را بکنند که صدای این اندیشه به گوش مردم دنیا نرسد.

قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از اسلام، گوهر حیات آینده جهان ۲۰۷

اندیشه‌ی ولایت فقیه می‌گوید باید خدا بر مناسبات اجتماعی و فردی انسان‌ها حکومت کند، زیرا خالق انسان‌ها نیازهای حقیقی انسان‌ها را می‌شناسد و به عنوان رب العالمین، شرایط برآوردن آن نیازها را فراهم می‌کند. خداوند از طریق انبیاء دستورات خود را در جوامع بشری جاری می‌نماید و در زمان غیبت پیامبران و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام کارشناسانی که توان کشف حکم خدا را از متون دینی و سیره‌ی پیامبران و ائمه علیهم‌السلام دارند باید جهت کلی جوامع را به دست گیرند، و مسلّم این اندیشه بهتر از تئوری شکست‌خورده‌ای است که معتقد بود نظرات ژان‌ژاک روسو و منتسکیو و جان لاک امور جامعه را مدیریت کند.

تضاد فرهنگ غربی با تفکر حکیمانه

یکی از بن‌بست‌هایی که فرهنگ غربی در آن گرفتار شده و به خودی خود عامل پایداری و آینده‌داری انقلاب اسلامی شده است، نارضایتی مردم در کل جهان از تبلیغات تکراری جهان غرب نسبت به ایران و انقلاب اسلامی است، تا آن‌جا که به قول معروف تبلیغات آن‌ها به ضد تبلیغات تبدیل شده است. نمونه‌ی دل‌زدگی مردم جهان از تبلیغات ضد انقلاب اسلامی را در کشور خودمان نیز مشاهده می‌نمائید به طوری که استقبال مردم از روزنامه‌های زنجیره‌ای که همه‌ی همت خود را در جهت نادیده گرفتن عظمت‌های انقلاب خرج می‌کنند، بسیار کم شده است در حدّی که آن روزنامه‌ها نگران تیراژ پائین و عدم استقبال مردم از آن‌ها هستند. مؤلف کتاب «انسان در بحران» می‌گوید: «گفته‌اند و بی‌دلیل هم

نگفته‌اند که امروز همه‌ی اصول تجدد در وضعیت بحرانی قرار گرفته، انسان غربی مشغول جمع کردن خیمه و خرگاه خود است و باید انسان مدرن به جای دیگری پناه ببرد» این نویسنده می‌گوید خود مدرنیته دارد خیمه و خرگاه خود را از سایر کشورها جمع می‌کند و می‌رود، و این نوع عقب‌نشینی در عین این که به دلخواه سران کشورهای غربی نیست ولی آن‌ها به جهت شرایط پیش آمده نمی‌توانند از آن شانه خالی کنند، هزینه‌ای که در صورت حضور در سایر کشورها بخواهند پرداخت کنند برایشان غیر قابل تحمل شده.

وقتی شرایط فرهنگ غربی در آمریکا طوری است که انسان‌های برخوردار از حکمت و اندیشه جایی در رأس حکومت ندارند و بیشتر سیاسیونی در صحنه‌اند که ادای حکیمان را در می‌آورند، باید منتظر سقوط هرچه زودتر آن فرهنگ بود و پدیده‌ی حاکمان غیر حکیم نه در آمریکا که در اروپا نیز به نحو چشم‌گیری قابل مشاهده است. طبیعی است که بی‌حکمتی حاکمان غربی مانع فهم جایگاه حقیقی و تاریخی انقلاب اسلامی خواهد شد، و در نتیجه در مقابله با انقلاب اسلامی، از یک طرف ناتوانی آن فرهنگ و از طرف دیگر توانایی فرهنگ اسلامی ظهور می‌یابد، و در مقابله با انقلاب اسلامی بیش از پیش پر و بال خود را در معرض خردشدن قرار می‌دهند.

تنها راه!

در یک جمع‌بندی و به عنوان نتیجه‌گیری خدمت عزیزان عرض می‌کنم، تا زمانی که از درون تغییر نیافته باشیم و تصمیم نداشته باشیم حقیقتاً خود را از ظلمات دوران نجات دهیم، ارتباط ما با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی، ارتباطی گسسته و ناهماهنگ است، نه امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را به عنوان یک شخصیت جدی و پایدار می‌پذیریم و نه انقلاب اسلامی را درست می‌فهمیم.

در حال حاضر و در شرایطی که فرهنگ ظلمانی مدرنیته سراسر روح و روان جوامع بشری را فرا گرفته است، یک راه بیشتر برای عبور از آن ظلمات به سوی نور نیست و آن هم بهره‌مند شدن از شور انقلابی است که در متن فرهنگ تشیع نهفته است و گرنه در عین ایرانی بودن و شیعه بودن، با بی‌تفاوتی، گرفتار همان حالتی خواهیم شد که غرب‌زدگان در آن قرار می‌گیرند، چون در شرایطی که فرهنگ غربی حاکم است، بی‌تفاوتی نسبت به شور انقلاب اسلامی، عین باقی ماندن در آن فرهنگ است.

هنر شما است که بتوانید اضمحلال انسان‌هایی را که به فرهنگ غربی گره خورده‌اند ببینید که چگونه در اوج ناامیدی نسبت به آینده، خود را به دست روزمرگی‌ها می‌سپارند، و با دقت هرچه بیشتر نسبت به سرنوشت بشری که به انقلاب اسلامی رجوع نکرده است می‌توان متوجه شد انقلاب اسلامی هدیه‌ی خدا است برای نجات از ظلمات مدرنیته. در این صورت حجم و کثرت گمراهان شما را مرعوب قدرت آن‌ها نخواهد کرد، زیرا کثرت گمراهان، از شدت گمراهی نمی‌کاهد.

انقلاب اسلامی تئوری سیاسی جهانی است که پس از مدرنیته در حال پدید آمدن است. روشنفکران بریده از انقلاب اسلامی راه خود را از نور به سوی ظلمات کج کرده اند و بدون آن که متوجه باشند در اختیار فرهنگی قرار دارند که خون حیات انسانیت را می آشامد و انسان ها را از حیاتی فعال و سراسر برکت به حیاتی بی ثمر و یأس آلود گرفتار می کند و این نشانه ی آن است که فرهنگ غربی جواب حقیقی جان انسان ها نیست، جواب جان انسان ها اسلامی است که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به صحنه آورده است و این را می توان به تجربه دریافت.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسير الميزان، علامه طباطبائي «رحمة الله عليه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

فصوص الحکم، محي الدين

ولايت فقيه، امام خميني «رضوان الله تعالي عليه»

بحران دنياي متجدد، رنه گنون، ترجمه ضياء الدين دهشيري

سيطره ي كميت، رنه گنون، ترجمه ي علي محمد كاردان

انسان شناسي در اندیشه ي امام خميني، مؤسسه ي تنظيم و نشر آثار

امام خميني

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسي «رحمة الله عليه»

الكافي، ابي جعفر محمد بن يعقوب كليني «رحمة الله عليه»

مثنوي معنوي، مولانا محمد بلخي

سلسله مباحث امام شناسي، آيت الله حسيني تهрани

تحليلي از نهضت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه»، سيد حميد روحاني

مجله ي آموزه، انتشارات مؤسسه ي آموزشي و پژوهشي امام

خميني «رضوان الله تعالي عليه»

خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفي، مركز اسناد انقلاب اسلامي

جريان ها و سازمان هاي مذهبي، سياسي ايران، رسول جعفريان

دغدغه ها و نگراني هاي امام خميني «رضوان الله تعالي عليه»، فرامرز شعاع حسيني،

علي داستاني

۲۱۲..... امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و خودآگاهی تاریخی

عصر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، میر احمد رضا حاجتی

بنیان مرصوص امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، آیت الله جوادی آملی «حفظه الله»

الغدیر، علامه امینی

صحیفه‌ی نور، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

دیدار فرهی و فتوحات آخر الزمان، سید احمد فرید، تنظیم از دکتر

محمد مددپور

ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند، میشل فوکو

شو ک آینده، آلوین تافلر

جایگاهی در قدرت، آلوین تافلر

مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب، دکتر محمد مددپور

توسعه و فرهنگ، شهید مرتضی آوینی

سرگذشت قرن بیستم، روزه گارودی

سلسله مباحث سیر تفکر معاصر، دکتر محمد مددپور

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، حسین فردوست

نوشته‌ار «تحلیلی از انقلاب اسلامی»، اصغر طاهرزاده

تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سید جلال الدین مدنی

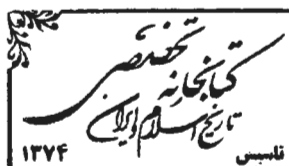
فلسفه‌ی انقلاب اسلامی، جلال الدین فارسی

استراتژی انتظار، اسماعیل شفیعی سروستانی

امام مهدی، سید محمد صدر

منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی

مجله‌ی انتظار



منتهی الآمال، شیخ عباس قمی

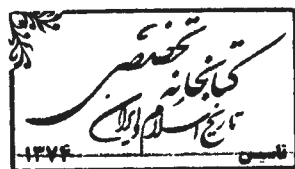
مجله‌ی موعود

ینایع الموده، قندوزی

مناقب، محمد ابن شهر آشوب

تاریخ تحولات سیاسی ایران، دکتر موسی نجفی، موسی حقانی

انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم، دکتر رضا داوری



آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه‌ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد ۱ و ۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندانم این چنین باید بود (شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه) (جلد ۱ و ۲)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلة القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- هدف حیات زمینی آدم

- صلوات بر پیامبر ﷺ عامل قدسی شدن روح
- زن، آنل گونه که باید باشد
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- عالم انسان دینی
- ادب خیال، عقل و قلب
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی بوج می شود
- انقلاب اسلامی، باز گشت به عهد قدسی

امام خمینی

